تتمة البیان
فی
تاریخ الافغان

نویسنده: سید جمال الدین افغان

مترجم: علامه محمد امین خوگیانی

کابل ۱۳۱۸

حصهٔ دوم

ترجمهٔ تتمة البیـــان

فی

تــاریخ الافغـــان

مترجم : محمدامین خوگیانی مدیر و صاحب امتیاز
جریدهٔ ملی انیس

سناتور ورسک تمیز دورهٔ کاوشاسی

مقدمهٔ مؤلف

سید جمال الدین افغان

دراین روزها جرائد ازگذارشات و چگونگی های ملت بلند همت افغان که به قوت قلب وسخت جانی و جنگجوئی های پر صلابت شهرت دارند ، نگارشات خودرا به خوانندگان خویش خاطرشان می سازند. واحوال ملتی را بحث می رانند که نظر به شهامت فطری خود نه می خواهند که به محکومیت زیرسایهٔ عجز و حیله وفریب فرمانروائی درآیندکه برمحکومین خویش ذلت و حقارت را ازجادهٔ مکر و دسیسه روادار میگردد .

بلی! ملت موصوف آماده نیست که (تحت حمایه واستیلای کفتار شکم کلانی که به مرض استسقاً مبتلاء استواز آشامیدن آب تیمز ودریای غانژ(گنگ)سیراب نگردیده از بلعیدن مصالح دوصد ملیون نفوس انسانی بس نکرده علاوه براین به فروبردن مصالح بقیهٔ جهانیان وآشامیدن آب نیل وجیحون دهن خودرا کشاده درآمادگی هضم برو بحرجهان و جهانیان است) قامت سرافراز آزادی وحریت راخم نموده باسارت رود .

ملت موصوف راقوهٔ قلب وعزت نفس ومزاج عالی براین وادار ساخته که درمقابل قبول سلطهٔ بیگانه(اگرچه باعیش وعشرت همدم باشد) شرف مرگ پرافتخار رابرزندگانی پرننگ وعار ترجیح داده ازعیاشی وتنبلی برکنار زیست نمایند پادشاه غیورو وزرای فکور شان که عموماً اخلاق ستوده اش رافرا گرفته اند

در عوضی عهد شکنی ها و تحقیر ذمه واری ها که با ایشان شده متفق الرای گشتند براینکه سفارت نفوذطلب بیگانه را بروفق روش پدران غیور خود از مملکت طرد نموده رجال مغرض اجنبی را، به کمال همت و بسالت از خاك کشور عزیز خویش رانده به دم شمشیر آبدار حریت طرد ابدی نمایند [١]

چنانچه رویه مردانهٔ آن ها مصداق این گفتار و کردار عالیجنابانه اوشان گواه این اظهار آمده. لهذا برای یاد آوری احوال اجمالی سابق ولاحق ملت موصوف اساس بیان گذاشته عادات واخلاق وطرز حکومت واوضاع بلاد افغان را در چند فصلی به وتیره ذیل بیان می نمایم.

فصل اول در وجه تسمیهٔ افغان

فارسی زبانها این قوم را به لفظ افغان می شناسند ووجه تسمیهٔ این اسم را چنین نگاشته اند:

«هنگامیکه »بخت نصر ملت موصوف را زیر فشار اسارت گرفت ازدرد واندوه زیاد آه و فغان میکردند بجهت همین فریاد و فغان بفارسی ایشان را افغان می گفتند وازهمان آوان به همین نام نامیده شده اند [٢]

---

[١] تشریحات این موضوع را در فصول آئنیده جناب مؤلف به رشته تحریر کشیده ومکاتباتی که بین اعلیحضرت معین الدین امیر شیرعلی خان ونائب السلطنهٔ هندوستان ردو بدل شده در تائمز لندن نشر گردیده است. انشاالله تعالی درمقام مناسب در حاشیه نقل خواهد شد. مترجم

(٢) تاریخ فرشته می نگارد تا ١٤٣ قمری هجری افغانها در دره های کوه سلیمان اقامت داشتند وهمه سا له درفصل زمستان با هندو های قابض دامنه هامی جنگیدند باشندگان کوهستان کابل بطرفداری آنها شتافته وایشان متفقاً درماوراء کوه سلیمان به سمت هندوستان بالای هندوهای آن سامان حمله بروه بعضاً هندوهارا دورتر ازرود سنده هزیمت میدادند و گاهی شکست خورده باردیگر در دره های کوه سلیمان می در آمدند چون کوهستانی های جوانب کابل مراجعت می کردند دوستان واحباب از گذارشات برادرهای خود استفسارات می نمودند آنها در جواب میگفتند که ایشان رابنام «افغانها» یاد کنید زیرا آن جا هرچه هست آه و افغان است. مترجم

ورأی مؤرخین دیگر بر این قرار گرفته که نام نوادهٔ «شاؤول» پدر کلان افغانها «افغان» بوده اولادهٔ او نیز بنام همین پدرکلان خویش یاد میشوند عوام فارس ایشان را «اوغان» میگویند که قریب لفظ افغان تلفظ میشود واهالی هند ایشان را «پتهان» خطاب کرده‌اند.

برخی از قبائل افغان که در قندهار وغزنین زیست دارند خودرا به‌اسم پشتون (پښتون) وپشتانه (پښتانه) معرفی می‌نمایند.

واهالی خوست وکرم وباجوړ خودرا به‌اسم پختون (پښتون) وپختانه (پښتانه) می‌شناسانند [۱]

اکنون به‌دقت نظر از تفاوت این الفاظ معلوم میگردد که تمام این آسامی از یك اصل پیدا شده‌اند لفظ «افغان» اوغان» پتهان» همه محرف» پختانه» (پښتانه) می باشند پشتانه (پښتانه) وپاشتانه (پاښتانه) غالباً امکان دارد که از کلمه «باشتان» گرفته شده باشد که نام قریه‌ایست در نیشاپور، [۲] یا هردواز «بست» مأخوذ اند که نام شهریست از شهرهای خراسان [۳]

---

[۱] چون کلمه پښتون دررسم الخط افغانی برشتهٔ تحریر آید تلفظ آن بدو نوع صورت میگیرد باشندگان کابل مشرقی سرحدات آزاد و پشاور واهالی جنوبی آن راپختون میخوانند واهالی بالاتر از غزنین الی قندهار و هرات به‌لفظ پشتون تلفظمی نمایند چون حرف «ښ» که مخصوص افغانیست ودر مطبعهٔ حروفی آن وقت وجود نداشت لهذا سید جمال‌الدین افغان مصنف این کتاب برای فهماندن قارئین بصورت نیکوتری آن را بهردو تلفظ تقریباً تحریر نموده است زیرا صدای این حرف در طبقه اول الذکر قریب «خ» نه‌عین آن و در طبقهٔ ثانویه قریب «ش» نه اصل آنست. [۲] بست شهر مشهوری است که تازمان غزنویها مرکز حکومت آل طاهر بوده که امروز خرابه‌های ان در نواحی حکومت اعلی فراه وجود دارد. وپشت رود نام جائیست در قندهار [۳] وقریه باشتان در تاریخ هرات جناب خلیلی افغان درعلاقهٔ هرات ذکر شده

الف و نونیکه درزبان فارسی برای جمع زیاد میشود به مفرد آن افزوده اند [١] باحتمال اینکه درمواضع فوق الذکر اقامت نموده باشند و پس ازان که ازان جا کوچیده اند همان نام را باخود به جای دیگری برده و تا حال اسم مذکور جاری و پائدار مانده است .

پښتو

حرف « واو » در کلمه پښتو که نام زبان ملت افغان است علامهٔ نسبت است مانند حرف « یاء » که در لغت عرب برای نسبت زیاد میشود و در حالت جمع حذف میگردد [٢]

این هم احتمال دارد که کلمهٔ « پښتو » را از لفظ بشیت گرفته باشند و « بشیت » نام قریه ایست از قریه جات فلسطین و این توجیه وقتی درست می افتد که ایشان از نژاد بنی اسرائل به حساب آیند چون مسئله نژاد ایشان در سامی بودن مسلم آید اشتقاق هذا نیز راست خواهد آمد و من بیان این امر را در نزدیک ترین سطر های که زیر نگارش اند بیان خواهم نمود .

---

[١] علامت نسبت در فارسی « ی » است که در حالت وحدت و جمع ذکر آن ضروری است چون کابلی کابلیان- بستی و بستیان . اگر این نظریه صحیح باشد ممکن که در اثر کثرت تداول « ی » در محاوره حذف شده باشد ؛ درصورتیکه اصل آن باشتانیان باشد در حروف آن نیز تحفیف و حذف وارد گردیده است و تاریخ ادبیات ایران در تقسیمات قدیمی زبان های آرین از پښتو به « پاستو » « و پاشتو » تعبیر نموده است . « مترجم »

[٢] حرف « واو » در پښتو علامت نسبت است در حالیکه اسم منسوب مؤنث باشد و در نسبت احترام ملحوظ گردد . چنانچه زبان فارسی را « پارسو » و زبان اهالی پنجاب را « هندکو » و زبان کوهستانیهای لغمان و کنر را « دیگانو » مینامند و اقوام آن ها را « فارسیوان » « هندکی » و « دیگان » یاد میکنند . و هکذا در تصغیر حرف واو در آخیر اسم اضافه میشود مثلاً فاطمو، مریمو، راحتو، حضرتو و مانند ان . « مترجم »

فصل دوم در بیان نسب و نژاد افغان

این قوم از قبائل متعدد مرکب است مانند عبدالی، غلځائی، کاکړ، وزیری، یوسف زئی مهمند، افریدی، بنگش، و دیگر قبائلی که به مساکن خویش منسوب اند چون «خوستی، کرمی، باجوری» و امثالهم و هر قبیله به طوائف مختلفه مشتمل است چون غلځائی به هوتك، توخی سلیمانخیل، اندړی، وار یاخیل وغیره وابدل از بارکزئی، والکوزئی، وعلیزائی، بامیزائی، مرکب است همچنان هر طائفه متضمن بطون است و هر بطن مشتمل بر شاخ ها ست که در حال، در صدد بیان بطون و شعبه ها و آنچه با آنها تعلق دارد از جهت کمی وقت و تنگئی مقام برآمده نمی توانیم . وتمام این فروع را یك اصل که کلمهٔ «پښتون» یا پښتان است فرا هم می نماید و یك ملت را از آن قبائل تشکیل میدهد جمع نموده است [١]

ولیکن مؤرخین در تعین اولین گهواره ایشان در مناطق زمین اختلاف دارند بعض میگویند که آنها از طائفه خزر اند که در سواحل بحیرهٔ کاسپین باب الابواب و شروانات سکونت داشتند و بر بلاد ایران چپاولها نموده ممالك انولارا تاراج میکردند در ازمنهٔ غیر معلوم برخی از سلاطین ایشان را بسوی شرق خراسان کوچ دادند بعضی از مورخین که در تاریخ مهارت تامه ندارند انتقال آنها را بدست امیر تیمور گورگان نسبت میدهند و کمزوری این قول ظاهر است زیرا ملت افغان

---

[١] کلمه پښتو به سه مفهوم مهم اطلاق کرده میشود اول زبان پښتو دوم عرف پښتو سوم غریزهٔ غیرت و یك جهتی وحدت این قوم غیور به این سه چیز متکی است . درزمان تحریض وتشویق به امورهائله تذکار کلمه پښتو ازطرف مشوق موجب هیجان وجوش عرق حمیت آنها میگردد ودر هنگام تعزیر نفی وازالهٔ این وصف از پښتون موجب سخت ترین مجازات وتکدیر اوشمرده میشود گویا که این کلمهٔ جامعه مثل اعلای قوم پښتون است واین صفت را میزه خود میدانند ودر مفهوم لفظ پښتون این مفاد مندرج است لهذا کلمه پښتون موجب اتحاد ویگانگی ایشان میباشد . «مترجم»

در علاقهٔ موجودهٔ خود به قرون متعدده قبل از امیر تیمور گورگان وجود داشتند برخی ازاین مورخین میگویند که آنها اولاد آن ضحاکی می باشند که نسبت به‌او در افسانه های فارس ذکر میکنند که در هر دو شانهٔ او زخمهای گوشت زائد بحیث ثعبان آویزان دیده میشدند و به خیال مردم که «دو تا مار» میباشند .

بعضی‌ازمورخین خیال‌دارند که‌افغانها‌از نسل‌آشوری‌ها و کلدانی‌هامیباشندو گروهی ازسیاحان فرنگ دعوی‌دارند که‌درالفاظ پشتو لغات کلدانی یافت‌میشوند طائفهٔ ازایشان تصور می نمایند که‌این قبائلی که‌دره های بین اټك وخراسان را ماوی گرفته‌اند از نسل آن اقباط مصریانی می باشند که باعسکر «سوزستریس» در هنگام فتح بلادهند شامل بودند .

زمرهٔ‌از مؤرخین می‌نگارند که‌ازاسباط بنی‌اسرئیل می‌باشند و «بخت‌نصر» بعدازکشتارزیادی بقیة السیف ایشان‌را درکوهستان غور جا داده . چندی از نویسنده‌گان می‌نگارند که‌ملت‌افغان‌مسکن نوین خودرا به‌غرض یادگاروادی که‌درسرزمین شام داشتند «غور» نامیدند .[١]

وپختون محرف ازبختومنسوب به «بخت‌نصر» است زیرا «واو» در فارسی همچو یاء درعربی علامه‌نسبت است‌وقتیکه‌تعدادشان زیادگردیدبرمناطق موجودهٔ خود استیلاءورزیدند ودربیان یشان‌ویهودبلادعرب‌دراوائل مراسلات‌جاری‌بوده هنگامیکه یهود بلادعرب اسلام‌قبول‌کردند جانب ملت‌افغان‌نیز خالدنامی را به‌سفارت فرستاده‌بسوی اسلام دعوت دادند .

---

[١] غوررازندن حضرت سلیمان نیزمیگویند . مشهوراست که‌حضرت سلیمان‌تبعید شده‌گان حودرا به‌غور میفرستادند ولی‌این مسئله استناد مؤثقی نسبت به‌غور افغانستان ندارد .

باثرآن ملت افغان وفدی ازامرای خودرا بەسرکردگی قیس نامی که نسبتاً بەاسباط بنی‌اسرائیل به (٤٧) واسطه وبەحضرت ابراهیم علیه‌اسلام به (٥٥) واسطه می‌رسید بەدربار نبوت فرستادند . [١]

بعداز انکه بەحضور رسالتماب بەمعرفت خالد مشرف گردیدند مورد الطاف وعنایات حضرت محمدمصطفی صلعم‌واقع شدند .

ورئیس وفد « قیس »مذکور بەعواطف مخصوص ذات نبوت ایاب سرفراز گردیده به لقب ملك عبدالرشیداز حضور رسالت مآبی ملقب شد آنحضرت صلی الله علیه‌واله وسلم فرمودند کەاین شخص بەاین لقب خیلی پسندیده‌معلوم میشودزبرامعظم الیەازسلالهٔ ملوك بنی‌اسرائیل‌است این گروه باآنحضرت‌در فتح‌مکه‌موافقت داشتند آثار جلادت وشجاعت آنها بەحضورانور محمدی درواقعهٔ مذکور روشن‌واشکارا گردید بعد ازان قیس با رفقای خود رخصت حاصل کرده، بربلادخویش رونهادند .

ودرهمین فرصت درحق ایشان دعای خیروبرکت اززبان حقائق ترجمان حضرت نبوی بعمل آمد وجمعیتی ازاهالی مدینه را بەنیت تائید وتقویه وفد مذکور در نشر دین مبین اسلام با ایشان فرستادند تادر کوهستان غورکه درخراسان واقع است بەنشر واقامهٔ حقیقی اسلام خدمت کنند وقتاً کەقیس بەاطراف مقام مذکور رسید دردلداری قوم کوشش خودرا صرف نموده بەدعوت اوتمام‌قوم‌به دین اسلام کامیاب گردیدندو به عمر (٨٧) سالگی‌سنه(٤٠)هجری

---

[١] قدمای مورخین افغان کەدر دورهٔ‌مغل گذشته اند این‌روایت‌رامعتبر دانسته اند امامحققین معاصر ضعف این نظریه را ظاهر میگردانند .

وفات نموده [۱] وسه فرزند از قیس مذکور بعد از وفات باقی ماندند.

بعضی از مؤلفین بر آنند که نسب این قوم «به شاؤول» می‌رسد وشاؤول در بلاد افغان به نام نیک‌وصفات پسندیده یادمیشود وامراء افغان درین امر کوشانند که نسب شانرا به‌شاؤول برسانند بلکه افغانها شجرهٔ انسابی دارند که‌درمندرجات آن این مسئله‌را که‌آنها ازاسباط بنی‌اسرائیل می‌باشند [۲] تاحال باحتیاط بسیار تائید می‌نماید مگر میان زبان پښتو که‌زبان ملی افغانها است وزبان عبری که زبان بنی‌اسرائیل است یک‌مشابهت سرسری هم‌وجود ندارد

---

[۱] ذکراین وفد درکتب صحاح حدیث وسیر وتاریخ عرب‌نیامده امامورخین‌قرون وسطی افغان این موضوع راافتخاراً تذکار مینمایند.ورود مسلمان‌ها بساحل مالابار هندوستان ومملکت چین‌از راه‌بحر نیز مثل‌این موضوع‌درکتب قدمابنظر نمی‌آیدولی متآخرین مورخین هندد خول‌مسلمانهارادرجنوب هندبصورت‌غیرمحاربه قبل‌ازفتوحات‌اعراب درشمال هندبه‌اثبات میرسانند هکذا تاریخ اسلام مؤلفهٔ امبتهٔ‌کمپنی ابوکبشه نامی‌عرب‌را رئیس‌وفد ازدربار نبوت‌معرفی نموده میگویدکه سال هفت هجری چون دعوت نامه‌ها بنام‌شاهان بلادارسال میشد آرندهٔ دعوت‌نامهٔ رسالت مآبی به نام‌پادشاه چین این شخص بوده‌است ودراواخر خلافت‌صدیقی باجواب به‌مرکز خلافت‌اسلام‌مراجعت نموده است چون کشور چین‌را برای اقامت می پسندد بار دیگر ازراه بحر وارد شنگهائی شده و مسجد بیانمودهٔ اوراچینی هاذکرمیکنند.

بدرالدین چینی درمکتوبی‌که ۱۳۱۳ نسبت‌بتاریخ مسلمانان چین‌به ادارهٔ انیس فرستاده‌بود ودرشماره‌های همان سال نشرگردید تصدیق ورودابوکبشه‌را درچین ازراه شنگهائی می‌نماید. وورود چهار هزار مسلمانان عرب‌به کومك پادشاه چین برخلاف دشمنان او که‌از طرف «قتیبه» ازراه ترکستان فرستاده شده‌بودند علاوه از وفدمتذکره است که درچین توطن اختیار نموده اند.

به‌نظریه من امثال‌هم چه‌مسائل‌را نه‌تصدیق ونه‌تکذیب باید نمود. [مترجم]

[۲] ازمقدمه‌وخاتمهٔ این‌کتاب معلوم‌میشود که‌زمان تالیف آن‌سنهٔ ۱۲۹۵ قمری که‌زمان‌جنگ‌دوم‌افغان وانگلیس بوده‌و نظریهٔ امراراجع به‌انتساب‌انساب ایشان‌به‌شاؤول تاآن‌زمان مروج وبعدازان‌الی زمان‌محاربهٔ سوم‌افغان‌وانگلیس تاجنگ‌استقلال ادامه‌داشت سپس‌دراثر ترقی‌معارف عصری باخبری‌عمومی ازالسنهٔ خارجه‌وآمدورفت وفودعلمی داخلی وخارجی واکتشافات آثارعتیقهٔ کشوروتراجم‌آثار تاریخی بروفق‌تحقیقات‌عصری درعوض‌اهتمام بروایات ریلیجنزم تحقیقات‌نشنلزمی بصورت‌آزادانه بروی‌کارآمد لهذاآن‌نظریه امروز نزداعیان افغان ار اعتبار افتاده است وتحقیقات ونگارشات عصری‌صورت دیگری اختیارنموده میرود. «مترجم»

لیکن بواسطهٔ وحدت نام های اماکن مثل «خیبر» درهٔ واقعهٔ در بلاد افغان وخیبر در (جزیرة العرب قریب) شام که مقر بنی اسرائیل بوده با جود بعد مسافه بین سرزمین افغانها وقرارگاه بنی اسرائیل اعتقاد ایشان به این مسئله که آنها از نژاد حضرت اسرائیل [٦] هستند محکم میگردد. [١]

گروهی گمان دارند که این ها از طائفه ارامنهٔ شیروان که قبلاً به اسم «الپان» یاد میشد میباشند واین مسئله را وجود کنیسه های که «در قراباغ» از مربوطات شیروان بنام «قندسار» تاحال وجود دارد تائید می نماید ورئیس این مقامات را «اغوانج» میگوید ومعنی اغوانج درزبان ایشان کلانتر «اغو ان ها» است.

ارامنه که «در گنجه» وشیروان، و «نخجوان» و «گیلان» سکونت دارند به این نام اغوان افتخار می نمایند واغوا نیت را دعوی می کشند پس محتمل است که لفظ افغان محرف اغوان یاالپان باشد وممکن است که رئیس «قندسار» پس از کوچیدن به مقام کنونی وبودوباش ایشان درقندهار این موطن ثانوی خودرا قندسار نامیده «وقندهار» محرف «قندسار» باشد [٢]

واز اطوار شان چنان مستفاد میشود که آنها درزمان مهاجرت از وطن اولی خود به دیانت عیسوی متدین بوده ومتعاقباً اسلام آورده اند چنانچه تاحال در بین شان بعضی آثار وعادات اجداد آنها مانند نقش نمودن شکل صلیب بر روی قرص نان

---

[١] کسانیکه این نظریه را تائید مینمایند علاوه بر امثلهٔ که سید جمال الدین نقل نموده است دو مثال دیگر را نیز برهمان می افزایند • اتحاد کلمهٔ «باجور» را که از علاقه جات سرحد آزاد مشرقی افغانستان است به «باحور» مصر دلیل قبطی بودن وکلمهٔ «سدوم» که اسم موضعی از علاقهٔ «سمه یوسفزئی» است به «سدوم» شام چون سم «خیبر» فوق الذکر دلیل سامی بودن آنها میدانند اهداء تورات قلمی قدیمی از طرف ایشان برای نادر شاه افشار درزمان عبور او از محاذ علاقهٔ ایشان بفتح هند بتائید این مسئله ذکر مینمایند [٢] علاوه بر شهر مشهور قندهار افغانستان درهندوستان نیز به این نام مقاماتی وجود دارد در بین افغانها بنام «قندهاریها» طوائفی درسرحد آزاد مشرقی زندگانی می نمایند که نه از قندهار کوچیده ونه آن مقام را دیده اند •

مروج مانده است [۱]

قول این گروه اگر چه ظاهراً خالی از صحت هم نباشد لیکن توجیه این موضوع که « قندهار » محرف « قندسار » است بر کمی توانائی در فن تاریخ گواهی میدهد زیرا قندهار از شهرهای مشهور وقدیمی است که در افسانه های هنود از قبیل «مهابهاران» مذکور است

چندی از محررین تاریخ میگویند که این طائفه نظر با متیازیکه بدیگر طوائف داشتند در کوهستان موجودهٔ خود از قدیم سکونت داشتند حتی اینکه طائفه مذکور با سکندر رومی هم مصاف داده بلکه درزمان گشتاسب هم وجود داشتند و تابع ولایت «سیستان» تحت حکم رستم مشهور بودند وسال ده پوست گاورا به فرمانده خویش رستم بنام خراج میدادند [۲]

---

[۱] کتاب «دی پریچنگ آف اسلام» وزود عیسویت رادر ترکستانات وقریب این حدود قبل از اسلام تائید می نماید.

[۲] شاهنامه طبع بمبئی سنه ۱۲۷۵ ه ق درملحقات ازصفحه ۱۰ شروع میشود عنوان حکایت دوم سرگذاشت باکک کوهزاد است کک درشاهنامه بمعنی کوهزاد است آمده محل سکونت کک کوه زاد که رستم باو جنگ میکند قرار ذیل است

که نزدیک زابل بسه روزه راه — یکی کوه بد سر کشیده به ماه
بیک سوی او دشت وخرگاه بود — د گردشت زان هندوان راه بود
نشسته دران دشت بسیار کوچ — ز افغان و لاچین و کرد و بلوچ

دریاب نژاد کوهزاد میگوید

نژادش ز افغان سپاهش هزار — همه نامک اندازه زوبین گذار
ببالا بلند و به پیکر سطبر — بحمله چو شیرو به پیکار ببر
دو رانش به مانندهٔ ران پیل — گه رزم جوشان تر از رود نیل
دو نفر درباب کک کوهزاد به رستم حکایه کرده گفتند
نژادش ز اوغان سپاهش بلوچ — که بردشت خرگاه بگزید کوچ

«بقیه» در صفحهٔ ۱۷

اخیراً رسانیدن این مالیات گزاف را هم خلاف شان خود دانسته از ادائر آن انکار آورده براو شوریدند اما رستم باانها پیهم در اویخته واپس اورا تحت سلطهٔ خویش آورد.

نظریه سید جمال الدین افغان مؤلف کتاب

نظریه من چنان است که ملت افغان نژاداً ایرانی می باشند وزبان ایشان از ژند واویستا که زبان قدیم پارسی است گرفته شده و باپارسی موجوده هم مشابهت تامه دارد [۱]

مؤرخین متاخر مانند «لنورمان» فرانسوی و امثالهم همین نظریه را تائید می نمایند

---

[۱] نظریه همین لنورمان درخصوص افغانها این است که در شرق صرف دو قوم است که به معنی حقیقی قوم گفته میشوند افغانها وجاپانی ها

«بقیه» از صفحهٔ ۷۰

دو نفر دیگر درباب فوج کک کوهزاد ابراز می نماید

که با هریکی لشکری صدهزار　　　سواره پیاده بلوچان کار
هزاران سواران افغان گروه　　　زلاچین دلیران برگرد کوه

وقتیکه زال میکوشد که رستم را از جنگ با کک کوهزاد باز دارد رستم جواب می دهد که تنها رفته با آنها جنگ می کنم

پیاده روم سوی البرز کوه　　　ببینم چه سازند افغان گروه

بهزاد پسر کك کوهزاداست چنانچه بهزاد را هم بهزاد افغان گفته ومسکن افغانها را به فارسی مرز افغان گفته بالاخره کك کوهزادو پسرش بهزاد بدست رستم اسیر میشوند وهردو فرزند و پدر [یا خود از فقه اللغه پښتو] بحکم پادشاه ایران بدار کشیده میشوند این بود خلاصه کك کوهزاد

[۱] والدماجدم علامه محقق جناب مولانا محمد اسرائیل خان «رح» قرار تحقیقات خود بیان میفرمودند که زبان پښتو مبداء مأخذ بعبارت دیگر مادر سنسکرت است و معنی سنسکرت شسته و مهذب است و-ودقو-غیور پښتون و زبان بومی ایشان قرنها پیشتر از تولد سنسکرت وجود داشت دانشمندان آن وقت این زبان را اصلاح نموده سنسکرت نامیدند و سنسکرت بحیث یك زبان علمی ترقی نمود. و قرابت ژند و اوستا را با سنسکرت سخندان پارسی بسیار به متانت اثبات نموده است مقام محترم پښتو ټولنه نیز به این موضوع توجه محققانه معطوف داشته چنانچه مولوی یعقوب حسن خان در رساله نظری به پښتو از نقطهٔ نظر فقه اللغه فرق الذکر در این موضوع بیانات مبسوط ومدلل را به معرض بیان آورده است

فصل سوم

ابتداء سلطنت افغان و قیام زعیم ایشان درامور کشورداری

یانهضت افغان هادر قندهار

چون ملت افغان در محیط جلادت و اقدام نشأت یافته اند لهذا. ملت افغان قومیست عسکری که برای سلطهٔ اجنبی گاهی تندهی نکرده اند ادارهٔ محمود غزنوی [١] وچنگیز خان تاتاری، وتیمور گورگانی، با وجود استیلاء کاملهٔ آنها بالای ایشان از طرف ملت افغان بی خطر وایمن نبوده هم چنان درزمان انقسام مملکت ایشان بین سلاطین هند و فارس دائماً درکمین بوده دروقت فرصت آتش فتنه را بمقابل شاهان فوق الذکر می افروختند طائفه غلحائی که بارها برعساکر محمودی دست درازی کرده حکومت غزنین رامدتی بتصرف خویش آوردند. وطائفهٔ ازاین افغانهادر دهلی سلطنتی را تشکیل دادند. حینیکه شاه عباس کبیر بر قندهار مستولی گشت ابدالیها وغلحائیها باوانقیاد نمودند [٦] حینیکه اهالی ازجوروالی قندهار به تنگ آمدند ازطرف قبایل افغانان قندهاری متفقاً یك نفر وکیل «سدوخان ابدالی» رابدربار بادشاه دادخواه فرستادند، شاه را بلاغت و فصاحت سدوخان در هنگام اظهار شکوه خوش آمده ادارهٔ قندهار را جهت استرضاء خاطرش به او سپرده، حاکم سابق را عزل نمود سدوخان ادارهٔ ولایت قندهار راچنان بخوبی وکمال عدالت انجام داد که محبت عامه رابخود حاصل کرد، واثرات حسن اداره

---

(١) محمود غزاوی معروف به «محمود زابلی» که از بطن دختر رئیس زابل وصلب سبکتگین در نیمهٔ اخیر قرن چهارم درزابلستان که مرکز آن غزنی بوده بوجود آمده از روی قوانین اجتماعی افغان گفته میشود امالافغانهادر عرف خود برای متفق گردیدن یك رئیس وزمامدار امتزاج خون رابصورت تکرار در تکرار اهتمام میدهند لهذا انقیاد افغانها به سلطان بیشتر از ناحیهٔ ریلیجنز می بوده

او بدر بار امیران مؤثر گردیدو ادارهٔ قندهار تادیر گاه دراولادهٔ سدوخان بطور وراثت دوام کردو حکومت او با هالی تاحدی محبوب واقع شد که سائر افاغنه بخاندان سدوخان چنین امتیازی بخشیدند که هرگاه احدی از سدوزائیها بقتل یکی متهم میشد اهالی نظر باحترام خاندان سدوزائی از سر خون مقتول میگذشتند. واگر کسی از افراد قبایل برخلاف کدام سدوزائی شمشیر را از نیام میکشید از مجازات آن کسی صرف نظر نکرده حتماً اورا به قتل میرسانیدند.

سدوزائیها طائفهٔ از ابدالیها بوده واحمد شاه هم ازین طائفهٔ نشأت کرده است که آتیاً به تفصیل ذکر خواهد شد.

قندهاری ها وصفوی ها

درعصر سلطان حسین شاه آخرین سلسلهٔ شاهان صفوی ایران که در سال ۱۱۰۶ سریر آرای سلطنت ایران شد از جمله اهالی قندهار وملحقات آن قبیلهٔ غلجائی نهضت نمودند، هرچند رجال دولت شاه دراستیصال شان کوشیدند آتش فتنه مشتعل تر شد، چون سرکشی افغانها حکومت ایرانرا از اتخاذ تدابیر خسته ساخت گرگین خان گرجی که ازطرف شاه ایران حاکم گرجستان بودو باری برروی شاه بغاوت ورزیده بود متعاقباً به پنجهٔ حکومت مغلوب گشت، بعداز مغلوبیت برای تلافی گناهان خویش سوای اینکه دین مسیحی را ترك داده دین مقدس اسلام را قبول نماید چاره ندید، گرگین خان بحسن تدبیر و قوهٔ دوراندیشی و ثبات مشهور بود از آنرو درینوقت حاکم قندهار مقرر گشت.

مضرات سخت گیری براهالی

چون شاه درافروختن نائرهٔ نهضت قندهار دست سلاطین تیموریهٔ هندرا ذی دخل میدانست لذا با گرگین خان حاکم قندهار بیست هزار لشکر ایرانی ویك جماعت را ازمردان

جنگی ومد برین صاحب تجربه اهالی گرجستان بغرض دفع شرمد اخلت خارجی عزیمت داد. وقتیکه گرگین خان باعساکر خود باطراف قندهار رسید. اهالی و ناهضین راه اطاعت وانقیادرا پیمودند، لیکن گرگین خان بگمان اینکه بشدت وسرزنش افغانها ذلیل خواهند گشت، سنگدلی را پیشهٔ خودساخته بدرشتی بااهالی پیش میآمد. «حاشاو کلا!! » هرصاحب عزت را به ذلت انداخته هرقوی را ضعیف میگردانیدو هررا به محبس میکشانید، مردم خیلی بجان آمده ازدرشتی وقساوت تلمب حاکم نالان گردیده یك هئیت وکلاء را بپای تخت ایران «شهر اصفهان» بحضور سلطان حسین دادخواه فرستادند تااحوال اهالی رابسمع شاه برسانند.

اسباب دست درازی مامورین بحقوق رعایا

درممالك اسیاحائل آمدن دربانان وقاپچیان بین عارض وسلطان موجب جرئت والی ها ومامؤرین برحقوق رعایا میگردند. بنا برآن چون هیئت وکلاءافغانی باصفهان رسیدند برای تقدیم شکایت مساعی خود رابکار بردند لیکن کثرت قاپچی ها و دربانهای حضور شاه افغانان راازتدابیر وصول عرض بحضورشاه مایوس میساخت باری ببارگاه شاه حاضرشده ازمظالمیکه براهالی قندهار گرگین خان رواداشته بود دادخواه شدند. چون بدربار شاه دوستان گرگین خان حضور داشتند، بسمع شاه رسانیدند که این سرکشان یخواهند بشکایات خودساخته وبهتان و دروغ، از ضبط وربط والی برآمده بازعصیان نمایند. بهاثر آن از شاه بدون عتاب چیزی نشنیدند: ناچار باکمال نا امیدی بولایت خودمراجعت کرده اصل واقعه را دراقوام خود اشاعت دادند. والی قندهار ازین امرخبر گشته دردل خودنسبت باین جماعت دادخواه کینه ورزید وبرای کسانیکه دراین دادخواهی ذیدخل بودند بهانه می جست خصوصاً میرویس را که بجلالت نسب و شرف حسب مشهور بود طرف غضب خود قرار داد.

میرویس خان

میرویس خان رئیس قبیلهٔ بزرگ افغان ها و نگران مشهور قندهار بود در بین اهالی به بلندی اخلاق و فصاحت زبان ونرمی طبیعت ورسائی ذهن معروف، وبه اثراین صفات دردلهای افغانان محبوبیت ونفوذی راحائز گشته بود .

چندی بعد والی مذکور دست تعدی برعلیه او دراز کرده زنجیروزولانه اش نموده بشهراصفهان فرستاد و باراکین دولت نوشت که راحت و اطمینان حکومت در قندهار بدون حبس این مرد قیام نخواهد گرفت ولازم است که از بود وباش قندهار بازداشته شود زیرا وجوداو مصدر فساد ومنشاء فتنه هامیباشد .

اضرار رشوت باساس حکومت

گرگین خان از رشوت ستانی حکام آسیائی بیخبر نبود ومیدانست که نیل مرام واجرای مقاصد از مامورین اصفهان بوجود رشوت موقوف است وبعدم رشوت معدوم . لهذا در فرستادن او به اصفهان سوی تدبیر نموده زیرا گرگین خان بواسطهٔ ارسال میرویس خان دراصفهان اورا به رشوت دادن به اراکین دولت موقع داد مدتی نگذشته بود که میرویس خان بضعف عقل شاه وسوء اخلاق هیئت حکومت ونفاق اراکین واولیاء سلطنت مطلع گشته برای رسیدن بمقصود خود بادشمنان گرگین خان طرح مودت ریختانده دلهای شانرا بطرف خود مائل ساخت. وبحضور شاه فرصت ها جهت باریابی یافته تفصیل مطالب خودرا بشیرنی زبان وفصاحت کلام بکمال حذاقت بگوش شاه میرسانید وتوجه شاه را بسوی خویش معطوف نموده رشوت را برای جلب قلوب رؤساء وبزرگان ایران وسیله ساخته درزمان قلیلی خود را در مسلک اولیاء امور دولت ایران منسلک گردانید .

اثر حزم و تدبر

میرویس خان دراین اوقات بمراجعت قندهار کامیاب شده می توانست لیکن اختلال امور دولت ایران و کمزوری ادارهٔ آنجا بدماغ وی یك فکر عالی تری را تولید نمود. وانفکاك حکومت خویش را از حکومت شاه آسان دانست و برای حصول این امر توقف اصفهان را برای چندی مصلحت دیدو میدانست که این چنین امر بزرگ را بعجلت انجام دادن درست نیست از شاه برای سفر حج استیذان حاصل نمود. چون بمکه مکرمه رسید مناسب دانست که از علماء اهل سنت بعضی مسائل را بوجوب محاربهٔ شیعه استفتا نماید، تا به این قوهٔ روحانی قوم خود را بجنگ حکومت شیعی ایران دعوت داده افغانانرا متحد سازد. جهت این امر فتاوی چندی حاصل نموده، بعد ازادای فریضهٔ حج به اصفهان مراجعت کرده امر خود رامخفی نگاه داشته بحضور بادشاه کمال اخلاص را نشان میداد.

استفاده از وقت

درینوقت یکواقعهٔ عجیبی برای انفاذ مقاصد میرویس خان اتفاق افتاد که یك شخص مجهون النسب ارمنی عالم السنهٔ شرقی در ممالك عثمانی برای دولت روسی خدماتی انجام داده بامپراطور روس (پطر کبیر) توسل جسته برای خودخواهش تقرر خود را به سفارت روسیه را بدربار شاه تقدیم نمود، از جهت سابقهٔ خوبی که در حسن انجام خدمات خود بدست آورده بودبه مرام خود فائز گشته بدربار شاه از طرف امپراطور روس سفیر مقرر شد، وحکومت روسیه بمکافات خدمات او مشارالیه را با متعلقینش ازمحصولات تجارتی گمرك معاف داشت، این سفیر بسیاری از تجار ارمنستان را فراهم کرده بطرف بلاد ایران متوجه ساخت؛ چون بجوار حدود ایران رسیدند آوازه افگندند که سفیر روس از نسل سلاطین ارمن است.

میرویس خان دخول این سفیر را باین کیفیت بهترین وسیله برای پیشرفت

مقاصد خود دیده در مجلسها ومجمع ها علناً وسراً چنین بیان میکرد که نصاری خیال دارند که گرجستان وارمنستان راازحکومت شاه مجزا سازند، گرگین خان حاکم قندهار که یك مسلمان به نام است حتماً درین موضوع، واسطهٔ مهم دست نصاری است وبواسطهٔ تازه بودن اسلامیت گرگین خان این کلام در دل اهالی جا میگرفت اولیای امور دولت ایران بر صدق اینمقال گمان برده برای مغلوب ساختن گرگین خان کمر بستند . اما بواسطهٔ قوت بازو وطاقت عسکری اودر قندهار از طغیانش میترسیدند. و لهذا میرویس خان را بهٔ رفتن قندهار مکلف کردند تا گرگین خان را در حین حرکت او بسرکشی مدافعه نموده ازراه عداوت سابقه بااو پیش آمده دفع نماید (کمزوری رأی واضطراب فکر شرقیهای تاامروز این حکایت خوبتر هویدا میگردد:)

غیرت افغانها درامور ننگ و ناموس

میرویس بهٔ قندهار رسید ، گرگین خان برآشفت وبرای هلاك میرویس بهانه جوئی آغاز نمود وبه از دوی پیغامی فرستاده دختر اورا بازدواج پسر خویش الزام کرد .

چون میرویس خان این مطالبهٔ حاکمانه ، او را دیده دانست که به تن دهی درمقابل این امر قدرومنزلت او کاسته میشود ازین روا فغانان را بجرگهٔ خصوصی دعوت داده تفصیل حادثه را نزدشان بیان نمود، افغانان ازین سبب بالای گرگین خان خشمگین گردیده یکدیگر خودرا بمدافعت ومقاومت تحریص میدادند .

میرویس خان برای مدافعه درمقابل شرف خود مجسمهٔ سرور گشته بود ، لیکن صبرو درنگ را برای افغانان اظهار و توصیه میکرد ومیگفت بهتر اینست که شیر را درخواب بکشیم ولی لازم است که شما درین افکار ثابت قدم باشید ، شما برمن باور نمائید که من عنقریب از دشمن انتقام خواهم گرفت ، افغانها نان ونمك وشمشیر و قران را حاضر کرده برهر چهار قسم کردند که بمعاونت میرویس خان وا طاعت او قیام خواهیم کرد و گفتند هرکه ازین عهد رجعت کند زن او بهٔ سه سنگ طلاق

باشد. به این قسم‌ها و طلاق که اشد تری سوگندهای افغانهاست به او اطمینان و یقین کلی معاونت دادند

تدابیر میر ویس خان و ناموس پرستی افغان

میر ویس خان یکی از خادمه های خو بصورت خود را که در خانه اش تر بیت یافته بود بنام دختر خویش بنکاح پسر گرگین خان داده کمال بشاشت و سرور راظاهر میساخت طوریکه با گرگین هیچ کینه ندارد . باین رفتار خویش زنگ کینه دل گرگین رازدوده کمال اعتماد رانزد وی پیدا کرد بعد از زمانی میرویس یك دعوت مجللی را بیرون شهر در باغی تهیه کرده گرگین واتباعش راد عوت داده و شراب ایشان رادراین مهمانی از جام موت تهیه کرد ومیرویس خود را ساقی آن قرار داد [یعنی تیغ اجل را به مفارق گرگین خان ورفقای او حواله نمود] .

« به امراء وسلاطین نمی زیبد که با کسانیکه بظلم پیش آمده حق تلفی در بارهٔ نمو ده و به غدر وفریب پیش آمده باشند از ایشان توقع وامید صفائی داشته درامور خود خاصةً درمهمات آن اورا معتمد خویش فرار دهند زیرا کینه وعداوت چون دلی‌را بحزاشد کمتر زائل میگردد .

خدعهٔ عسکری

میرویس خان لباس گرگین را بعداز کشتن او پوشیده لباس های اتباع او را با فغانان پوشانیده بعداز شام بشهر درآمده به محافظین قلعه‌در حین غفلت شان هجوم بردند یك جماعت افغانان را که قریب شهر در کمینگاه نشانیده بود با ایشان متحد گردانید عموم افغانان شهر باایشان متحد شده ریشه‌های محافظین را بر کنده شهر را متصرف شدندو کسانیکه موقع یافتند فرار نمودند و افغانها قلعه را تصرف نموده اعلان کردند که هر کس عسکر گرگین را درامان خود نگاه نداشته باشد درامان است .

دربنوقت ششصدنفرعسکری که گرگین برای تأدیب بعضی قبایل بمحالات فرستاده بود به‌قندهار رسیدندوغنیمت های بسیاری ازافغانان گرفته باخود میآوردند بعدازین ازحقیقت واقعه آگاه گشته باتوپ وتفنگ دلیران افغان مقابل‌شده بامها جمین مقابل مقاومت کردند ؛ میرویس خان باپنجهزار نفر برآمده مها جمین خودرا بمقابل ایرانیها تاسه‌روز قیام‌داد اگرچه جلادت وبسالت قابل‌تحسین از ایشان ظاهر شد لیکن درنتیجه شکست خورده جانهای خودرا بخاك خراسان رسانیده نجات یافتند درآنجااصل واقعه رابیان کرده‌بد هشت ایرانیان افزودند .

نطق میرویس برای حصول آزادی

وقتیکه فضای قندهار ازمخالفین خالی شد میرویس رؤسای قبایل افغانرا دعوت داده یك جرگهٔ قومی منعقد ساخت خودش‌در بین جرگه ایستاده‌درنطق‌خود فضائل‌حریت‌ومزایای آنراوشدائد اسارت‌ومصائب آنراحسب ذیل‌روشن ساخت :

«اگرشما کمر مارا بسته کنید وباما متحد شوید گردنهای افغانانرا از طوق ذلت‌وغلامی رهانیده بیرق‌های عزت وحریت رادربلاد وطن خواهیم افراشت ویوغ سلطهٔ شیعه‌های ایران راازدوش خود دورخواهیم کرد »

بعدازان فتواهائی‌را که‌از علمای مکهٔ معظمه که‌برجواز قتال شیعه‌هاحکمفرما بوده‌ودرسفر حج‌بدست آورده بودبیرون کرده برای حضارقرائت نمود. وهمانجا اعلان کرد که‌هرکس طرف‌ایرانیان مایل بوده قلادهٔ اسارت شانرااختیار مینماید ازبودوباش‌وطن‌عزیز ماامیدخودراقطع کند:زیرا که‌درصورت قبول اسارت ایرانیان معاشرت.شان‌باما‌مشکل خواهدبود وازدائرهٔمودت وهمقطاری‌ماخارج خواهدشد جمیع خوانین ورؤسای موجودهٔ جرگه موافقت خودرا ابراز و بقسم های‌موکدتائید نمودند .

شیوهٔ مردان

« صاحبان فضیلت وار بابصیرت و مالکان عزم‌واصحاب حزم حیات خود را برای حفاظت وطن‌چنان فدامینمایند وبرای آزادی ملت‌جانهای خودرا اینچنین بخطرات ومهلکات دچارمیسازند و برای نابودکردن قلادهٔ اسارت و دور کردن طوق ذلت بدون نام‌نیك هیچ مزدی‌را طلبگار نمیشوند الاصاحبان نفوس دنیه وار باب همت‌سافله که‌ازپستی‌وتسفل‌ودنائت‌خوددرشهوات‌منهمك بوده (اقوام‌واوطان خودرا به‌پول هیچ میرز باجانب میفروشند ».

مدافعهٔ دلیرانه و حکیمانهٔ

میرویس‌خان از تهدید محمدحاجی‌خان

چون‌خبراتفاق‌آنها‌بپای تخت دولت ایران رسید شاه ایران بعوض‌اینکه عسکر جراری برای سرزنش افغانان بفرستد ازراه‌صلح در آمده محمدجامی‌خان را تنها برای تهدید میرویس ورفقای او فرستاد، نمایندهٔ مذکور به‌مجرد ورود قندهار ازعظمت دولت‌ایران وقدرت تامهٔشان برای تذلیل مخالفین خویش شروع به‌بیانات‌نموده ومیرویس‌خان‌رابخرابی های انجام کارش میترسانید.

(جواب)

(عقل‌وحکمت تنها دردماغ صاحبان آسایش نیست
کوهستان‌افغانستان هم‌رجال عاقل وحکیم‌دارد!

میرویس خان در جواب اظهار نمود: آیا گمان میکنی که‌عقل و حکمت جز در کله های‌صاحبان‌تنعم در دماغ رجال‌کوهستان افغانستان‌پیدا نخواهدشد؟

اگر در قدرت شاشما طاقت سرزنش وسرکوبی ما میبود حاجت بفرستادن شما نبود که چنین سخن های بی معنی را بیان میکردید، پس حکم داد که او را حبس کنند. باجود آن شاه ایران ازخواب غفلت بیدار نشد ه پس از حبس سفیر اول محمدخان حاکم هرات را ثانیاً بسمت نمایندگی حکومت شاه به قندهار فرستاد، چون این نماینده از دوستان ورفقای سفرحج میرویس خان بود میرویس خان اورادروقت ورود به قندهار گفت اگرحقوق سابقهٔ رفاقت ومحبت شما برمن نمیبود شمارا همچو مجرمین جزا میدادم لیکن بفهمید که افغانان بعد از نجات یافتن بار دیگر یوغ اسارت را بدوش نخواهند کشید وشیر انیکه زنجیر های عبودیت را گسسته اند باردیگر پابند ومقید نخواهند شد وشمشیر هائیکه از نیام کشیده شده اند باز به غلاف نخواهد شد، زود است که حکومت شما سر نگون ودولت شما مغلوب واموال شما چوروتاراج گردد. بعد ازان به حبس او حکم نمود.

اهمال ومماطلت در امور حرب اسباب شقاوت است،

چون اولیاء دولت شاه از ارسال نمایندگان سودی نیافتند (وبدون محاربه راه گریزی نیافتند) بحکام خراسان فرمان فرستادند تا برای هجوم با فغانان عساکرخودرا آراسته مهیای حرکت ونگه دارند. بعد از شکست های پیاپی عسکر های ایرانی بحکومت محقق گشت که تنها عساکر خراسان افغانان راپایمال کرده نمیتوانند پس یك فوج عظیم الشانرا بزیر قیادت خسروخان برادرزادهٔ گرگین که در جلادت ورشادت ازعم خود کمتر نبود فرستادند تا این سرعسکر بواسطهٔ حب انتقام عم خود اقدام شجیعانه خودرا بصورت بهترین ظاهر گردانند. خسروخان با میرویس خان مقابل شده آتش جنگ در بین ایشان مشتعل گردید: میرویس خان شکست خورده خسروخان شهر قندهار رامحاصره کرد، مستحفظین افغان که در شهر قندهار بودند باخسروخان قرار دادند که اگر بحیات ما تعرض نکنند

ماشهررا تسلیم خواهیم کرد ولی قساوت خسروخان نگذاشت که ازخون شان بگذردوافغانان چون دانستند که جزموت راه فرار نیست ازین رو برای دفاع آماده گشته هرروز بمحاصرین هجوم میکردند .

میرویس خان عساکر محالات راجمع کرده ازطرف خارج باردوگاه خسروخان حمله های پیاپی میکرد تا آنکه ذخائر خسروخان تمام شده ازمدافعت میرویس خان مضطر گشته دست از محاصره بر داشت . خسروخان در محاربه میرویس خان با بیست وچهار هزارو ۵۰۰ نفرعسکر خود ازدم شمشیر افغانان براه فنا شتافته صرف ۵۰۰ نفر ازعساکراوازمرگ نجات یافتند این است عاقبت عجب وغرور .

شاه ایران دفعه سوم بسر عسکری محمد رستم خان لشکری آراسته بسر کوبی افغانان فرستاد امادر نتیجه شکست خورد. ومیرویس خان بلامانع ومزاحم بر قندهار مستولی گشت میرویس خان بعد ازحصول ازادی قند هار وفات نموده و دوپسر ازخود باقی گذاشت .

میرعبد الله

چون عمر کلانترین پسر میرویس خان مرحوم از ۱۸ سال متجاوز نبود اهالی ادارهٔ حکومت رابه میرعبدالله برادر میرویس خان سپردند .

میرعبدالله برادرمیرویس خان که زمام حکومت رابدست گرفت باسلطنت ایران میلان صلح نمود افغانان ازین میلان وی بر افروخته مخالفت گردیدندو گفتند اگر تو درهجوم قدم بقدم برادر خود گذارده نمیتوانی باید کم از کم درمصالحت تن دهی ننمائی میرعبدالله این نصیحت ایشان را گوش نداده باررفقای خود مشاورت نموده قرار دادند که بحکومت ایران یك هیئت از معتمدین خود جهت عقدمصالحه بشروط سه گانهٔ ذیل بفرستند :

(۱) قندهار ازمالیات شاه ایران آزاد باشد . ۲ : عساکر ایرانی در قندهار نباشد (۳) امارت در اولاد میرعبدالله مذکور وراثةً علی الدوام باشد .

چون رؤسای افغان ازاین مسئله خبر یافتند از کثرت غیظ برآشفته وازمیر عبدالله قلباً روگردان شدند ومیرمحمود که علائم نجابت وشهامت از جبین او نمایان بود ازاین رویه عم خود ناراض گردید لهذا باچهل نفر افغان متحد گشته دفعةً در خوابگاه میرعبدالله ریخته کلهٔ اورا از تن جدا ساختند چون افغانان خبر یافتند درصلهٔ آن شجاعت اورا شاه قندهار ملقب ساخته سریرآرای سلطنت گردانیدند .

نهضت ابدالی ها در هرات

آزاد خان ابدالی بیرق حرب را برافراشته بر شهر هرات استیلا نموده لوای استقلال را بلند کرد و برخ از طوائف اوزبك با ابدالی های هرات متحد گشته بلاد خراسان را که تحت سلطهٔ ایران بودند متحداً تاراج نمودند. حکومت شاه سی هزار فوج را بسرافسری صفی قلیخان بتادیب آزاد خان فرستاد آزاد خان عساکر ایرانیها رامقابله نموده ازطلوع صبح الی نصف النهار درگیرودار بلا امتیاز غالب ومغلوب مصروف بود توپچی های ایران از هول جنگ افغانان بحدی سراسیمه وپریشان گشته که بطرف سواران خود گله باری شروع نمودند چون افغانان توپ نداشتند فوج ایران این مسئله راخدعهٔ حربی تصور نموده متفرق گشتند تاافغانانرا در جنگ فریب دهند افغانان از وقت استفاده کرده بر علیه عسکر ایران هجوم آورده جمعیت آنهاراپریشان ساختند وصفی قلیخان را باپسرش وهشت هزار سپاه ایرانی به قتل رسانیدند ۰ ایرانیان تمام الات حرب را بابیست توپ وسامان خود گذاشته شکست خوردند، در اثر این محاربه چنانیکه غلجائیها قندهار را از جنگ اسارت رهانیدند . ابدالی ها هرات را از سلطهٔ ایرانیان نجات داده حکومت مستقل تاسیس نمودند .

کرد و عرب در خلال این احوال

در این گیر و دارها ی کردی‌سنی برای چور و چپاول ایران کمر بسته هجوم آوردند و تا بحدی پیشقدمی کردند که، به‌حصار شهر اصفهان مرکز حکومت ایران خود را رسانیدند. و اعراب مسقط نضهت نموده آبادی‌ها و سواحل و جزایر خلیج فارس را قبضه کردند.

میر محمود شاه قندهار

چون محمود شاه قندهار اختلال سلطنت ایران وضعف دانش رؤسا و تفرق اتحاد و رسوخ نفاق قلبی شانرا سراسر مطالعه کرد دیدهٔ توقع بتصرف سلطنت شاه ایران دوخته عساکر خود را از راه کرمان باوجود نبودن آب و گیاه در راه، بجنگ دولت ایران سوق داد. چون فوج افغان در حالیکه کرمانیها غافل بودند آن شهر را تحت تهاجم قرار داده محاصره کردند اهالی بدون جنگ شهر را بفوج افغان تسلیم نمودند، لیکن «در اثر عادت متغلبین اقوام شرقی حتی غربی ها» عسکر افغان از ظلم و دست درازی بر اهالی کوتاهی نکردند لطف علیخان والی بندرعباس از طرف شاه ایران مامور گردید که افغانانرا بمحاربه از کرمان طرد نماید افغانان به یک جنگ لطف علیخان تاب نیاورده تمام نقاط کرمانرا واگذاشته بقندهار مراجعت کردند، اما کرمانیهای بدنصیب چون کسیکه از آفتاب گریخته به آتش پناه آرد» از جور افغانان رهائی یافته به بیداد و ستم عساکر ایران معروض ماندند، و در تحلیل مترددبودند که آیا مصائب تغلب افغان شدیدتر بود یا مصائب سیادت دولت ایران!

چون لطف علیخان میدانست که میر محمود دوباره بر کرمان حمله خواهد کرد لهذا به ترتیبات عسکری و فراهم آوردن آذوقه و سامان حربی در شیراز احتیاطاً آغاز نمود.

(مضرت بیگاری)

دراثر اقتضای زمان یا بواسطهٔ عدم انتظام ترتیبات ایران بررعایا ظلم و بیداد جریان داشت چه اموالشان ضبط و حیوانات باربر به بیگار گرفته میشد و درکارهای لازمهٔ حکومتی آنها طرف تعدی واقع میشدند، دشمنان لطفعلیخان از موقع استفاده گرفته بنزد شاه ازاو شکایت کرده درعزل اواز «سر عسکری» کوشیدند، عساکر از جاهائیکه آمده بودند برگشته متفرق شدند.

عبرت

« بهبینید دنی های خسیس . وخائنین وطن و نوامیس ملت را که بواسطهٔ اغراض شخصیه وعداوت های جزویه و برباد کردن شخص واحد، چه اسبابیکه موجب تفرقهٔ عساکریکه حصار حفاظت وطن و سنگر ناموس ملت دانسته میشوند، میگردند درآتیه نتائج عمومی این دسائس شخصی را قرائت نمائید .»

(حکومت هرات و افغانان ابدالی)

حکومت هرات وافغانان ابدالی هرات بر اکثر بلاد خراسان تاخته شهر مشهد (طوس قدیم) را قریباً فتح کرده بودند.

آفات فضائی

دراثنای این رفتن و یورش ها شهر تبریز رازلزله های شدید بجنبش آورده هشتاد هزار اهالی ازصدمهٔ زلازل زیر خاك شدند. جو هوا ازتکاثف خود نور آفتاب عالمتاب را پوشانید قرص خورشید همچو قطعهٔ مس سرخ و تیره بنظر می خورد. دراوهام عموم این تغیرات کونی و فضائی آثار غضب الهی آمده از نزول بلاهای سماوی باین مقدمات مخوف بودند. برای دفع بلیه به ترك فجور وازالهٔ

منکرات زیادی توسل جستند، و مشایخ در کوچه‌ها گردش کرده اهالی را بطرف استغفار دعوت میدادند ـ و منجمین اظهار رائی مینمودند که این تغیرات کونی علائم خرابی اصفهان اند ، عقول را وحشت و نفوس را حیرت فرا گرفته قلوب ضعیف و همت ها پست شدند حتی که این ملت کبیر ایران (مستعد مرگ گردیدند) و آمال نجات و حیات خود را منقطع دیدند .

« دقت نمائید که اعتقاد خرافات و مضرات در نفوس انسانی و سقوط همت عسکرها و دست و پاچه ساختن سپاه چه‌ها میکنند ! »

استیلای میر محمود شاه قندهار بر بلاد ایران

سال ۱۱۳۵ هـ میر محمود دوباره از راه سیستان با ۲۵ هزار عسکر افغان و بلوچ بکرمان یورش برده بدون مشقت کرمان را بدست آورد ، مگر مرکز حکومت آنجا به واسطهٔ محافظین خود خود را نگاه داری کردند شاه قندهار دو هزار و پنجصد تومان (تومان نیم پوند انگلیسی است) بالا بشان تاوان گذاشته پیشرفت نمود ، در خیال اهالی این فکر تجسم نموده بود که میر محمود از طرف الله تعالی بر دولت ایران غضبی نازل شده است و قرار اخبار منجمین و علماء (که از خرابی اصفهان خبر میدادند) خرابی اصفهان را بدست میر محمود قیاس میکردند ، میر محمود عنان خود را بطرف شهر یزد متوجه ساخت چون فتح کرده نتوانست بطرف مرکز حکومت (شهر اصفهان) بخط مستقیم حرکت کرد ، چون بحدود اصفهان قریب شد شاه اصفهان بگمان اینکه دست میر محمود شاه قندهار را از غارت و تصرف بلاد ایران به پانزده هزار تومان بازخواهد داشت دو قاصد را پیام داده بخدمتش فرستاد این پیام شاه اصفهان ، برهانی بدست میر محمود

داد ودانست که رعب افغانان دردل ایرانیان متمکن گشته لهذا از قبول پیام صرف نظر کرده بقریهٔ کلناد دو فرسخی اصفهان فرود آمده باطراف اردوگاه خندقی حفر نمودند زیرا محاربهٔ عسکر شاه را دراینجا توقع میداشت.

مجوسهای زردشتی که ازجور شیعه ها بجان رسیده بودند بامید اینکه سیطرهٔ شاه افغان برایران سبب نجات شان خواهدشد بامیر محمود پیوستند شاه ایران ازتوهمات سراسیمه گشته امرا ووزراء را بمشوره دعوت داد.

وزیر صادق

بعد از استشاره محمد قلیخان وزیر عرض کرد که افغانان با جود یکه یك ملت باجلادت ودارای سطوت اند ودرمیدان حرب ثابت قدم لیکن به فتح کردن حصار ها دسترس ندارند باید تمام عساکر خودرا در حصار اصفهان فراهم وبمدافعه بپردازیم وقتیکه از فتح عاجز آمدند محاصره را ترك داده اصفهان را همچو مرکز کرمان ویزد نامفتوح گذاشته خودمرا جعت خواهند کرد شاه را این رأی پسند خاطر آمد.

رائی خیانت آمیز

خان اهواز والی عربستان ایستاده شده ازراه حماست وحمیت بگفتار آمده بیان نمود که این کمال بزدلی ونهایت ضعف است چطور راضی شویم که محمود بایك فوج محدود شهراصفهانرا که پای تخت دولت شاه ایران باشد محاصره کنند و ما این ننگ وعاررا تحمل کنیم رائی ما اینست که بمیدان جنگ بر آمده نبردنمائیم.

عرق حمیت شاه بحرکت آمده پنجاه هزار لشکر را با بیست توپ برای جنگ میر محمود «شاه قندهار» فرستادوحینیکه فریقین بنواحی قریه کلناد مقابل شدند میمنه ومیسره وقلب هردولشکررا آراستند شاه قندهار برفیل سوار شده بدور لشکرخود دوره میکردو گاهی بین صفوف عساکر فیل خودرا جولان داده میگفت:

فخروسروریکه ازجنگ های سابقه بدست آورده اید حفظ نمائید اگر دشمن را مغلوب ساختید شهر اصفهان مکافات خسته گی وماندگی شماست واگر فرار کردید بدون مرگ راه نجات ندارید وبواسطهٔ دوری وطن ومشقت منازل راه چارهٔ مراجعت غیرمیسر است پیالهٔ زهر اجل را بذلت و فضیحت خواهید نوشید .

(درآنوقت بین قندهار و فوج افغان باوجود قطع خطوط مواصلت بین اردوگاه ومرکز پنجاه منزل مسافه وجود داشت) .

طرز هجوم عسکر ایران و افغان

افغانان باستثنای صدزنبورک (که یک آلهٔ توپ نماست که بالای شتر حمل کرده از آنجا فیر می نمایند) توپی نداشتند عساکر افغان شترهای زنبورک هارا پشت اردوگاه قرار دادند وایرانیان بجنگ آغاز نموده میسرهٔ شان برمیسرهٔ افغانان هجوم آورده افغانانرا (شکست انده) رجعت قهقری دادند و بعضی اموال شانرا بغارت بردند . ومیمنه ایرانیان بر میمنهٔ افغانان هجوم برد اما افغانان از روی خدعهٔ حربی رجعت قهقری نمودند سواران ایران برعسکر افغان یورش کردند ، وقتیکه رسالهٔ ایران داخل اردوگاه شد لشکر افغان دو حصه شده ، زنبورک های خودرا برروی سواران ایرانی کشادند و ایرانیانرا چنان افگندند که باد خزان برگ را درختان میریزاند .

جلادت امان الله خان افغان

امان اللهٔخان افغان به دنبال عساکر ایران حمله برده توپچی ها را کشته توپ هارا بدست آورده برروی عساکر ایران آتش داد ، ساعتی نگذشته بود که عساکر ایران شکست خورده تمام لوازم خودرا به عساکر افغان غنیمت گذاشتند .

مجلس وزرای ایران

وقتیکه خبر شکست عساکر ایران باصفهان رسید ، شاه سراسیمه گشته وزراء را برای

مشاوره دعوت نمود شاه در مجلس وزراء بیان نموده گفت رای من این است که اصفهان را گذاشته . خزانه را باخود برداشته بفراهم کردن عسکرهای شاهی مشغول گشته ازپشت لشکر افغان هجوم آریم ، باینصورت آنها را لاستیصال خواهیم توانست . محمدقلیخان با رأی شاه موافقت نمود ولی والی عربستان بنا بر مقصدیکه آتیاً ذکر میکنم مخالفت نموده گفت که بشاه نمی زیبد که پای تخت مملکت ایرانرا دراثر یك شکست ترك نمائیم! چه این علامت ضعف وموجب نفرت قلوب اهالی از شاه میگردد!

محاصرهٔ اصفهان

بالآخره مجلس وزارت ایران برای دفاع خودرا مستعد محاصره ساختند ، ومیرمحمود دراین وقت درکار خود متردد بود ولی جاسوسهائیکه (درمتعلقین والی عربستان داشت خبر مرعوبیت ایرانیان را باور رسانیدند) .ازین روشاه قندهار بطرف فرح آباد عسکرخودرا سوق داده آنجارا متصرف گردید.زیرادر آنجاعسکردفاعی وجود نداشت بعداز تصرف فرح آباد ، به محال جلغا مسکن ارمنیهای اصفهان هجوم برده با اهالی آنجاخسارهٔ بزرگی رسانیده آنجارا نیز تسلط کردند ، بعد ازآن بیکی از برجهای شهر اصفهان یورش بردند.ازآنجا به گله باری توپ وتفنگ مدافعه شده رجعت قهقری نمودند ولی این رجعت راموجب زوال رعب خوددر دلهای محصورین اصفهان تصور کرده بغرض اینکه محصورین دلیر نگردند فردا جوانان افغان را در استحکامات شهر امر هجوم دادند، اگرمقاومت احمد آغا (یکی ازآغایان حرم) صورت نمیگرفت دراثر جلادت وشهامت خود افغانان همان روز اصفهان را فتح میکردند، امابسالت احمدآغا افغانان را بقهقریت مجبور ساخت در دل محمود ازین رجعت قهقری هراسی تولید گشته بشرایط ذیل خواهشمند صلح شد :

(١) حکومت قندهار باکرمان وخراسان بطور توارث دراولادهٔ شاه محمود باشد (٦) پنجاه هزار تومان حکومت ایران بحکومت افغان بپردازد (٣) شاه ایران صبیهٔ خودرا بشاه محمود ازدواج نماید .

خیانت والی عربستان بشاه ایران

چون والی عربستان اینواقعه‌را شنید سر آقاصد نزد محمود فرستاده از طلب صلح ملامتش کرد و به‌ثبات و نیل ظفر توصیه اش داد « ودر مکتوب خود تحریر نموده بود که ما وشما هم‌مذهبیم ثابت قدم باش واز هول محاصره مترس »!

چون محمود از فحوای مکتوب او خبر گشت دوباره بجوش آمده تدبیر دیگری اندیشید که دهات و قریه جات دور اصفهانرا خراب ساخته آذوقه را بعساکر خود از آنجا فراهم آورد وچنین کرد ودهات باقی‌راسوختاند اهالی قراء از تنگی ارزاق بشهر پناه بردند ، رؤسای مملکت بنا برنا عاقبت اندیشی بکمال مسرت ورودشانرا پذیرائی کردند بامید اینکه عدهٔ محصورین بورود ایشان افزون خواهد شد ، ومحصورین باز ویاد نفوس دلاور خواهند گشت ولی به‌تنگی ارزاق‌در شهر نظر نمیانداختند وغور نمی کردند که خودشان چرا محصور شدند وخودچه کردند؟ که‌دیگران کنند .

کشته‌شدن برادر و کاکا

و کاکا زادهٔ شاه قندهار

افغانان از یکجانب شهر حمله آورده‌استحکاماتی‌را که بدست گرجی هائیکه‌در شراب‌خورمنهمک بودنددر حال مستی‌شان قبضه کردند بعداز آن ازراه‌پل گذشته بعضی حصه‌های بیرونی شهر رامتصرف شدند، درینوقت افغانان‌خبر گشتند که بعضی‌اقوام ایرانی بشهر آذوقه‌میرسانند برایشان هجوم برده‌آذوقه‌راازدست شان‌ربودندولی‌قبل ازآنکه‌افغانان بار دوگاه‌مراجعت کنند اهالی قریهٔ کوچکیکه‌اصفهانک گفته میشد برآمده آذوقه‌راازایشان استرداد کرده، کاکا وکاکازاده و برادر شاه محمودرا باسارت برده به‌قتل‌رسانیدند. [۱] اگرچه شاه ایران از خوف‌بازخواست محمود

[۱] مولف میگوید که‌میرویس دو‌پسر وارث گذاشته بوددرحالیکه میرمحمود وشاه‌حسین آتی‌الذکر تعداد رابوره می کنند اینجا برادر نخواهدبود .

ایشانرا حکم امتناع از قتل ارسال کرد لیکن قبل از وصول حکم شاه به قتل رسیده بودند . محمود برافروخته تمام اسیران ایرانی را حکم قتل داده برای قطع موا صلات وحصار اصفهان با تمام لوازم تشبث نمود .

(کثرة جمعیت و قلت ارزاق در محاصره)

درین اوقات یکی از ارا کین حکومت ایران از شاه خواهش نمود که او را بطرد افغانان مامور ساخته ادارهٔ عسکر دفاعی بدست وی بسپارد، لیکن والی عربستان خان اهواز شاه را به سخن های دلاویز فریب داده از انتخاب او بازداشت، چون مدت محاصره بطول انجامید ترقی نرخ ارزاق در شهر اوقات اهالی شهر را تلخ گردانید شاه چارهٔ جز این ندید که پسر خود شاه طهماسب ولی عهد خودرا خفیه به سائر اطراف مملکت ایران بفرستد واهالی را برای نجات پایه تخت دعوت نماید لیکن مردم را به نجات دادن پدر خویش متفق ساخته نتوانست ارزاق رو بقلت و گرانی نهاده آ ثار قحط پدیدار گشت روز به روز اهالی دچار سختی میشدند و بدور حرمسرای شاهانه دوره ها کرده فراهم میشدند واز شاه التجا مینمودند که برای نجات شان از هجوم قحط و گرسنگی به محاربهٔ افغانان با اوشان برآید ، خصوصاً اوقاتیکه بورود ذخایر خبر یافتند الحاح خروج شاه را می نمودند تا آ ذوقه نوواردشان بدست افغانان نیفتاده شکار قحط و گرسنگی نشوند .

شاه وعده ها را از امروز بفردا داده هر روز تعلل میکرد حتی بعضی از مستخدمین حرم برای پراگنده شدن اهالی مجبور بگلوله باری میشدند تا اهالی ترسیده روگردان شوند ازین رویه اهالی برافروخته از حکومت ناامید گشته بالای حرمسرای شاهی بهجوم آماده شدند .

نزدیك بود که بر حرمسرای پادشاهی هجوم آرند اما احمد اغای سابق الذکر پیشروی مردم رفته اوشان را دلاسا نموده از هجوم باز داشت بعد از انکه پس گشتند

یك جمیعت عسکری را فراهم نموده بر افغانها حمله بردند و تا حدی کوشیدند که بعض مقامات را از دست افاغنه کشیده به تصرف خود آوردند در این اثناء عساکر عرب که زیر قیادت خان اهواز بودند قصداً رجعت قهقری نمودند

احمد اغا ازاین رفتار اوشان خشمگین گشته امرداد که عساکه عربی خود را هدف گلوله گردانند زمانیکه عساکر با یکدیگر در آویختند موقع بدست افغان‌ها آمده عساکر شاهی را شکست دادند.

احمد آغا بحضور شاه حاضر شده عرض نمود که خان اهواز در تمام مواقع موجب شکست ما گردیده زیرا بامحمود از جهت وحدت مذهب متفق آمده است اگر خان اهواز درعسکر ماوجود نمی داشت دردفعه اول افغانها راشکست داده بودیم

لیکن خان اهواز بحضور شاه طوری پیش آمد که عزل احمد آغا را ازسرعساکر ارگ شاهی بنظر زیباتر جلوه داد

بنابران شاه او را از قوماندانی فوج ارگ شاهی معزول نمود در اثر این عزل احمد آغا زهر خورده وفات نمود به مرگ احمد آغا افغان‌ها بسیار مسرور گشتند و در اهالی اصفهان سراسیمه گی تولید گردیده مرعوب شدند..

سپس شاه به شرائط سابقه از محمود درخواست صلح نمود محمود جواب داد که شاه امروز چه دارد که مرا بدهد؟ آنچه وجود دارد تماماً در قبضهٔ اقتدار من آمده است.

در این اثنا ملك محمود حاکم سابق الذکر سیستان با ده هزار عسکر برای نجات اصفهان حرکت کرد برسیدن خبر حرکت او اهالی اصفهان قوی دل شده گشته امیدوار رستگاری شدند.

اما چون میر محمود افغان واقف گشت نزد ملك محمود پیغامی فرستاد که عزم خودرا فسخ کرده «واپس مراجعت کنید درصلهٔ آن حکومت خراسان و سیستان دراولادهٔ شما بصورت حکومت استقلالی منظور است»، این رشوت چشم مروت

بعضی ازشاهان وبزرگانیکه درین کتاب ذکر شده‌اند



تیمور لنگ
«درحدود۸۰۶ه ق»



شاه عباس صفوی
«۹۹۵-۱۰۳۵ه ق»



شاه حسین صفوی
«۱۰۹۳-۱۱۲۳ه ق»



نادر شاه افشار شهنشاه ایران
«وفات ۱۱۶۱ه ق»

بعضی از شاهان افغانی که در تاریخ افغان ذکر شده اند



سلطان معزالدین کیقباد
« ٦٨٦ ه ق »



سلطان علاوالدین خلجی محمدشاه اول
« ٦٩٥ ه ق »



سلطان ابراهیم لودی
« ٩٤٦ ه ق »



شیرشاه سوری شاهنشاه افغان
« ٩٢٣ ه ق »

ملك محمود را کور ساخته برای استیلای ممالك موعوده (سیستان وخراسان) عودت نمود، امیدخود را از شهر اصفهان قطع کرده راه نجات را بر روی اهالی مسدود ساخت، ارزاق روبگرانی نهاده حیواناتی که گوشت شان حرام است ازقبیل قاطرها خرها، گربه ها سگ ها، مرده های انسانها از اضطرار خورده میشدند، اهالی درکوچه ها وبازارها ازشدت گرسنگی میمردند، نهرزاینده رود ازلاشهای مرده ها پر گشته آبش تغیریافته قابل نوشیدن نبود. اینواقعه درسنه ۱۱۳۵ رخ داده بود ودراین آوان به‌تاریخ ۲۱ اکتوبر ۱۷۲۲ع شاه‌سلطان حسین لباس‌غم‌واندوه را با تمام صاحب منصبان پوشیده ازحرم برآمده باتمام اراکین دولت‌در کوچه های اصفهان گردش میکرد وگریسته‌میگفت‌این همه‌مصائب وبلاها که دروقت حکومت اوبر بنده گان خداوبر بلاد ایران نازل گشته [از خیانت نا صحان و بید ینی مشیران مملکت است] وبمردم اظهار میکرد« که تاج و تخت را برای افغانان میگذارم .»

اهالی که سوز وگداز شاه را دیدند مصائب خود و مصائب شاه را فراموش کرده‌ازچشم‌شان‌اشك ها جاری گشت .

[این‌است جزای خواب غفلت و فرورفتن در شهوات واستخدام مخالفین در جنس واغراض، درمصالح‌مهمه، خصوصاً درزمان حرب.]

خلع شــاه سلطان‌حسین

و تاج پوشی شــاه محمود

روزدوم قرارداد تسلیمی تحریر نموده سائر امراء و کبار بران مهر نهادند به۲۳ ماه‌مذکور شاه‌سلطان حسین باسائر اکابروسه‌صدنفر سوارایرانی بفرح آباد نزدشاه‌محمودرفت‌وقتیکه شاه‌داخل اقامتگاه‌شدتازمانیکه‌به‌نیمهٔ دربارنه‌رسیده‌بود شاه محمودازجای‌خود حرکت‌نکرد بعدازان‌شاه‌جیغهٔ‌شاهی‌خودراازسر برداشته‌به‌دستار

شاه افغان نصب کرده گفت ای پسرم : الله تعالی اراده ندارد که بعداز ین بر تخت ایران متمکن باشم امروز تو بشاهی مستحق میباشی شاه محمود این گفتهٔ او را باجیغه اش پذیرفته گفت :[ان الله یوءتی الملك من یشاء و ینزع الملك ممن یشاء] وجیغه را بدستار فرو برده هر دو باصفائی قلب؛ نشستند و شاه دختر خودرا در این مجلس حاضر بنکاح وی داد روز دوم محمود بشهر داخل شده بسلام خانهٔ عمو می نشست شاه و تمام اراکین سلطنت سلام پادشاهی را باو ادا کردند .

خدمات شاه محمود به ایران

چون شاه محمود بر تخت ایران متمکن گشت برای جلوگیری مصائب و قحطی هائیکه ایرانیان را فرا گرفته بود و به جبیرهٔ دلها ی شکسته شان بدرجهٔ کمال کوشید مردم را استماله نموده هر صاحب رتبه را بر تبهٔ سابقه اش مقرر داشت لیکن باهر ایرانی یکنفر افغان را بحیث معاون مقرر کرد (۱) تا افغانان در امور اداری دولت ماهر گردند و هم اطمینان واعتماد شاه بواسطه این معاونین بر مامورین برقرار باشد باستثنای والی عربستان سائر خائنین حکومت ایرانی را که در محاربه باشاه ایران از راه نفاق پیش میآمدند اعدام نمود و از خانها و از اموالش را ضبط نموده اورا با کمال شناعت به فضیحت رسانید گویا که به زنده گذاشتن او قبلا وعده کرده بود که اورا به قتل نرسانند .

فتوحات امان الله خان افغان در ایران

امان الله خان را با شش هزار عسکر بطرف قزوین سوق گردانید که قاشان و قم را در ارض راه فتح کرد بدون معارض وموانع داخل قزوین گشت. اهالی قزوین که رجال جنگی و باقوت و پر نفوس بودند ومخالفین مذهب راجداً دفاع میکردند چون از افغانان تعدی حس کردند فراهم شده بر افغانان هجوم آوردند . واطراف افغانان را فرا گرفته پیش قلعه حاکم نشین رسیدند امان الله خان برای تسکین شورش بر آمد امادراین جنگ زخمی شد ودر نتیجه اهالی چیره گشته یکهزار جوانان

(۱) مگر به منصب شیخ الاسلامی یك عالم افغان منفرداً مقرر گشت «ماخوذ از تاریخ سرجان مالکم»

افغان را قتل و باقی را از قزوین طرد نمودند. اینواقعه در سال ١١٣٦ بوده در اثنای حرکت شکستی افغانان اشرف ابن میرعبدالله باسه صدنفر از امان الله خان جدا گشته طرف قندهار رهسپار گشت.

بعد از واقعهٔ قزوین اهالی خنسار وسائر بلاد همچو اهل قزوین با افاغنه از راه مدافعه پیش آمدند در اثر این رویه افاغنه در اصفهان فراهم گردیدند میر محمود از ین واقعه مرعوب گشته از اهالی اصفهان خائف گردیده از روی پیش بینی سائر مستخدمین حکومت واراکین دولت وعساکر محافظین قلعه و فوج شاهی ایران را به بهانه جوئی ها بعضی را بقتل و بعضی را باخراج محکوم نمود تا ایشان نیز همچو قزوینی وخنساری ها برعلیه او قیام نورزند وسائر رجال شهر را اخراج نمودند، واصفهان ازین رهگذر رو بخرابی گذاشت، چون قصر سلطنت را استوار نمیدید کردیهای را که بمقام شهر درجزین اقامت داشتند طلب کرد.

نصر الله مجوسی و زبردست خان افغان

هنگامیکه کردهای درجزین وافغانان قندهاری بمعاونت تازهٔ شاه محمود رسیدند برای فتح جلبایکان وخنسار قاشان دستهٔ از عساکر را سوق داده فتح نمود نصر الله مجوسی که در کرمان باشاه قندهار ملحق گشته بود به فتح شیراز وسائر بلاد وساحل خلیج فارس مامور شد وسائر نقاط ساحل را فتح نمود. امادر محاصرهٔ شیراز زخمی شده در اثر همان زخم فوت گردیده قیادت عسکر به زبردست خان افغان محول گشت و بعداز محاصره، بسیاری از اهالی شهر از گرسنه گی مردند، بالاخر شهر به زور شمشیر فتح گردید.

سزای محتکرین

این قائد افغان تمام محتکرین را فراهم نموده برای اینکه ارزاق را از اهالی آنجا باز

میدا شتندوموجب قتل نفوس شهر شده بودند محکوم باعدام نمود حتی نوبت باین رسید که بعضی محتکرین رادر گدام گندم شان تاوقتی آویزان کرد که گندم رادیده دیده از گرسنه گی جان دادند .

تاثیر اختلاف آب وهوا وبی نظافتی اقامتگاها بر عساکر

چون شیراز فتح شد عزم محمود قوی گردید. ویك قوت جدیدرا حس کرد لهذا سی هزار لشکر فراهم نموده بجانب کوه کیلویه که از اصفهان سه درجه عرض البلد جانب جنوبی واقع است متوجه ساخت اهالی که در ارض راه سکونت داشتند به عساکر او دست درازی کردند .

چون بوسیلهٔ اختلاف هوا و گنده گی فرودگاها فوج مبتلای موت گشت وپیش آمد تاراجی اهالی ایشانرا مشوش ساخت محمود نادم گشته بطرف اصفهان ناکام مراجعت نموده شبانگاه بشهر داخل شد .

همچنان در شهر « کز » بسیاری از افغانان کشته شدند. چون این شکست باعث نفرت افغانان از میر محمود شد اورا بخواستن اشرف خان از قندهار مجبور ساختند واو را ولی عهد مقرر کرد .

اختلال فکر شاه محمود

برمیر محمود وسواس غالب آمده عزلت اختیار نموده بریاضت وتصفیه باطن مشغول گشته از عالم غیب استمداد می خواست .

« اینست عادت شرقی ها چون بواسطهٔ خطاهای خویش در حلقه های دام مشکلات میافتند از اسباب ظاهری که الله تعالی برای نیل مدارج سعادت خلق کرده است صرف نظر مینمایند و بطرف اسرار باطنی متوجه میگردند گوشت خوری را ترك کرده

در گوشه تنهائی می‌نشینند این عادت بت‌پرستان هنود است که‌در قرن دواز دهم هجرت بین مسلمانان اشاعت یافته »

چون‌ازعالم غیب بسوی‌عالم شهودمراجعت کردواز خلوه به جلوه آمد وسواس وسوءظن بر اوغالب آمد بحدیکه بیك‌خبر بی اساس ۳۹ نفر از خاندان شاهان صفویه رااعدام کرد وتشویش‌اوزائل‌نشدوبدرجهٔ‌ترقی‌کرد که‌به‌خبط‌وجنون رسید، وملاعلی (حزین) میگویدجنون‌وی بحدی‌رسید که‌گوشت‌جان‌خودرا بدندان میکند ودراثناء جنون‌وی‌افغانها‌شنیدندکه‌شاه‌طهماسب‌لشکری‌آراسته‌به‌چپاومیآیدا‌فغانان مجبورشدند که‌شاه اشرف رابه پادشاهی بر دارند ولی‌انکار آورده‌گفت تاوقتیکه شماقصاص پدرمرا ازمحمود نگیرید درحیات محمود پادشاهی را قبول‌نخواهم کرد زیرا که محمود میرعبدالله پدر اورا بقتل رسانیده بود، افغانان سر محمود را درسال ۱۱۳۸ از تن‌بریده نزداشرف آوردند پس‌اشرف سلطنت‌را قبول کرده زمام‌آنرا بدست خودگرفت محمود درسن ۲۷ ساله‌گی بعد از سلطنت سه ساله دنیارا وداع کرد .

شاه‌اشرف

شاه‌اشرف‌درمجالس‌عمومی به آخرین‌اعمال شاه‌محمود علناً اظهار تقبیح میکرد وبرای دلخوشی‌واستمالهٔ اهالی‌ایران‌تاج‌سلطنت را بپای‌شاه‌سلطان حسین گذاشته بپوشانیدن آن بشاه الحاح کرد .

شاه به قبول آن راضی نشد، تاج راگرفته بدست خودبسرشاه‌اشرف گذاشته گفت، که‌من عزلت را برعزت ترجیح داده‌ام. ودختر ثانی خودرا بنکاح او داد .

شاه‌اشرف بغرض خدعه بحضور شاه‌طهماسب دعوت‌نامهٔ ملاقات‌راچنان نوشت که دست اعداء واجانب بطرف‌بلاد ایران‌درازگشته ازآنرو هرج ومرج دراهالی رونماست باید‌ماوشما باهم صلح نموده دست و بازوی یك دیگر گردیده متحداً

دست اعدارا از بلاد ایران کوتاه سازیم. بعض رؤسای ایرانی که بخدمت شاه اشرف حضور داشتند ازین مسئله آگاه گشته شاه طهماسب را مکاتیب استحضاری نوشتند که از اجتماع و اعتماد بر قول شاه اشرف خودداری نمائید.

چون شاه اشرف باین معامله واقف شد ارا کین ایرانی را که از شمشیر شاه محمود باقی مانده بودند محکوم باعدام نموده گفت که شما با دشمن من مراوده دارید.

مداخلت دولت عثمانی و دولت روس

در معاملهٔ ایران و افغان

چندی قبل از مرگ شاه محمود، سلطان عثمانی با امپراطور روس پطر کبیر به تقسیم آن ولایات ایران که داخل دائره افغان نشده بود عقد معاهده نمودند ودران معاهده این شرط هم وجود داشت که اگر شاه طهماسب معاهدهٔ مذارا توافق و تسلیم نماید افغانان را از ایران بدر کرده مقبوضات ایرانی شان را بشاه طهماسب تسلیم خواهند کرد.

شاه اشرف و علمای عثمانی

چون شاه اشرف زمام حکومت را بدست خود گرفت سفیری بدربار عثمانی به قسطنطنیه فرستاد. سفیر با علمای عثمانی در خصوص احوال ایران تبادلهٔ خیالات نموده گفت که بسلطان نمی زیبد که با شاه نصرانی کمر بسته کرده حکومت سنی را استیصال نماید علما و سفیر درین خصوص موافقت کردند لیکن وزراء برخلاف علما احتجاج کرده مستدل شدند که سلطان عثمانی امیرالمومنین و خلیفهٔ رسول رب العلمین و سایهٔ خدا در زمین است کسیکه مطیع امر او نباشد و خطبه بنام او نخوانند و مالیه ادا نکنند دشمن دین گفته میشود جهاد با او بهتر از جهاد با نصاری است.

علما ازین برهان ناشی از خیالات نفسی وزرا ساکت گشته سفیر ناکام مراجعت نمود. وازدربار عثمانی با حمد پاشا که بر مراغه و قزوین قابض بود حکم شد که عساکر خودرا

باصفهان متوجه‌سازد چون‌شاه‌اشرف واقف گشت قریه‌جات‌را سوختانده عساکر فراهم نموده بمقابلهٔ فوج عثمانی خودرا آماده ساخت‌اولا بادوهزار مقدمة الجیش عثمانی بمسافهٔ ۱۵ فرسخی اصفهان‌مقابل گشت« ترکان چون‌ازتیغ شاه‌اشرف یکسر قتل شدند» احمدپاشا مرعوب گشته‌باقی اردوی خودرا توقف داده بدورش خندق حفرنمود شاه‌اشرف یك‌هیئت‌پروپاگاندچی‌راسراً درلشکراتراك‌منتشر نمود وبرای پراگنده کردن اردوی عثمانی واستمالت قلوب کردها مساعیات‌بکارمیبرد که‌این‌جنگ مخالف‌دین‌حنیفی‌است‌بایدماوشماسنی‌ها باهم متحدباشیم‌جمعیت دیگری ازعلمارا بحضور احمدپاشا فرستاد تادل‌اورا بصلح‌وسلم آماده‌ساخته معناً نفع‌صلح را بفهما نند اما‌احمدپاشا ازقبول صلح انکار آورده اشکررا مکررسوق‌داد .

جنگ ترك و افغان

لشکراتراك بالغ به (۶۰) هزار نفربودو ۷۰ توپ باخود داشتند، در حین مقابله هردوفوج ، عثمانیان شکست فاحش خوردند ودوازده هزار نفر از آنها مقتول گردیده جمیع‌سامان جنگ را گذاشته گریختند احمدپاشا بکرمان فرارشد وازخوف اینکه شاه اورا تعاقب خواهد کرد ازکرمان به بغداد گریخت .

اثر عالی همتی افغان

شاه اشرف برای استمالهٔ قلوب عثمانیان نزد احمدپاشا مکتوبی فرستاد که من نمی‌خواهم اموال مسلمانانرا تصرف کنم‌ازطرف‌خودامین‌انتخاب نمائیدتابدون‌آلات حربیه‌سائرسامان‌پس‌ماندهٔ‌شمارا بشما تسلیم کنم، ومحبوسین‌عثمانی‌را بخشیده‌رها کرد .

ازین رویهٔ افغانان، عثمانی‌ها بحسن سیرت وصفای طینت افغانان قائل گشته به‌خود واجب دیدند که شاه اشرف را بشاهی ایران تسلیم‌کنند وباثراین مصالحت خواهش کردند که شاه افغان ازصمیم قلب سلطان عثمانی را (خلیفه‌و) سایهٔ خداوند در زمین اعتراف نماید .

تفرق افغانان

بعد از ین چندی‌از واقعات شدید رونما شت:اول برادرشاه‌محموددرقندهاردعوی استقلال کرد این تجزیهٔشاهی‌قندهار،طائفه غلځای را بدوحصه تقسیم نمود،ودروازهٔ کومك ومعاونت ازینطرف برروی شاه اشرف‌مسدودشد،دوم ملك محمودسیستانی‌خود رابشاهی معرفی نموده بر ولایت خراسان مستولی گشت، سوم نادر افشار که بشجاعت وعزم وشهامت مشهور بود.بشاه طهماسب‌پیوسته‌در شهر استر آباد سرعسکر ایرانی مقرر شد .

فتح یزدبدست شاه اشرف وسفارت افغانی بدربارعثمانی

درخلال‌این مشکلات‌شاه اشرف‌به‌فتح شهر‌یزدحرکت کرد و بعد از فتح‌سفیر افغانی را بدربارعثمانی فرستاد رجال ترك با کمال‌احترام واکرام پذیرایی‌وی رانمودند وشاه اشرف این رویه‌را فاتحهٔ اقبال خود دانست.

انحلال حکومت‌ابدالی هرات

ملت افغان‌درسایهٔاتفاق واتحادعلم‌استقلال‌را برافراشته بودندشجاعت وشهامت افغانان، عثمانی‌ها وروسی‌هارا درایران هرأسان‌نموده‌بود لیکن‌این‌ملت خوش بختی خودرابواسطهٔ‌نفاق وشقاق‌حفاظت کرده نتوانستند،سروری‌شاه اشرف وآزاد خان وشاه محمود افغان‌از نهضت نادری‌ایران‌ونفاق خانگی افغانان ازینجارو به زوال میگیرایدزمانی‌از فتح یزد نگذشته بود که‌برای فتح مشهد وهرات شاه‌طهماسب به‌تحت‌ادارهٔ‌نادر افشار لشکری آراسته، بالآخر لشکر ایران بر شهرهای مذکور تسلط یافته چیره دست شدند .

شاه‌اشرف‌از انحلال‌حکومت‌ابدالی هرات‌مضطرب گشته‌سی هزار فوج‌را تنظیم‌داده بطرف خراسان متوجه گشت . قریب دامغان لشکر نادرافشار باعساکرشاه‌اشرف

داخل رزم گشته نتیجه را فوج نادری بدست آورد، عساکر اشرفی شکست خورده باصفهان رفتند، در شمال اصفهان در قریه مورچه خوار خندقها حفر نموده استحکامات درست ترتیب دادند و در استحکامات فراهم شدند، عساکر خودرا نادر افشار از درمغان بطرف اصفهان سوق داده در هر نقطه ایرانیان شامل اردوی نادری گشته عدهٔ شان تا اصفهان خیلی زیاد گردید با این کثرت و وفور به اردوگاه شاه اشرف هجوم بردند افغانان کمال جلادت و شهامت را نشان دادند، لیکن کثرت لشکر دشمن ایشانرا برجعت قهقری بسوی اصفهان مجبور ساخت، چهار هزار دلاوران افغان در این محاربه جان بجان آفرین سپردند، و بقیه یقین کردند که باصفهان اقامت کرده نمیتوانند لهذا شبانگاه برای کوچ مستعد شده وقت طلوع آفتاب از شهر بر آمده طرف شیراز حرکت کردند «گفته می شود که شاه اشرف قبل از وداع اصفهان شاه سلطان حسین سیاه بخت را کشت» بعد از چند ماه بامر طهماسب فوج نادری بطرف شیراز حرکت کرده افغانان دل شکسته در اسطخر برای جنگ صف بندی نمودند بعد از یك پنجه محاربه فوج اشرفی بشیراز رجعت قهقری نمودند شاه اشرف ناچار گردیده بادو صد سوار راه قندهار را پیش گرفت، جماعت افغانان با رؤسای شان که به ۲۰ هزار نفر بالغ میشدند متفرق گشته در رجعت بوطن خود در هر منزل گرفتار مشقات میشدند باوجود تنگی ارزاق و راهگیری قبایل ایرانی اکثر افاغنه در وقت مراجعت قتل و تاراج شده بجز از چندی که در بلاد خود واصل گشتند دیگران نجات نیافتند.

کشته شدن شاه اشرف

شاه اشرف حین مراجعت تا بلوچستان هرجا دچار محاربه گشته بالآخر از چور وچپاول قبایل ایرانی تمام رجال خود را در مدافعه تلف نموده تنها باد و نفر رفیق خود که تاوقت دخول بلوچستان زنده مانده بود وارد بلوچستان گردید ولی

پسرعبدالله‌خان بلوچ شاه‌را شناخته قتلش نمود ودرهمان سال ۱۱۴۲ سر شاه‌را با قطعهٔ الماس که‌نزد شاه اشرف بود به شاه طهماسب فرستاد شاه اشرف نیک سیرت و خوش باطن، وسیع‌الاخلاق وستوده صفات نزد ملت افغان شمرده میشد ایرانیان نیز او را ازمحمود افضل می پنداشتند .

حکومت افاغنه درایران ۷ سال دوام داشت درمحاربات بین افغان وایران دو ملیون نفوس ایرانی ضایع شدند .

مسکوکات اشرفی

ریاضی درعین الوقائع می‌نگارد که‌اشرف افغان بواسطهٔ حسن‌سلوکی که‌با ایرانی ها مد نظرداشت بر اقتدار خود افزوده بنام‌درهم‌ودینار مسکوکاتی که در ایران رائج بود تغیرداده بنام خود مسکوکات مخصوصی ترتیب‌داد که من جملهٔ مسکوک بنده مؤلف بزحمت‌ها بدست‌آورده‌از طلای خالص‌دیدم‌دریکطرف‌آن کلمهٔ توحید (لا اله الا الله محمدرسول‌الله) وسمت‌دیگر آن‌این فرد ثبت‌بود *

دست رد بر بلا ر بود گناه   داد تغیر سکه اشرف شاه

و درسکوك دیگر به‌یك روی شعر فوق‌الذکر و برروی دیگراین فرد مندرج بود سلا بود گناه ـ رانغیط کرده‌اشرف‌شاه واین‌سکوکات‌راایرانیان‌اشرفی‌نام نهادند وجه سمیهٔ اشرفی این همه گفته میشود که طلا اشرف‌ترین فلزات‌است .

همکن است که‌وجهٔ اخیر عمومی‌وجه اول‌الذکر مخصوصی نیست‌به مسکوك شاه اشرف خواهدبود ودر مملکت نیز مسکوك به‌نام شهرت‌وارد درقندهار مسات ودر کابل کلاءدورشادرمهران و اشرفی در تمام بلاد مشهور است)

انحلال حکومت قندهار

وقتیکه نادر شاه بسلطنت ایران فائز آمددست صفوی هارا ازحکومت کوتاه ساخت هشتادهزار لشکررا باخودگرفته داخل قندهار شد شهر قندهار را که در گوشه کوه (قیطول) بکمال مناعت سر بر افراشته بود قابل فتح نمیدید زیرا که بشکل نیم دائره کوه قیطول شهر را احاطه کرده بود ونیمهٔ دیگر دارای بر جهای بلند بوده، نادر افشار قریب شهر بنام نادر آباد شهر نوی تاسیس کرد ویکسال کامل قندهار را محاصره نمود چون آذوقه را ازشهر کامل قطع کرده نتوانست با لاخره بهجوم آماده گشته بعضی برجهای شهر را بچند حمله زیر تصرف آورده سنگر توپها ساخت واز آنجا براهالی گوله باری شروع کرد اهالی بدون تسلیم چاره ندیدند ودروازه هارا کشادند چون نادر اعلان عفو نموده بودبه احدی ازاهالی شهراز طرف

واین مسکوکات را ایرانیان اشرفی نام نهادند که بای نسبت آن بنام اشرف افغانست ونام مسکوک طلا اشرفی بدینجهت شده که تا کنون با یران متداول است ویك جهت دیگر درنزد اهل دنیا امنیت که مسکوك طلا بهترین تمام چیز هاواشرف بر همه چیز است.

خلاصه این پادشاه باهالی ایران بسیار رؤف ومهربان بود ومحض آسایش حال ایرانیان بادولت عثمانی که هم کیش وهم مذهب او بودند سخت گیر بها کرد منجمله اول شرطی که بآندولت نمود این سه فقره بود یکی آنکه امیر حاج درراه مکه معظمه ازطرف پادشاه ایران وازاهالی ایران همه ساله معین باشد ودیگر آنکه کعبه درپنج رکن منقسم شود که یکرکن آن مذهب جعفری باشد و دیگر رعایای ایران بخاك مملکت عثمانی محترم باشند هرگاه صدمه درمحلی بر آنها وارد بیاید حاکم آن محل بدون عذراز عهده برآید چون دولت عثمانی قبول اینشرایط را ننمود اشرف شاه اعلان جنگ داده باعساکر ایرانی وافغان حمله بمملکت عثمانی بردو شکست های پیاپی درچندنقطه برلشکریان آند ولت وارد آورد عساکر عثمانی هم بملاحظه هم مذهب بودن باپادشاه ایرانی که افغان بود بسختی جنگ نمیکر دند و اشرف را بخلافت اولی میدانستند کار برسلطان عثمانی سخت شده مجبور به امداد طلبی ازملت

ایرانی هاضرر نر سید این عفو تا دراز آنرو بود که در وقت کامیابی بسلطنت ایران برخود التزام گرفته بود که رفض را دفع و دعای ترضیه صحابهٔ کرام را مقرر خواهد کرد وحینیکه ایرانیان پادشاهی ایران را بروی تکلیف نمودند از قبول آن انکار نموده گفت تا وقتیکه شمار فض را ترك و باسمای صحابه دعای ترضیه را الحاق ننمائید من شاهی ایران را قبول نخواهم کرد ایرانیان این توصیه او را قبول کرده باو اعتماد و اطمینان دادند' بعد از آن تاج سلطنت را قبول نمود . بدولت عثمانی نوشت که ایرانیان از سب صحابهٔ کرام باز آمدند و با ترضیه من مطمئن گشته اند مذهب جعفری که نزد اهل سنت از مذاهب معتبره شمرده میشود در خصوص آن از حکومت عثمانی آرزو دارم که در مکهٔ معظمه برای امام جعفری ها اذن اقامت امام همچو مذاهب اربعه داده شو. شیخ الاسلام حکومت عثمانی این خواهش او را قبول نکرد و حکومت با عدم قبول مبالغه نمود.

خود شد اول استفتا از علماء چهار مذهب سنی داخله مملکت خود گرفت که هر گاه در یک عهد دو خلیفه از اسلام باشد اطاعت بکدام یك واجب است در جواب نوشتند هر کدام کامل تر و خانواده او بخلافت قدیم منتهی شود و نسب بخلفای سابق اسلام برساند اطاعت او فرض است سؤال دیگر نمود که هر گاه دو خلیفه در یکعهد اتفاق افتند و باهم طرف نزاع و جدال باشند تکلیف حمایت اسلامیان بکدام یك از آن دو خلیفه خواهد بود جواب نوشتند هر یك که مقصودش حفظ بیضهٔ اسلام و قوت اسلام و متولی حرمین الشریفین است اسلامیان باید باو همرهی او متفق باشند و هکذا استفتا های دیگر گرفت که ضد مقصود اشرف شاه بود از آنجهت ملت عثمانی همت بتلافی دوباره با اشرف شاه گماشته بپاد شاه خود قول اتفاق و همراهی دادند مجدداً جنگ شروع شد هنوز فتح و شکست چندانی بطرفین روی نداده بود که بتدبیر نادر شاه افشار که آنزمان سپهسالار شاه طهماسب صفوی بود هرج و مرج در ایران روی داد و عساکر ایران بوارث پادشاه خود گرویده دور اشرف شاه را واگذاشتند سهل است که در خیال بهمزدن اردوی افاغنه شدند و روزگار اشرف شاه سیاه شد و افاغنه منهزم شده ایران را واگذار نموده بمفاد کل شیٔ یرجع الی اصله پس بقندهار رفتند و اشرف شاه در بین راه فرار و فات یافت

حکومت اعلیحضرت احمدشاه

افغانها بعداز مرگ شاه اشرف صرف تازمان مرگ نادرشاه افشار زیر سلطه ایرانیها باقی ماندند اما زمانیکه نادرشاه درسنه ۱۱۶۱ کشته شد احمدخان ابدالی سدوزائی که درمعسکر نادرشاه بود جهت مدافعه ازاهل حرم او بمعیت دسته جات افغان وازبك بر ایرانیها هجوم نموده آن ها را سخت تارومار ساخت سپس به نهایت عجله بطرف قندهار روآورده آن رااستیلا نمود خزینه واموالی را که برسم خراج ازولایت کابل وبلاد سنده به نادرشاه می بردند دروقت گذشتاندن ازقندهار احمدخان خزاین مذکور را (که بالغ به ۲۴ کروررروپیه بود) از امداد های غیبی دانسته ضبط نمودواقتدار او بهمان سبب زیاد شده دعوی استقلال نموده خودرا شاه افغان وطائفه ابدالی را (به درانی) موسوم ساخت (۱) بعدازان عساکر خودرا بطرف هرات مشهد وسیستان وغیره بلادخراسان سوق داده آن موضع را فتح نمودوقدرت داشت که تمام ولایات ایرانزادرهمان وقت مطیع ومنقاد حکومت خود سازد اما چون ملاحظه نمود که اهالی ایران ازافغانها بواسطهٔ ضررهائی که دیده اند بدمی برند وهم تغیر مذهبی که بواسطهٔ نادرشاه در بین شان پیدا شده بودممکن نگر دیده است وفتح تمام ولایات یك امر ساده بنظر نمی رسید وهم میدانست که تسخیر کشور ایران به فائده او تمام نمی شود بناءً مساعی خودرا باصلاحات داخلی گماشته باستخلاص قوم خود کفایت نمود وبرخی ازولایات خراسان رابه پسر نادر شاه بسبب حقوق پدرش واگذاشته محافظت اوراهم ذمه برارشد ؟ بعدازان که رسوخ حکومت اودر افغانستان قائم گردید و تمام افغانها باو اطاعت نمودند شش مرتبه بربلاد هندی لشکرکشی نمود ودر هرمرتبه به ظفر

«۱» احمدشاه قبل ازورود خزانه به پادشاهی انتخاب شده بودونام درانی رانیز باثر خواب میان غمر صاحب چمکنی تبدیل و تجدید نمود « تاج التواریخ » .

و فتوحات مجلل نایل شد ؟ خصوصاً درواقعهٔ جنگ مرهته که درصحرای « پانی‌پت » بقرب دهلی واقع است محاربه بابت پرستان مرهته که بزرگترین سلطان های تیموریه به‌پیش برد مقاصد خوددرهنداز شرارت شان‌عاجز آمده بود(زیرا مرام‌شان ازاله حکومت اسلامی درهند بوده)

بوقوع پیوست تعداد قشون مرهته هشتاد هزار نفروازاحمدشاه ۶۰ هزارکه مناصفهٔ آن افغانها ومحل اعتماداحمدشاه صرفاینها بودنداندازه‌شد. احمدشاه بهمین اردوی خود مرهته هارا سخت شکست داد چنانچه بعد از شکست مذکور خودشان طوری منفعل گردیدند که‌واقعهٔ مذکورسدفتوحات آنها گردیدو آوازهٔ مردانگی احمدشاه درتمام بلادهندی‌ازاین مسئله شهرت گرفت احمد شاه پنجاب و کشمیر وسندوبسا بلاددیگرآن نواحی‌را در تحت تصرف‌خود آورد، بعدازان بلوچستان ومکران وبلخ‌وغیره‌را فتح نموده تمام‌روساء بزرگیکه‌به‌گردو نواحی‌مملکت‌افغان بودنددرمقابل‌او فروتنی‌نموده‌دراثر حکمت‌و تدبیر خود بریک مملکت‌عظیم‌استیلاورزید واهالی‌مملکت‌او دارای ثروت وغنا گردیده بودند لیکن اوضاع‌مالی حکومت درحالت‌فقر بودزیرا‌اخراج ولایت کابل وقندهار را بخوانین قبائل افغانیه بخشیده بعوض آن از آن هااطاعت و ملازمت در سلك عسکری طلب‌می نمود(۱)این سلطان عظیم الشان طوری‌که‌ما بیان کردیم ازقبیله سدوزائی بودوافغان‌ها قبیلهٔ موصوفه راخیلی دوست میداشتند و بدیدهٔ اعتقاد واعتماد به‌اینها مینگریستند بعلاوه سلطان مذکور خیلی شجاع وبا عزم وحزم وصاحب فکر وتدبیر محکم خوش خلق باعفت‌عادل عالم ومنصف راد مردی بود بارعیت خود برأفت باعساکرخود بمرحمت گذاره میفرمود حتی باوجود اختلاف انساب وممالك‌رعایا طوری دردل های‌شان محبت اوعمومی و خصوصی جاگزین بود که اورا ازبرگزیده‌گان‌خداوندتعالی شمارداشته‌پدرتمام افغان‌ها می شمردند.

«۱» بابردرشزك خودمی‌نگارد که‌ولایت کابل سیفی‌است قلمی‌نیست حاصلات آن مصارفات راپوره کرده‌نمیتواندوهمیشه این فقر مالی بود . [مترجم]

و ازین باعث بلقب احمدشاه بابا یاد میکنند و مشار الیه نظام سلطنت خود را باساس محکم و ثابت استوار نموده بود و تا آخر حیات به شکوه و جلال حکومت نمود لاکن علت اساسی ثبات حکومت و سلطنت حسن حکمت و تدبیر ذاتی او بوده است ولی پسماندگان او چون در این صفات بمنزلت او نبودند لاجرم بعد از مرگ او مملکت دچار اضطراب و پریشانی گردید وفات او بعمر پنجاه سالگی در ۱۱۸۵ اتفاق افتاده بعض میگویند سال ۱۱۸۷ وفات کرد)

اعلیحضرت تیمور شاه

چون احمدشاه وفات کرده درین وقت پسرش تیمور شاه در هرات بود جرگهٔ علماء و منصبداران عسکری و خوانین اقوام را خواسته بحضور آنها بیان کرد که پدرم در حال حیات مرا ولیعهد مقرر کرده بود ولی در مرض موت وزیر (شاه ولی خان) اورا فریب داده ولایت عهد مرا بر و فسخ کرده برادرم سلیمان را به پادشاهی افغانستان برداشت، الان در قندهار دور شاهی بنام او زده می شود و خزانهٔ پدرم را بدست آورده قوهٔ حربی خود را در اثر آن افزوده است آیا شما بامن در استرداد حق مغصوب مدد میکنید؟ همه گفتند که سواد اعظم با شما است به کومک شما حاضریم مردم در مزار خواجه انصاری جمع شده شیخ یحیی شمشیر شاهی را بگردنش حمایل کرده باو بیعت کردند و تمام افغانیان باو کمر بسته قندهار را فتح و سلیمان را دریک قفسی انداخته در زندانش نگاه داشت تا آنکه در سنه ۱۲۳۳ در زندان وفات کرد. و وزیر (شاه ولی خان) را کشت (۱) تیمور شاه بطرف پنجاب و کشمیر عنان عزیمت معطوف

---

۱ - : زمانیکه تیمور شاه بادارهٔ استیلای قندهار از هرات بفراه رسید وزیر شاه ولیخان با چند نفر اقارب خویش به غرض تقدیم معذرت درحدود فراه به استقبال تیمور رسید اما قاضی فیض الله خان دولت شاهی که بمنصب وزارت دربار تیمور شاه مقرر گردیده بود تیمورشاه را بقتل وزیر شاه ولیخان وادار ساخته گفت که اورا موقع سخن زدن باید داده نشود زیرا بواسطه شیرین زبانی که دارد پادشاه را فریب خواهد داد . تیمور شاه بمشورهٔ قاضی فیض الله خان قبل از باریابی اورا با اقاربش اعدام نمود - تاریخ احمدی

ساخته سرکشان آنجارا واپس مطیع کرده بحکومت افغانستان ملحق گردایند بعداز چند سال شهزاده محمود را به نائب الحکومه گی هرات و شهزاده زمان پسر سوم خود را که دارای مکارم اخلاق بود در کابل والی مقرر نموده و مرکز سلطنت را از قندهار به کابل نقل داد .(۱)

صدمه تعصب به سیاست و فتوای ناحق

درین اوان شاه مرادبیگ بخاری برمرو تاخته آن شهر راخراب ساخته تمام اهالی را که دارای مذهب شیعه بودند باسارت برد تیمورشاه دراثر استغاثهٔ اهالی خواست که بفریادشان برسد ولی قاضی فیض‌الله خان اورا فتوا داد که برای سنیها جائز نیست که شیعی‌ها را از دست سنی‌ها نجات دهد (فاعتبروا یا اولی الالباب) در شب ۸ شوال سنه ۱۲۰۷ تیمورشاه در کابل وفات کرد وراحت افغان‌ها باا و رخت بربست، تیمورشاه نیك سیرت نرم طبیعت صلح دوست بود ازان رو بعض منصبداران وخوانین ولایات عصیان می‌ورزیدند وسه‌صد نفرزن ازنان احرار داشت ودرین جمله زنی از نژاد افغان وجود نداشت ۳۲ پسر ازاو باقی ماندند .



[۱] - : طوری که اهالی هرات به شاهزاده تیمور طرفداری نمودند اهالی قندهار شهزاده سلیمان رابحکومت قبول نموده بودند . لهذا تیمور شاه به اهالی قندهار اعتماد نداشت وبه این لحاظ مرکز سلطنت را از قندهار بکابل انتقال داده از آهالی قندهار صرف دوازده هزار اسحاق زائی‌هارا که درتعداد نفوس کمترین طوائف آن ولا بودند بحیث قوت الظهر باخود آورد .
تاریخ احمدی

شاه‌زمان و شهزاده همایون

هنگامیکه تیمور شاه خبر وفات پدرخویش‌را در قندهار شنید درمیان قوم پادشاهی خود را اعلان کرده قشون خودرا مجهز نموده به ارادهٔ استیلای کابل سوق داد.

این‌خبر به برادرش شاه زمان رسید(۱) درمقام کلات غلجی به مقابله او آمده جنگ شدید بین طرفین بوقوع پیوست نتیجهٔ جزاین نه‌داد که همایون بسوی هرات فرار نمود.

وبه برادر دیگر خود شهزاده محمود پناه برده بمقابل شاه زمان در خواست امداد نمود اما او قبول نکرد.

وقتیکه ناامید گشت هرات را گذاشته رو به قندهار نهاده دربین این دو شهر اخذ مقام نمود.

اتفاقاً قافلهٔ که از قندهار بسوی هرات عازم بود به اوپیش آمد. همایون راه کاروان را گرفته رجال آنرا کشته واموال شان به‌یغما گرفته فوج خودرا به آن مسلح ساخته به جنگ زمان خان برادر خود دوباره آمد.

این خبر به حیدر ابن زمان رسیده به مدافعهٔ او بر آمد اما تاب نیاورده شکست خورد.

وهمایون به شهر قندهار داخل گردیده بااهالی از راه درشتی پیش آمده تجاررا ازار داده مال‌شان را ضبط نموده فوج خودرا بدان مرتب نمود چون شاه زمان واقف گشت جانب قندهار عسکر خودرا حرکت داده وبر همایون یورش برد. درنتیجه همایون هزیمت یافته به‌ملتان گریخت ووالی آنجا بااو

---

[۱]زمانیکه تیمور شاه در کابل وفات نمود قبل از شاهزاده همایون والی قندهار شاهزاده زمان والی کابل باتفاق امراء در بار به بادشاهی انتخاب گردید - مترجم

مقاومت نمود تا که اورا شکست داده پسرش را کشته وخودش را باسارت گرفته بحضور شاه زمان فرستاد وشاه زمان به کور ساختن اوامر داد .

خلاصه اینکه شاه زمان به کومك قاضی فیض‌الله‌خان وسر دار پائنده خان وبختیاری خویش اورنگ پادشاهی را بعد ازپدرش ازدست مدعی خلاص نمود باجودیکه امراء دربار نصائح خودرادرخصوص مقرر نه نمودن رحمت‌الله‌خان به‌رتبه وزارت به گوش‌شاه رسانیدند اما شاه نشنید ورحمت‌الله‌خان رابرتبه‌وزارت مفتخرساخت ازاین رهگذر مادهٔ فساد در جمعیت ایشان متولد گردید که‌تفصیلات آن درآئنده ذکر خواهد شد

دسیطرهٔ شاه زمان در بلاددیگر که‌زیرسلطه‌آباء واجداداو بودنفاذیافت مثل سنده وکشمیر وملتان ودیره شکار پور وبلخ درقبضهٔ اقتدار او کاملا درآمدند .

بعدازان شخصاً بسوی قندهارعزیمت نمودودراثناء این گذارشات‌شهزاده‌محمود برادر اودرهرات دعوی استقلال کرده عساکرخود را مجهزساخته جانب قندهار حرکت داد .

زمانیکه شاه زمان خبر یافت بمقابله اوبرآمده درحدود گرشك وزمیندا‌ور تلاقی فریقین شد .

اولاً شاه‌زمان ازبرادر خود شهزاده محمود درخواست صلح کرد لیکن محمود به‌قوت خود مغرور بوداز قبول صلح انکار کرد ونائرهٔ جنگ درگرفت ودر نتیجه‌محمود هزیمت‌خورده بسوی‌هرات‌فرار گردید وعدهٔ زیادی ازامراء درباراو بدست برادرش شاه زمان‌اسیرافتاده خزانه‌اش به‌قوه‌تصرف‌عساکر شاه‌زمان‌در آمد .

بعدازاین‌واقعه به‌شرایط‌ذیل‌صلح‌منعقدشدکه‌هرات‌وفراه‌در قبضهٔ‌حکومت‌شهزاده محمودباشدوخطبه‌بنام‌شاه زمان‌خواند سکه‌رادرآنولابنام‌شاه زمان مسکوك‌سازد .

احتلاف تیمور شاه درانی

هنگامیکه شهزاده همایون خبر وفات خود را درقندهار شندید خویش را پادشاهی خویش را در قدم خود رسماً معرضی نموده .

سپس شاه‌زمان جانب کابل مراجعت نموده ازانجا عازم لاهور گشته آن را تحت ضبط وربط خود آورد وعلاوتاً تمام علاقه جات قریبهٔ لاهور را تصرف کرد .

واین ظفرها و فتوحات عساکر اورا ثروتمند گردانید .

درحالیکه شاه‌زمان درلاهور بودشنید که‌شهزاده محمود معاهدرا شکستانده به ارادهٔ فتح قندهارارادهٔ ازلاهور علی‌العجاله مراجعت نموده عازم هرات شد وقتیکه محمود ازحرکت شاه‌زمان خبریافت عساکر خودرا فراهم‌نموده ازهرات برآمد دراثناء حرکت خود شنید که‌امرائیکه‌درهرات گذاشته‌است به‌حیث مقرر نمودن اورا به‌رتبهٔ وزارت مقرر گشته درهرات برعلیه او شوریده‌اند لهذامحمود به‌مراجعت‌خود مضطر گشت زمانیکه درهرات داخل گردید قلیج‌خان‌رئیس ایماق طائفه‌است از (ترك) باعساکر زیراثرخود مجدداً به‌مخالفت قیام نمود شهزاده‌محمود وزیر شیعئی خودرا به آرام ساختن‌اوشان فرستاد شورشی‌هااورامحبوس ساخته‌بدون‌سرکشی‌راه اطاعت رانه پیمودند .

دراین احوال شهزاده قیصرابن شاه زمان به‌نواحی هرات نزدیك‌رسیدشاه‌محمود چاره‌جز فرار ندید باپسر خودکامران به‌بلاد ایران گریخته به فتح علیشاه قاچار جدشاه موجوده عجم پناه‌برد وشاهزاده قیصر بلامانع به هرات داخل گردید بعد ازان شاه‌زمان پدرش درهرات فرودآمده اورا به‌ولایت هرات مقرر نمود .

چندی بعدمحمود به‌نواحی‌هرات‌مراجعت‌نموده‌بعض ازعساکررا برای فتح‌اولا فراهم گردانید لیکن‌کامیاب نه‌گردیده هزیمت یافت و مراجعت خود را نزد فتح

علیشاه پسند نه‌کرد لهذا به‌شاه‌مراد امیر بخارا پناه بردبعدازانکه هشت‌ماه‌باشاه مراد گذرانید اجازت رفتن خوارزم راحاصل کرد وازانجا رفتن نزد فتحعلیشاه ایران بارثانی عزم کرده رفت .

چندی آنجا توقف نموده و اخیراً ازاوامداد یك فوج جراری را گرفته سوی قندهار حرکت داده‌بلامانع قبضه کرد :

ودراین جا فتح محمد خان ابن سردار پائنده خان بااو ملاقی گشته درسوق دادن قشون بسوی کابل بااو شریك گردید زمانیکه شاه‌زمان ازاین واقعه خبر یافت به دفاع ایشان بر آمد وقتی که تلاقی عسکرین بعمل‌آمدجنگ بسیار شدیدی بوقوع پیوست وخونهای بسیاری از طرفین ریختانده شدودر نتیجه شاه زمان شکست خورده بدست شاه‌محمود اسیرافتاد به‌امر او در چشم شاه زمان میل کشیده شد ووزیر رحمت‌الله خان‌خائن که‌به‌امید پادشاهی خودشادرا به‌قتل سائرامرا ورداشته که درا ن جمله پدر فتح محمد خان سردارپائنده‌خان‌رانیز به‌قتل‌رسانیده بود درقبضهٔ‌شاه محمود آمده لباس اورا کشیده بوریارا به‌او پوشانیده بالای خرسوار کرده در شهر کابل تشهیرش نمود وبعد ازان اعدامش کرد

وقتیکه قیصرابن شاه‌زمان مقاومه‌با کاکای خودکرده نمیتوانست هرات‌را به برادر حقیقی محمود شهزاده فیروزالدین گذاشته‌به شاه‌ایران پناه‌برد دراثراین واقعات سلطهٔ محمود برپای تخت‌افغانستان انجام یافت چون محمود بسوی تشیع میلان داشت لهذا سنی‌ها متنفر گردیده عرق حمیت اوشان به شورآمده برعلیه او شوریدند بعد ازان شیعی‌ها نیزاورا ناکام گذاشتند وتمام ایشان به سرزنش اومتفق گشته دربالاحصار محبوسش ساخته شاه زمان کور را ازمحبس بر آورده تازمان رسیدن شاه‌شجاع به حکومت خود مقرر نمودند

پنج‌روز بعد ازین واقعه شاه‌شجاع ازپنجاب به‌کابل رسید اهالی محمودرا به

حضور شاه‌زمان حاضر آوردند تا قصاص چشم خودرا ازو بگیرد شاه‌زمان از روی ترحم ازاو درگذر گردیده امر داد که اورا پس به محبس بالاحصار به برند چندی بعد ازین شاه شجاع با یك لشکرجرار برای تأدیب والی کشمیر عطا محمد خان پسر شیر محمد خان که عصیان نموده بود سوق داد زمانیکه به مظفر آباد قریب کشمیر رسید نمائنده عطاء محمد خان به حضور شاه حاضر گردیده عذر مخدوم خودرا به پیش شاه عرض نموده از اطاعت و بندگی او اطمینان داد بعد ازآنکه شاه شجاع از معاهدات او اطمینان حاصل کرد بسوی کابل مراجعت نمود دراثناء راه شنید که محمود باامرائیکه بااو محبوس بودند محافظینی قلعه را ذبح کرده ازحبس فرار کرده

وزیر فتح خان نیز از محبس قندهار برآمده هردوی‌شان در اطراف قندهار با شهزاده کامران یکجا شدند کامران درین وقت درسرحدات افغانی تردد داشت ازان اجتماع شان اهالی کابل در شدت اضطراب بودند شاه‌شجاع حین ورود خویش پریشانی اهالی رادیده بسیار تأسف میکردند محمود بعدازین اتفاق نزدشهزاده فیروزالدین والی هرات رفته استمداد خواست مگرناکام مراجعت کرد شهزاده فیروزالدین هدایا ولباس‌های فاخره را بکمال احترام بحضور ایشان قدیم داشته از داخل شدن شهر نزدشان عذرخواست چون بگرفتن کمك کامیاب نیامدند دست‌خالی مراجعت کردند ودراثنای رجوع‌دو قافله که‌از هرات بقندهار واز قندهار بهرات‌میرفتند تاراج کرده وبذریعهٔ آن عسکر تهیه‌نموده قوهٔ چهار هزار سوار برای فتح قندهار آراسته‌چون بنزدیك شهرشدند ووالی بمقابله برآمد عالم خان والی مذکور قندهار را اسیر نموده بعد مدتی بر قندهار مسلط گشت وصدهزار لشکررا ازقندهار باخود گرفته درحدود غزنی باشاه‌شجاع مقابله نمودپس ازیك جنگ خونین شاه‌شجاع ازغزنی شکست خورده

بواسطه بی‌اعتمادی که بر مردم کابل داشت توقف نکرده شاهزاده حیدر را بن شاه زمان را در شهر گذاشته بسوی پشاور رفت کابل در تصرف ثانوی محمود در آمده محمود به‌نشان‌دادن امارات مراحم و شفقت خود به‌رعایا اغاز نموده فتح خان را به وزارت خود برگزیده اختیار امور را بدست او داد.

وپسر خود شاهزاده کامران را به ولایت قندهار والی نمود

فتح خان سائر برادران خود را به‌فرمانفرمائی ولایات افغانستان مقرر کرد.

ودر ضمن این وقائع شهزاده قیصر ابن شاه‌زمان را که‌خبر گریختن او به‌سوی ایران قبلا تحریر گشته در ایران خبر پادشاهی کاکای خود شاه‌شجاع راشنیده به مملکت خود عودت نمود در این اوقات بدست شهزاده کامران والی افتاده یورس آورده که‌والی قندهار گردیده بود افتاده او را به قتل رسانید و شاه شجاع ازپشاور کشیده شده‌پس با عطاء محمد خان والی کشمیر باب مراسلات را کشوده از او پول امدادی در خواست کرد عطاء محمد خان جواب داد که جواهری که نزد خود شما است اگر میفرستید مبلغ سی لك روپیه به‌شما میدهم چون نزد شاه‌شجاع جز دریای نور دیگر جواهر وجود نداشت (۱) آنرا نزد عطامحمد خان فرستاده مبلغ (۱۵) لك روپیه را نقدا از او گرفت و (۱۵) لك دیگر را وعدهٔ تأدیه کرد شاه شجاع دریای نور را برای عطا محمد خان والی کشمیر بگرو داده لشکر برای جنگ بیاراست و بسوی پشاور حرکت داد تا بطرف کابل آنها را سوق دهد چون این خبر به محمود رسید شاه زمان را که نزد شاه‌محمود محبوس بود بیرون آورده مخاطب ساخته گفت که مملکت محل تهدید خرابی و نفاق است خون مسلمانان بهدر میرود باید دست اتحاد بهم‌داده نفاق را باتفاق مبدل و باموراتی توجه نمائیم که حسن عاقبت مملکت را فراهم میآورد و برمن است که‌بر تمام فرائض و لوازم حیات شما برادران خود پرداخته هرکدام

شمارا بمراتب لایق رسانیده حقوق برادری را بجا آرم و تمام منصبداران محبوس را ازمحبس رهائی دادند و برشما لازم است که رتبه ومنزلت بزرگی مرا مراعات نمائید زیرا ازکلان ترین پسران پدر هستم چون شاه‌زمان این خطاب راشنیده بشاه شجاع برادر خودحقایق واقعه‌را تحریر نمود شاه‌شجاع این مکتوب را وسیلهٔ تهدید عطا محمد خان ساخته باتفاق برادران اورا می ترسانید و برای او نوشت که اگر به مال ورجال امداد مرانئمائی من با برادرم‌شاه محمود متفق شده‌ترا ازبیخ خواهیم کند عطا محمد خان این مسئله را اهتمام داده پنج هزار لشکر آراسته در پشاور آورد شاه شجاع خورسند بود که عطا محمد‌خان به معاونت او می آید لیکن عطامحمدخان عذرخودرا پوشانده وعلی‌الغفله پادشاه‌را دستگیر نموده‌در قفسی انداخته به کشمیر فرستاد و در محاصرهٔ او خیلی اهتمام نمود مکتوبی حکومت انگلیس درهندنوشت‌بامن متفق شده به‌پنجاب لشکر کشی نمائید و بعضی حصص پنجاب مقبوضات حکومت افغانی را که رنجیت سنگه بت پرست درین خانه جنگیهای داخلی افغانها متصرف گردیده‌است با تفاقهم دیگر ازورهانیده بشما تسلیم نمائیم وشما بمدافعهٔ شاه محمود در هنگام سوء قصداو بامن مددگار باشید شاه محمود چون‌این مکتوب بدست‌جاسوس‌های‌رنجیت سنگه افتاد رنجیت سنگه آن رانزدشاه محمود فرستاده جهت هجوم بالای عطا محمد خان ازوهمدستی راطالب گردید .شاه‌محمودرنجیت سنگه با عطا محمد خان جنگ نمود عطا محمد خان را اسیر گرفت لیکن شاه محمود اوراعفو نموده‌شاشجاع را از حبس رهانید ووزیر فتح خان پسرخود سردار محمداعظم خان را عوض عطا محمدخان والی کشمیر مقرر نمود ورنجیت سنگه شاه شجاع راباخود گرفته به لاهور برد دوسال بعد در لاهور ازحرص وآز رنجیت سنگه‌وانها مات جعلی او به تنگ آمده‌به‌نزد انگلیس ها پناه‌برد ورنجیت سنگه‌دندان آزرا بولایت کشمیر تیزساخته

هشتاد هزار عسکر با خود گرفته به کشمیر یورش نمود سردار محمد عظیم خان ابن سردار پاینده خان که از طرف شاه‌محمود والی کشمیر بود ده‌هزار عسکر مسلمان را برای مدافعهٔ سکه ها به‌کمین گاهی نشانیده بود چون لشکر سکه‌ها بیك وادی رسیدند عسکر غیور مسلمان از هر طرف ایشان را احاطه کردند چهل هزار نفوس شان را اسیر و قتل نمودند و چهل هزار دیگر اوروبوطن فرار نموده بهزار رنج وزجمت جان بسر بردند .

رنجیت سنگه خجل گشته و برای محمود مکتوب اعتذاری نوشته مراحم اورا خواستگار گردید این عزم خود را بحرکات شاه‌شجاع حواله میکرد چون شاه‌شجاع خبر یافت دور شدن از لاهور را اراده کرده رنجیت سنگه بجواهر او طمع نموده اذیتش میداد تا بوی دهد شاشجاع آن را نمیداد ولی بطور امانت نزدوی گذاشت که در این جمله دریای نور هم داخل بود (گمان میکنم این جوهر بست که امروز زینت تاج امپراطور برطانیه است) شبانه خفیه نزد حکومت انگلیس گریخت ؛ رنجیت سنگه متأسف گشته مراجعت اورا خواهش کرد ؛ چون شاه نه پسندید جواهرش واپس مسترد نمود ؛ حکومت انگلیس این روزها را ازخدا میخواست لهذا درقدر دانی شاه بسیار کوشید ، درین ایام شاه‌زمان بحالت نابینائی بمزار فیض‌آثار در بلخ که بروضه سید ناعلی معروف است وازانجا به‌بخارا وازانجا به‌ایران وبعد به‌بغداد وازانجا بحجاز سفر کرد درآن مقام دنیای فانی را پدرود گفت میرحیدر امیر بخارا وفتح علیشاه ایران وداؤدشاه والی بغداد مقدم شاه را گرامی داشتند وشاه صبیهٔ خود را بازدواج امیر بخارا درین سفر داد .

(صوفی اسلام)

درین آوان ۱۲۲۳ صوفی السلام صوفی جهریهٔ بخارا ازبیك بان ازبك گریخته وشهزاده فیروزالدین والی هرات را که‌ازطرف شاه‌محمود بود برخود فریفته‌ساخته

پنجاه‌هزار مرد جنگی ازاهالی هرات قندهاروقندوز ومیمنه واندخوی‌وفاریاب فراهم کرده‌درقلعهٔ شکیبان بامحمدخان قاجار نائب الحکومه خراسان در مسافه هفت فرسخی هرات معرکه نمود ودربین ۳۶۶ نفر ازمخلصان و فداکاران او که در محاذجنگ حاضر بودند ازیك‌سر کشته شدند(صوفی‌الاسلام که‌درقلب‌عسکر به‌حوضهٔ ازین دروسطمخلصین مذکور نشسته بود بقتل‌رسید و جثهٔ او را دردادند وپوست سرصوفی الاسلام‌را کشیده از کاه‌پرساختندنائب‌الحکومه خراسان محمدخان قاجار آن‌را بدربار ایران فرستادوابتاع صوفی‌الاسلام عقیده داشتند که‌برصوفی الاسلام وحی‌نازل می‌شود و به برکت‌انفاس او شهزاده فیروز الدین به تخت سلطنت نائل خواهدشد ؛ این‌است جزای کسانیکه بین‌مسلمانان تولیدنفاق‌وخون‌ریزی مینمایند بدعوی دروغین تصرف درعالم کائنات‌ادعای قوهٔ الهیه واسرار ربانیه‌مینمایند بعدازقتل صوفی‌الاسلام فیروزالدین بهرات مراجعت کرد برای دفع‌ضرر ایرانی ها بدادن خراج مصالحت کردو خودش بین سنیت وشیعیت ومصالحت ومخاصمت مضطرب بوده و مابین حسن علی میرزا پسر فتح علی شاه‌والی‌خراسان و حاجی فیروزالدین آتش کینه مشتعل شدرا شهزاده فیروزالدین ازدست‌درازی‌او به‌علاقه‌اش مخوف بود ودرصورت‌جنگ‌ازبرادرخودشاه‌محمود خان امداد خواست بناءعلیه‌محمودابن‌موقع‌را غنیمت‌دانسته بسرکردگی وزیر فتح‌محمدخان عسکرجرار فرستادو فیروزالدین مرعوب گردیده‌ایشانرا بدخول اذن نمیدادو زیر فتح محمدخان از طرف بادار خودمأمور بود که هرات‌راقبضه‌کنند بدون حیله چاره ندید فیروز الدین را برای استشاره باردوگاه خود دعوت داد وحسب وصایای بادار خودا‌ورا باعائله بقلندرها محبوس فرستاد :

کهندلخان برادرخودرا به‌تسخیرغوربان گماشت‌واهالی خراسان را بذریعهٔ

اعلانات دعوت اتحاد داده بمحاربهٔ ایرانیان تشویق میکرد. وچون حسن علی میرزا ازاین مسئله باخبر گردید برای محافظهٔ آن بلاد عسکری فرستاد در حین مقاومت مهاجمین و مدافعین، وزیر فتح خان از اهالی قندهار و هرات و بلوچستان وسیستان وقبائل جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی لشکر عظیم الشانی راآراسته کرده آنهارا با توپ هاوزنبورك ها برای استیلای غوریان وسائر بلاد خراسان حرکت داد.

فوج افغانی درکوسیه و فوج ایرانی درکافرقلعه رسیدند وبعد آنها از همدیگر به اندازهٔ دو فرسخ بود دربین جاوزیر فتح خان به حسن علی میرزا قاصد فرستاد وغوریان رادرخواست نموده ازروی تهدید گفت که فتح عاقبت جنگ معلوم نیست وغالباً خود بینی وغروریکه بواسطهٔ شهزاده گی درذات خود پیدا کرده ایدموجب تزلزل سلطنت پدرت خواهد شد.

او بجواب پیغامی بوی فرستاده گفت بادارشما احسان دیدهٔ شاه ایران است لایق نیست که چنین پیغام بما بفرستید علاوه بر آن توخائنی هستی که با باداران سدوزائی خودبسر پیکاری بودی چون پیغام قاصد نتیجهٔ خوبی نداد فتح خان لشکرخود را بطرف کافرقلعه متوجه ساخت بعداز کشتار بسیار ایرانی ها روبهزیمت نهادند و گله بدهن فتح خان خوردمشارالیه ازآن رو بهرات مراجعت کرده شاه محمودو شهزاده کامران مرعوب گردیده خان ملاخان وملا شمس مفتی هرات رانزد فتح علیشاه فرستادند که این تحریك ازطرف وزیر فتح خان بود بدون استیذان ما هجوم برده شاه ایران گفت من از شاه محمود وقتی راضی خواهم بود که فتح خان را نزدمن بفرستید یا کورش نمایید.

کامران بشنیدن این خبر سراسیمه گشته از بزدلی وبی عقلی وزیری را که باعث تخت نشینی پدرش بود کورکرده بابرادرش شیردل خان محبوس نمود کهندل خان برادردوم آنها ازانجا به نادعلی گریخته قبائل غلجائی را باخودمتحد ساخته برای

رهائی برادران خویش جماعتی را مردمان غلجائی تشکیل داده هجوم آورد و کامران

از خوف و رعبی که از قبائل حس کرده بود خود او را با برادرش رها نمود .

(دوست محمد خان)

چون سردار محمد عظیم خان از ین واقعهٔ مهمه که عبارت از کور ساختن برادر جوانمرد و جنگی خود باشد خبر گشت سردار دوست محمد خان و سردار یار محمد خان برادران خود را از کشمیر به پشاور فرستاد تا شهزاده ایوب برادر شاه محمود را بر سلطنت افغانستان بر آورد لذا بنام سلطنت خواهی شهزاده ایوب دوست محمد خان از راه جلال آباد بکابل حمله برد و فتح کرد و محمد زمان خان برادر خود را بطلب شاه شجاع بهند فرستاد شاه شجاع باسمندر خان والی دره در آویخته مغلوبش نمود و برادران فتح خان «که به ۲۰ نفر بالغ می شدند» با (پسران تیمور شاه که به سی و دو نفر میرسیدند) با همدیگر متحد گردیده در شرق وغرب افغانستان دوره کردند وریشه های حکومت شاه محمود را از وطن بر کندند بالاخره افغانستان را در بدل چشم های وزیر فتح خان برای خود اختصاص دادند پسران تیمور شاه چندی بعد ازین قندهار را نیز از تصرف شاه محمود کشیده حکومت او را در هرات محدود ساختند ۱۲٤۱ شاه محمود به پسر خود بدگمان گردیده بطرف فراه بر آمده قبائل را بمخالفت پسر خود به شورش در آورد کامران حسن علی میرزا را برای دفاع پدر خود دعوت داد او به معاونت حسن علی میرزا شاه محمود را شکست داده حسن علی میرزا را بهرات خواسته کلیدهای خزائن خود را بوی سپرد ، در اثناء این فتنه ها کار رنجیت سنگه بت پرست قوت گرفته در حالیکه محمد عظیم خان والی کشمیر بملاقات دوست محمد خان برادر خود بکابل رفته بود رنجیت سنگه مذکور بر کشمیر قبضه نمود در سال ۱۲٤۵ شاه ایران را دوباره به مخالفت پدر خود دعوت داد به مجرد رسیدن سفیر بدربار شاه محمود در اثر مرض و با وفات کرد قاصد مذکور در ایران با حاجی فیروز الدین خان والی سابق هرات که در فتنهٔ

قندهار ازمجلس گریخته بود ملا قی گشته در برطرفی کامران باامتحد شد تاشاه بموافقت وی امداد نماید بعد ازمحکمی عهد چون بطرف هرات با بر خی ازافواج بازگشت درعرض راه بعضی ایرانیان باملازمان فیرزالدین مشغول منازعه بودند او بطرفداری ملازمان خود بر آمده ایرانیان او را ناداسته کشتند .

درسال ۱۲۰۸ عباس میرزا عزم فتح هرات کرد وپسر خود محمد میرزا را با فوج جرار بانسو گماشت بعدازجنگ هرات محاصره شد مستر کمیل سفیر انگلیس برای منع محاربه کوشش زیاد نمود مگر ناکام گردید درعین محاصره خبر وفات عباس میرزا رسیدواو به مصالحت مستعد گشت کامران برای انعقاد صلح یار محمدخان وزیر خودرا که در مشهد حبس بود وکیل مقرر کرد مصالحت باین صورت منعقد شد که در هرات سکه بنام فتح علیشاه زده شود وسال ۱۵ هزار تومان نیز بدربار ایران فرستاده شود.

زمانیکه انگلیس ها دانستند تسلط ایرانی ها بر بلاد افغانی اخیراً موجب اتحاد هر دو دولت میگردد و در نتیجه انگلیس ها را در هند صدمه می رساند بنا برین اردوی مکملی را مجهز ساخته باشاه شجاع پادشاه سابق افغانستان بسوی افغانستان حرکت داده راجه رنجیت سنگه والی پنجاب و امیر سند میر غلام علی را به تقویهٔ شاه شجاع واداشتند اگر چه اینها تحت سیطره انگلیس ها نبودند اما بموجب اوامر انگلیس ها به تائید ومعاونت شاه کمر بستند شاه باسی هزار سرباز هندی ازراه پنجاب و هندوارد قندهار گردیده بعدازمقاتله سختی سردار کندل خان و برادرانش قندهار را ترک داده بطرف هرات هزیمت نموده . ودرآنجا از نزد شاهزاده کامران برادرزادهٔ خود کومک خواست کامران ازکمک ویاری او انکار نمود پس ازبرداشت زحمت ها وتکالیف زیاد وارد بلوچستان گردید وازآنجا به هندوستان گریخت.

خلاصه اینکه ادارهٔ ناسازگار تیمورشاه وانهماك اودرشهوات ولذات ها وكثرت اولاد واحفادش از بطون مختلفه، اسودگی، وامن وآسائش اهالی رانیست ونابود ساخته هزاران نفوس بیگناه در راه آز واغراض اولاد او تلف شدند

در نتیجهٔ دست اندازی بمرآتب ایشان در بدست آوردن دیهیم وکلاه سروری سبب ناکامی همهٔ ایشان گردید

در سال ۱۲۵۰ شاهزاده کامران عزم تسخیر سیستان کرد والی آنجا به بارگاه محمدشاه شهزادهٔ عباس میرزا پناه بردشاه ایران تعرض شاهزاده کامران را به سیستان بهانه تسخیر هرات گرفته با لشکر آراسته به تسخیر شهر هرات متوجه گشت وتاوقت درازی شهرهرات را محاصره نمود درانثناء محاصره افغانها از شهر برآمده دلاوریهای عجیب وغریبی را نشان می‌دادند اما در وقتیکه شاهزاده کامران از مشقت های محاصره به تنگ آمد نادر میرزا پسرخود را بسوی میمنه وشبرغان وسرپل فرستاد تااز بکها وهزاره هارا بمدافعه ایرانیها دعوت نماید مردمان آن ولا دعوت کامران را پذیرفته به مدافعه رسیدند

لشکر انبوه ازبك وهزاره به سرکردگی نادرمرزا به بسیار حشمت وشوکت به حدود هرات رسیده بامحاصرین ایرانی در آویختند تاشهر هرات را ازمحاصره نجات بخشند بین اردوی مذکور وقشون شاه ایران جنگها ی متعددی بوقوع پیوست . وعده بسیاری از جانبین تلف شدند بالاخره قشون شاه مظفر گردید وکامران از واهمه‌آن سراسیمه گشته باوزیر خود دراین امر کنکاش نموددرنتیجه رأی شاهزاده ووزیر به این قرار گرفت که جنگ را بلباس مذهب نمودار سازد دراین موضوع به‌ملاعبدالحق ودیگرعلماء اعلام هرات مذاکره نمود ملای مذکور در روز جمعه اهالی را به جنگ مذهبی اعلان حرب داد

تمام باشندگان شهر ودهات نزدیك در اثر پند و نصائح او آمادهٔ پیکار گردیدند پس همه غسل جمعه نموده ناخن های خودشان را کوتاه ساخته کفن هارا درگردن انداخته براردوی ایران هجوم نمودند .

در اثنای محاربه به تعداد زیادی از اعیان و بزرگان ایران را بهقتل رسانیدند وداد مردانگی دادند و شجاعت افغانی خودرا به محاصرین ایرانی بخوبی نشاندادند ولی چون عدهٔ شان کافی نبود در نتیجه به استیصال محاصره و کندن ریشه مها جمین ظفر نیافته بهشهر مراجعت نمودند .



بعضی از شاهان افغانی که در تاریخ افغان ذکر شده اند



سلطان محمود غزنوی شهنشاه افغان
«۳۸۸ه - ق»



سلطان غیاث الدین غوری شهنشاه افغان
«۵۵۸ه - ق»



میرویس خان بابای هوتکی موسس سلسلهٔ هوتکی ها
«۱۱۲۷ه-ق»



شاه محمود هوتکی شهنشاه افغان
«۱۱۳۵ه - ق»

بعض از شاهان افغان که در تاریخ افغان ذکر شده اند



اعلیحضرت احمدشاه بابای غازی شهنشاه افغان
«١١٦٠ هـ ق»



اعلیحضرت تیمور شاه غازی شهنشاه افغان
«١١٨٧ هـ ق»



اعلیحضرت شاه زمان
«١٢٠٧ هـ - ق»



اعلیحضرت شاه شجاع
«١٢١٦ هـ - ق»

تحاربه افغان و ایران در هرات

و مساعی مستر مکنیل انگلیس در تصادم افغان و ایران برای حفظ امارت هند

زمانیکه محاصرهٔ هرات بطول انجامید سفیرانگلیس که دردربار طهران از جانب حکومت خودماموربود طهران را گذاشته‌در حوالی هرات به اردوی شاه‌ایران ملحق گردید .

مستر مکنیل سفیر حکومت برطانیه دیدکه فتح‌هرات نزدیک‌است حینیکه هرات بدست‌شاه‌ایران بیفتد قوهٔ‌ایرانی ها و افغانها باهم متحد خواهد شد و این اتحاد قوی به‌سلطهٔ انگلیس هادر هندصدمه‌خواهدرسانیدچارهٔدفاع‌را از حکومت استعماری خودچنان‌اندیشید که‌بخدمت شاه‌ایران عرض‌نماید و به‌بهانه‌وارد هرات گردیده افغانها رااز تسلیم بازدارد سفیرمذکور به‌عملی‌نمودن آن مفکوره اقـدام کرده به‌حضور شاه عرض‌نمود که‌ذات خسروانه اگراجازه میفرماید خودم نزد کامران میروم واورا به‌تسلیم نمودن شهروادارمی‌سازم‌شاه عرض اوراراست دانسته‌اجازه داد هنگامیکه داخل‌شهر هرات شدکامران رادل پری داده گفت که به دلاوری وپا فشاری خوداستوار باش توپ‌وگلوله و دیگر لوازم‌جنگی برای‌شمامی رسانم به‌ایرانی ها تسلیم‌نشویدبعدازانکه کامران‌راوعدهٔ کومک‌داد‌به حضور شاه‌مراجعت نموده به‌عرض رسانید که‌هرچند کوشیدم پند مرانشنید نه خودش ونه فوج جنگی او به ترغیب من‌گوش دادند ونه‌از تهدیدم ترسیدند .

شاه‌ایران امر داد که‌دراردوگاه هراندازه مس که دستیاب میشود فراهم گردد ازآن‌مس جمع‌شده یك‌توپ‌بزرگ قلعه شکن آماده نموده بر فراز پشتهٔ‌بالا کرده به‌گلوله باری آغاز کردند محصورین شهر علاوه بر تنگی ارزاق و تکالیف قحط به‌بلای دیگری دچارشدند ۱٤ هزار غرباء وضعفاء را ازجهت‌قلت اذوقه ازشهر

بیرون نمودند شهزاده کامران پیام تسلیمی را نزد شاه فرستاد و سفیر انگلیس سراسیمه گشته به کامران پیغام خفیه داده وانمود ساخت که در رفع این مصیبت از سر شما میکوشم قدری استقامت نمائید بحضور شاه آمده عرض کرد که بین شما وحکومت انگلیس معاهدهٔ وداد وجود دارد واین اقدام شما راجع به تسخیر هرات موجب تولید فتنه وشورش هند میگردد آرزو دارم که ذات ملوکانه ازین عزم خود باز آید عرضش قبول نشد شاه ایران از طول محاصره خسته گشته بود براسپ خود سوار شده حاضر اردوگاه گردیده عسکر را امر هجوم داد.

گلوله باری توپها وهجوم سپاه در حصار شهر رخنه‌ها انداخته قریب بود که هرات بدست ایرانی‌ها فتح شود اما سفیر انگلیس مداخله نموده به عرض رسانید که سه روز مرا مهلت داده شود تاشاهزاده کامران را باوزیرش بدون خونریزی وچور وچپاو به شاه تسلیم نمایم توقع دارم که شاه شرف انگلستان را مد نظر داشته مرا ناامید نگرداند و برعایت وحیثیت انگلستان عرضم را بپذیرد

شاه اجازت دخول هرات به سفیر داد مستر مکنیل وارد هرات گشته پنج هزار پوند به شاهزاده کامران امداد داده گفت که تا سه روز جنگ ملتوی است شکست وریخت شهر را به این پول ترمیم نمائید و قدری استقامت جوئید که جهازات ما به خلیج فارس وارد گردد شاه از تحریکات وی واقف شده از اردوگاه خویش طردش نمود. و شاه برآشفته امر آتش دادن را به قشون ایران اصدار نمود و وقتیکه میدان کارزار گرم شد ایرانیها برفراز حصار شهر بالا میشدند و افغانها سرگرم دفاع بودند از طرفین خلایق بسیار به قتل رسیدند.

در اثنای این جنگ جهازات انگلیس بر خلیج فارس رسیده جزیرهٔ خارق را تصرف کردند.

بمجرد شنیدن این خبر شاه ایران دست از محاصرهٔ هرات بر داشته به

مدافعهٔ انگلیس ها ازخاك ایران توجه نمود .

تمام مامورین سیاسی انگلیس درزمان محاصرهٔ هرات رؤساء کابل وقندهار را بمدافعه ایرانیها تشویق میدادند وعلماءرا بهمسکوکات طلا ونقره فریب داده می رفتند . تااین جنگ راالباس مذاهب بپوشانند اما درمساعی خودکامیاب نشدندمدت این محاصره بیك سال وهشت ماه طول کشید این بود واقعهٔسال ۱۲۵۵

خوف انگلیس از اتحاد افغان وایران

هنگامیکهانگلیس ها ازمیل افغانها بسوی ایرانی هادانسته شدندیعنی ازاحوال دوست محمدخان امیر کابل وکندل خان والی قندهار و برادران دیگر شان (که بعدازسقوط اولادتیمورشاه مملکت رادر تصرف آورده بودند) در اثنای محاصرهٔ هرات باشاه ایران مکاتبه داشتند و راه دوستی را پیموده بدربار شاه سفراء می فرستادندواقف گردیدند لهذاانگلیس هاازنزدیکی ایشان می ترسیدند کهمبادااتحاد ملتین ایران وافغان سایهٔ حکومت برطانیه راازکشورپهناور هندازاله نماید.

برعلاوه اینخوف خود ، در جستجوی فرصت استیلاء بربلادافغان بودندچون ملاحظه نمودند کهافغانها ازامرای نوینخودید بین می باشند فرصت را غنیمت شمرده قراردادند کهحمایه شاهشجاع راازبرای پیشبردآرزوی خود بهانه بتراشند تا توسط او افغانستان را تصرف نمایند .

اردوی جراریرا ازقشون منظموغیر منظم تشکیل داده منصبداران ماهرکار وامرای ارباب مراتب بزرگ ومدارج سترگ را (انگلیس) بکومك شاه شجاع مامور نمودهازراه بلوچستان وسیستان وارد قندهار گردیدنداردوی مذکور قبل از رسیدن خودبهحدود افغانستان ازروی بروپاگند مبلغین فرستاده دربین اهالی آوازه انداختند که وارث حقیقی تاج وتخت ومستحق فرمانفرمائی شاهشجاع بودهاستوبگوش افغانهامی رسانیدند کهمتسلطین موجوده غاصبین اورنگ ودیهیم

مملکت اند اقتد از ایشا نرا بکا هید و با شاه شجاع یاری نماید

زمانیکه شاه شجاع بعداز این آوازه ها به حدود قندهار رسید سردار کندل خان چون قوهٔ مقابله نداشت و تمائل اهالی را بسوی شاه شجاع دید با پنجصد سوار رهسپار طهران شد شاه ایران مقدم اورا گرامی داشته پذیرائی خوبی ازاو نموده شهر بابك را در بلاد فارس باداره ٔوی سپرد .

حکومت شاه شجاع

شاه شجاع ولایت قندهار را بزمامداری « مستر تاو » انگلیس گذاشته جانب غزنین حرکت نموده بعداز کشودن قلعه غزنین متوجه کابل گشت

امیر دوست محمدخان درخود نیروی مقابله نمیدید به امید یاری گرفتن از امیر بخارا به بخارا رفت بجای اینکه آرزوی او نتیجه بخشد از طرف امیر بخارا اهانت و تحقیر نسبت به خود دیده بوطن باز گردیده خودرا به حکومت برطانیه سپرد حکومت انگلیس امیر موصوف را به کلکته فرستاده شاه شجاع « میجر پاتنجر » را که از نامداران انگلیس ها بود به کابل والی گذارده بلا جنگ وجدال جلال آباد را بدست آورد. حکومت انگلیس میجر پاتنجر را با بیست سوار انگلیس و سه صد هزار پوند نزد شاهزاده کامران به هرات فرستاده باطاعت شاه شجاع دعوتش داد شاهزاده کامران پول مذکور را به ترمیم قلعه و استحکامات شهر و فراهمی اذوقه و لوازم جنگ صرف نموده تا انجام این مرام « پاتنجر » را با رفقاء او در هرات نگهداشت و بعداز فراغ طوریکه آمده بودند بهمان وتیره از هرات بدرشان کرد .

و از محمد شاه شاه ایران اعتذار تجاوزات خود را خواسته به ذمهٔ خود قبول نمود که سکه و خطبه را بنام شاه ایران رواج خواهد داد این بود واقعات ۱۲۵۷

به هر حال علی الظاهر حکومت شاه شجاع و فی الحقیقت حکومت انگلیس ها بها کثر

مناطق مملکت سایه انداخت ازاین کامیابی انگلیس ها مغرور گشتند که‌تو قف سه‌سال وچند ماه‌ایشان‌درخاك افغانستان اهالی‌رابه قبول سیطرهٔ ایشان آماده ساخته تاجز مملکت خودگردانیده ازدست‌افغانها زمامداری شان رابر بایند

طلب کردن شاه‌شجاع مالیه‌را از قبائل

درماه جمادی‌الثانی (سال ۱۲۵۸) شاه‌شجاع برای گردآوردن مالیات ازقبائل هیئتی‌را فرستاد قبائل ازتادیه مالیه سرتابی‌نموده پرخاش جزئی بین قبائل‌ومحصلان به‌وقوع پیوست .

زمانیکه‌خبراین سرکشی به‌شاه شجاع‌رسید یك دستهٔ عسکری رابه‌تادیب اهالی‌سوق داد قبائل‌سرکش تاب‌مقابله نداشتند به‌قله های کوها بر آمدند درغرهٔ رجب‌همان‌سال« جمعه‌خان‌غلجائی » باسه‌نفرازخوانین‌قوم سرازاطاعت‌کشیده گروهی را ازقبائل باخود متحد نموده راه کابل وجلال آبادرا درحدود سه فرسخی کابل‌مسدود ساخته مردم‌راهرو وقوافل تجارتی راتاراج میکردند

ورود سردار محمداکبرخان

دراین زدو خورد قبائل سردار محمداکبرخان که‌بعد از بندی شدن پدرش در اطراف وطن‌مصروف دوره‌بود به‌با میان رسید واهالی دور او را گرفته جمعیتی بهم رسانیدند

وباجماعهٔ سرکش غلجائی یك گروه دیگر غلجائی ها نیزپیوستند زیرا نائب‌السلطنهٔ انگلیس هادر هندمواجب ایشان را از کمال‌خساست خودلغونموده‌بود اخیرٌ این‌جمعیت به‌سرکردگی سردار محمداکبرخان اتفاق کردند وفتنه روبه ترقی گذاشت ودامنهٔ آن وسعت گرفت

حکومت انگلیس‌مسترمکناتن ومسترمنتیس را بایك‌دسته عسکری به خاموش ساختن این فتنه اعزام‌نمود وقتیکه از کابل بیرون‌شد به فاصله سه‌فرسخی کابل

رسیده بودند که دفعتاً یك گروه غلجائی سر ایشان ریختند وچند نفر عساکر را کشته ازراه رفتن باز داشتند .

بعدازان جزال سیل انگلیس باقطعهٔ عسکری خودباراده جنگ سردار محمداکبرخان برآمده درعرض راه بادستهٔ اولی عسکری پیوست اما ازیورش افغانها بسیار درهراس بودند شب ۲۱ رجب ازمرکز کومك خواستند به مجرد رسیدن قشون امدادی به سنگرهای سردار محمداکبرخان متوجه شدند درعرض راه دو روز با افغانها دچار گیرودار بودند وظفر نیافتند

دراین اثناء شاه شجاع حمزه خان غلجائی رامحبوس نمود غلجائی ها ازحکومت شاه شجاع دلآزرده گردیده سه هزارنفرشان راه های کابل را ازهرطرف بستند میجر گریفس ازشهر برآمده درعرض راه باافغانها مقابل گشته باهیئتی ازار کان قشون انگلیس بهقتل رسید.

درغره شعبان اهالی شهر بهشور آمده دکانهای خودرا بسته باقامتگاه الکساندر بارنس یورش بردند بسیاری ازمجاهدین درعرض راه به شهادت رسیدند درانجام کار اورا سرراه بدار اویختند .

سپس به خزانهٔ انگلیس کهزیر نگرانی مستر جانسن. بود متوجه گشته تاراجش کردند وقتیکه شاه شجاع در بالاحصار ازین واقعه خبریافت پسرخودرا بایکدسته فوج ودو توپ اعزام نمود لیکن درخاموش ساختن آتش فتنه سودی نبخشید .

جنگ باغ شاه

۱۴ ـ شعبان برای قطع کردن خط اتصال اردوگاه انگلیس و گدام خوراکه مجاهدین افغان بهقلعه محمدشریف وباغ شاه حمله برده سنگرساختند قلعهٔ گدام کههزار زرعه طول وشش صد زرعه عرض داشت از طرف مجاهدین افغان محاصره شد .

مستر انس وارن انگلیس بایکدسته عسکر محافظ اروپائی ویك فوج هند و های هند محصور مانده انگلیس ها خوش بودند که قلعه را به افغانها بگذارند هرچند کو شیدند که خودها را از محاصره نجات دهند مگر کامیاب نشدند

«کپطان سوین» بایکدسته عسکر برای مدافعه محاصرین و نجات دادن کپطان ارسن وارن از اردوگاه بسوی گدام حرکت نموده مجاهدین افغان کپطان سوین را باعده زیادی از رفقایش کشتند وبقیة السیف را به فرار مجبور ساختند پس از این واقعه مستر اتسن کارون بایکدسته تازه عسکری برای رفع محاصره ازمحصورین گدام اعزام گردید ایشان نیز بهمان راه رفتند که دسته سابق طی نموده بود وحشرشان یکسان شد بعدازان کپطان بویت بحضور سرافسر اردو عرض نمود که گدام را گر به افغانها تسلیم کنیم پنجاه هزار پوند از درك قیمت اجناس خوراکهٔ گدام خساره میکشیم و از خوراکهٔ دو روزه اضافه تر درارد و گاه حبهٔ نخواهد ماند و بدست آوردن آذوقه درین موانع بی شمار کار آسان نمی باشد پس چه خواهیم کرد ؟

سرافسر اردو نزدانسن وارن پیغامهای پیاپی میفرستاد که ثبات نمائید وقلعه را ازدست ندهید عنقریب کومك بشما خواهدرسید انسن وارن جواب داد که امشب اگرمعاونت نرسد ماازدشمن نجات نخواهیم یافت زیرا افغانها بیکی از برجهای قلعه نقب میزنند رفقای ماازاین رهگذرازخوف وهراس بلرزه افتاده اند بعضی از مستحفظین قلعه ازترس خودها را از قلعه بطرف بیرون انداختند اگر امشب چاره جوئی نشود دشمن قلعه رابدست خواهد آورد .

فوائد پهره

متصل به‌رسیدن این‌جواب‌سرعسکر اردوی انگلیس باافسران‌عسکری مشوره‌نمود وهیئت مشوره‌ازرئیس خود فکر خواستند که‌سنگرو قلعه‌گدام راچسان ازدشمن خلاص خواهم کرد ؟

درنتیجه‌رای‌عمومی به‌این‌قرار گرفت که‌مجاهدین‌افغان‌ازاصول حفاظت وضرورت بیدار خوابی بی‌خبراند بازهم احتیاطاً جاسوسان خودرابرای کشفیات فرستادند کپطان مستر جان فرستاده ایشان خبر ناامیدی‌آورد که افغانها بیدار هستند ودر تدابیر متصرف گردیدن قلعه باهم جرگه‌دارند چون امکان‌رسیدن کومك‌نبود آن شب ازاعزام دسته های معاون عسکری صرف نظر نمودند وقت سپیده افغانان به‌قلعه‌یورش برده سخت‌ترین‌حمله هاو اقدامات را بکار برده دروازهٔ گدام را سوختاندند محافظین گدام از دروازه دیگر به‌اردوگاه گریختند .

شهادت عبدالله خان

اردوی‌انگلیس از ننگ‌مغلوبیت وخوف‌گرسنگی برآشفتندویکدسته‌عسکری رابه‌زیردستی‌یك‌نفرمیجرحکم‌هجوم به‌قلعهٔ محمد شریف دادند قائد دسته گاهی آشکارا و گاهی‌پوشیده‌راه‌می پیمود وانگلیس ها این اوضاع او راپسند ندیده وفردابزیردستی‌مستر گریفتس یك فوج‌دیگر رابه‌معاونت‌دستهٔ اولی‌امریورش داد کپطان‌اندرسن‌که ازشاملین‌این‌فوج بوده عبدالله‌خان رابدرجهٔ شهادت‌رسانیده ونیمه باغ شاه وقلعهٔ محمدشریف بدست فوجی های انگلیس افتاد .

افغانهادادهمت داده‌به‌بسالت‌وشجاعت خود که ابراز می نمودندنیمه اراضی از دست رفتهٔ خودرا پس به‌تصرف‌آورده عدهٔ زیادی از عساکر انگلیس را به خاك وخون غلطانیدند

شهو ليت قزلباشان باافغانها درجنگ

روز هشتم شعبان قزلباشان کابل با افغانها همدست گردیده به سنگر قلعه محمدشریف درآمدند ازاین همدست شدن ایشان خوف و وحشت انگلیس ها بحدی زیاد گردید که اضافه ترازان تصور نمیشد دراین اوان سرا فسر قشون انگلیس ها مریض شدوزیر مختار انگلیس سرولیم به تقرر نائبی برای او توجه نمود « بریکدیر مشیلتان » را به این عهده دعوت داد واو قبول نموده افواج بالاحصار را خواه بهشاه شجاع خواه به انگلیس ها تعلق داشتند عموماً فراهم نموده به سنگرها تقسیم نمود لیکن عوض اینکه فوج را دلیر میساخت به پیشگاه عساکر بیانیه ابراز نمود که ما تاب مقابله افغانها را نداریم اگر دراین جا پافشاری نمائیم همه بر باد خواهیم شد مناسب است که از کابل کوچیده به جلال آباد فرو دآئیم و آنجا محصور باید شد .

(مقابله نمودن باافغانها درمیدان ، درآمدن دردهن شیران است)

سرعسکر گفت که از کابل برآمدن ودر صحراء باافغانها مقابله نمودن در دهن شیران درآمدن است لهذا برآمدن ما از کابل خلاف احتیاط است از خوف و هراس آرای شان به اختلاف انجامید .

وجرگه افغانها باهم قرار دادند که قلعه های را که از سوی شرق وغرب برارد و گاه انگلیس مشرف اند بابرج رکاه باش تصرف باید نمود زمانیکه مقامات مذکور را اشغال کردند برارد و گاه انگلیس گلوله باری و تیرباران آغاز نمودند .

وزیرمختار نائب (سرا فسر) رابیدار ساخته امر نمود که به برج رکاه باش هجوم نمائید فوج خودرا آماده ساخته از طرف آفتاب برآمد حرکت نمود کپطان بلو بار فقاء خودراه راغلط کرده باافغانها روبروشده شانهائش تکان خورده به لرزه

افتادو قبل ازمقابله‌خواهشمندمرگ گردیدند افغانها سرشان ریخته همه را ته‌تیغ ساخته کشتار فوق العادهٔ به عمل آوردند کرنیل‌مکرلان ولفتنت برت که متفقاً برای کومك کپیطان بلو برآمده بودند بین‌ایشان‌وکپیطان بلو مجاهدین افغانها حائل‌آمده باهردو فوج انگلیس درآویختندچون شلطان‌این‌هول‌راملاحظه نمود عرق حمیت اوبه جنبش آمده کل فوج حاضررا امر هجوم داد افغانها مدافعه‌کردند دو باره امر هجوم دادندافغانان بازدفاع کردند بارسوم‌امرهجوم‌شد این‌دفعه به‌جز لفتنت برت‌ویکنفر دیگر ازدسته‌های انگلیس کسی زنده‌نماندواز جمعیت‌مجاهدین افغان فقط سی نفر سوار بـه شهـادت رسیدند.

دراین یورش ها وگریزها انگلیس ها برقلعه رکاباش وقلعه‌ذوالفقار قبضه کردند وازقلعه رکاه باش چیزی غله کشیده بسوی اردوگـاه عازم بودند که تاریکی شب رسید وشیران افغان حمله آورده گندم را ازایشان گرفته‌قلعه‌جات‌مذکور رامتصرف شدند وسنگرهای جنگ آماده نمودند

حرص‌وآز انگلیس هادرعین‌ضعف و کمزوری

روز ۱۳ شعبان افغانها سه عراده‌توپ‌را بایك گروه‌افراد جنگی بر کوه‌بچهٔ جانب‌افتاب‌نشست بالا کرده بمقابل‌انگلیس هامیهاگردیدندوزیر مختار شلتان‌امریورش داده گفت که میجر شطوین باید بایکدسته عساکر بسوی جنگ حرکت نماید درآخر به فاصله‌دوازده گز از اردوگـاه باافغانها روبرو گشتند افغانهادراین روز بکمال خوبی امتحان بسیار بزرگی دادند همینکه میدان کار زار گرم شد طائفهٔ سوار افغانها پس گشتند پیاده‌های افغان از این حرکت قهقری سواران مشوش گردیده رجعت نمودند انگلیس ها پشته‌رامتصرف گردیده یکتوپ‌از سنگر افغانها را شکستا نده دوی دیگررا به‌اردوگـاه رسانیدنددراین روزانگلیس ها خیلی فرحت وشادمانی‌را نشان دادند اما ازطرف جنرال سیل مقیم جلال آباد

خبرآمد که قبل از گذشتن زمستان با مداد شما رسیده نمی توانیم این خبر یأس آوری به انگلیس ها موقع نداد که درتلافی خساره های گذشته در کامیا بی نوین خود خورسندی میکردند با وجود آن به پائداری زندگانی خود حرص وآز رانشان می دادند

لشکر محمد خان افغان

در فریب دادن افغانها و بدست آوردن سنگر های شان و قبضه کردن استحکامات محمدخان ترتیبات داشتند حیله اندیشیده مستراستوارت مهندس اظهار کرد که انگلیس ها تاب جنگیدن افغانهارا ندارند محمدخان که راه بالا حصار را گرفته وخورا که بابرا نمیگذاشت که به بالا حصار برسد از بیانات او مغرور گشته بسوی بیمارو رخ نمود تاراه دیگرادوقه رسانی انگلیس ها را مسدود نماید انگلیس ها میجرشتوین را برای نگهبانی راه مذکور فرستادند ما افغانها شتاب نموده قریه بیمارورا درتصرف خودآوردند دراین جا محاربه سختی بوقوع پیوسته به عقب نشینی انگلیس هاخاتمه یافت وضا بطان زیاد فوج انگلیس با کمال نا کامی رجعت نمودند .

به تاریخ ۱۲ شعبان محمداکبرخان از بامیان آمده باافغانان خود متحد گردید دراین روز انگلیسان به تسلط قلعه بیمارو باهم اتفاق نموده وزیر مختار میجر کارش ومیجر شطوین را بایك فوج حرکت داده برقلهٔ که بالای یك بلندی واقع بودو بدون یك توپ وچهل نفر آدم دیگر قوه نداشتامر هجوم داد محهاجمین انگلیس بی راه بی راه رفته بر قلعه هجوم کردند« میجر شتوین »زخم خورد ویك هیئت از رفقای او به قتل رسیدندچون شلتان این مصیبت راملاحظه نموده میجر کارش وصدنفر مهندس راامر داد که استحکامات را طوری طرح نمایند که از دسته دشمن مأمون گردند وقبل از اینکه بنیاد استحکام را بگذارند ده هزار مردازاهالی کابل را برفراز کوهی دیدند که ایشان راتیر باری می نمایند فی الحال کرنیل اولیوررا امر اماده گی

داده‌عسکر را بشکل دائره قلعه‌ساخته‌پشت‌این قلعهٔ انسانها رسالهٔسوار راحرکت‌داده امرهجوم صادرشد سواران افغان عجله نموده برمیمنه فوج انگلیس یورش برده لفتنت‌واکر را محاصره نمودند دراین یورش یکی ازسرکردگان افغان زخم‌یافت سپس افغانان از هرطرف حمله کرده ایشان را به تنگ آوردند دراین پا فشاری افغانان راه گریز را نیافتند زیراسواران فوج انگلیس دل‌انداخته پشت‌سر گریخته بودند افغانها توپ‌ها وذخائر حربی فوج انگلیس‌را بدست آورده بواسطه زخمی شدن یکی ازسر کردگان خود به‌طرف قریه مراجعت نمودند انگلیس ها ازموقع استفاده گرفته برفراز کوه برآمده توپ های خودرا دوباره تصرف کردند وهمان توپ هارا برمجاهدین افغان سردادند.

افغانها ازاین اوضاع برآشفته به‌شدت‌وحدت زیادی هجوم‌آورده جمعیت فوج انگلیس را پراگنده ساخته به گریز مجبورشان نمودند شکستی هایکه‌یکه بسوی اردوگاه می گریختند وافغانها در تعاقب بودند بدون دیوار های استحکامات اردوگاه مانع‌دیگری پیش‌روی خود ندیدند

تخم انگلیس رادروطن خود نگذارید

زمانیکه ساحه برانگلیس ها تنگ آمد گذارهٔ خودرا خیلی دشوار دیده به‌صلح التجاء نمودند وزیرمختار نزد افغانها قاصدی فرستاده آرزوی صلح‌نمود افغانها جواب مشروط‌داد که‌احدی از نژادانگلیس درخاک‌ماتوقف نه‌نمایدو برخی شرائط را نا قابل قبول دیده از جرگهٔ فرستاد های افغانها برخواسته گفت که روزقیامت نزدیك است عنقریب‌ماو شما درمیدان‌حشر حاضرشده ظالم ومظلوم وحق و باطل اشکارا خواهد شد.

بعد ازین‌مفاهمه بین افغانها وانگلیس ها دوباره محاربه شروع گردید. افغانها

قلعه محمد شریف را در ۱٦ رمضان بارد یگربدست آوردند نفس انگلیس ها به‌لب رسیده یقین کردند که بدون صلح خواهی‌نه خواهی چارهٔ دیگر ندارند وزیرمختارانگلیس یك ورقهٔ را که برمعاهدهٔ افغان وانگلیس مشتمل بود نگاشته از شلتان ودنیکتل وجیمز بران آمضاء گرفت .

جرگهٔ دوم افغان وانگلیس درخصوص تخلیهٔ وطن

به تاریخ ۱۱ رمضان وزیرمختار انگلیس با کپطان لارنس‌وترژر ومکینزی و یك‌هیئت‌مرکب‌ازافرادجماعت‌خود به‌فرازپشتهٔ‌سیاه‌سنگ برآمده‌باروٴسای افغان جرگه‌نمود وزیرمختار دربین جرگه برخاسته برای استمالت افغانها خطابهٔ ایراد نموده گفت از دیر بست که ما انگلیسها امیردوست محمدخان‌را قدردانی کرده‌ایم‌و منزلت او را عالی پنداشته ایم ودر هر نقطه از نقاط مملکت‌خودا قامت اورا گرامی داشته‌ایم‌بعدازان‌ورقهٔ‌ترتیب دادهٔ خود را که‌براین مضمون‌مشتمل بودبه‌حضور مجلس قرائت نمود :

حکومت‌انگلیس تعهدمی‌نماید که‌قندهار،غزنین، جلال‌آباد وسائر بلاد افغانستان را تخلیه‌نماید بشرطیکه‌افغانان‌یکی‌از بزرگان خودرا بطور گروی‌تاوقتی‌به‌انگلیس ها بدهند که‌آنها‌ازمملکت‌شان به‌سلامت برآیند،وحینیکه عساکر انگلیس به حدود هند واصل گردند امیردوست‌محمد خان را بسیاربه زودی بوطنش خواهند فرستاد. و به‌افغانان‌لازم‌است که‌سالانه‌یك‌لك روپیه‌مواجب به‌شاه‌شجاع . خواه در داخل وخواه درخارج بپردازند این وظیفهٔ‌مستمری او به ذمهٔ افغانها خواهدبود.

و به‌ذمهٔ انگلیس این امر لازمی است که بدون‌مرضای‌افغانها‌برخاك‌افغانستان فوج خود را داخل نه نماید".

زمانیکه این سجل به‌حضور سردار محمداکبرخان عرض شد بعد از جرح وتبدیل چنان تقرر یافت که به‌ذمهٔ انگلیسها فرض‌است که درظرف سه روز

تمام‌شهرها و قریه جات افغانستان را تخلیه نمایند و محمداکبرخان در فراهمی کراهه‌کشان بایشان کومك خواهد کرد .

حکومت انگلیس به‌نقل دادن عساکر از بالاحصار آغاز نموده به کمال ذلت ومسکنت که بالاتر از ان تصور نمیشود قلعه های کابل را تخلیه نمودند ومحمداکبرخان درتهیهٔ کراهه کشان تعلل می‌نمود و میگفت که تاو قتیکه انگلیس ها تمام قلعه‌هارا تخلیه نه نمایند به ذمهٔ من‌ایفاءعهد تعاون تهیهٔ کراهه‌کشان‌لازم نمیشود .

قوهٔ سفید فضائی زمستان کابل

بتاریخ ۱۸ رمضان که‌برف‌باریدن شروع نمودمصائب ومشکلات انگلیس‌دو چند گردیده برای تخلیهٔ غزنین وانتظارعساکرآنجادر تشویش افتادند .
به ۲۰ رمضان برای انفصال کارخودبهافغانها جرگه کردند افغانها نیمهٔ ذخائر حربی ازقبیل توپ‌ها وجبه‌خانهٔ که انگلیس هاداشتند خواهش کردند انگلیسها بادل ناخواسته این‌خواهش افغانهاراپذیرفتند کپطان کیلی وکپطان‌ابری‌رابطور گروی حسب‌خواهش افغانها به‌افغانهاسپردند تازمانیکه عهد خودرااکمال‌نمایند .
به تاریخ ۲۲ رمضان مستر اسکنیر که‌نزد سردار محمداکبرخان اسیر بود بحضور وزیر مختار آمده اظهار کرد که‌محمداکبرخان یك‌امر دشوار را از حضرت وزیر درخواست می‌نماید کهشما باضابطان نامدار خویش به‌حضور سردار حاضر شوید تامعامله‌راباشما دفعةً فیصله‌نماید .

وزیر بدون قبول این‌درخواست چارهٔ نمی توانست‌کرداما خوف وهراس براو مستولی بوده به‌عساکر خودامرتیاری وآمادگی‌دادتابیرون استحکامات اردوگاه

آمادهٔ جنگ با شند و خودش باضا بطان ار دو سوی پشته هارفته قدوم سردار محمدا کبرخان رامنتظر بود ساعتی نگذشته بود که‌سردار محمدا کبرخان با جمعی از خوانین افغان حاضر گردیدند .

سردار باشخص وزیر وخوانین با ضابطان عسکری رو برو شدند سواران افغان یکه‌یکه ،دودو می‌رسیدند بعد ازساعتی سردار قوم خودراآواز داده گفت هرکس مقابل خودرا بگیرد دست وزیر مختار را بریده کشان کشان اورا میبردند وزیر واویلا واغوثا فریاد میکرد وپناه وامان میخواست بعد ازان سرش را از تن جدا کرده درکوچه های کابل تشهیر کردند

ومستر تروار راسر راهی‌بدار کشیدند و لفتنتا بری که‌بدست محی الدین افغان اسیر افتاده بود در روز نامچهٔ خود سخافت عقول انگلیس ها وبز دلی منصبداران انگلیس وضعف آراء شان رامی نگارد

وقتیکه اورا به‌حضورسردار محمد اکبرخان حاضرکردند سردار با دیدهای شعله انگیز خود بسوی اونگریسته گفت :-ای انگلیسها شما بودید که طمع‌مملکت مارا بدل‌خود پرورانیدید!جزای اعمال خودرا به‌چشم‌سر دیدید!! کنون هم به کشتن تو ضرورت ندارم،ترا بخشیدم‌رنگهبانی ترا به‌ملاموئمن‌خان سپردم میجرپاتنجر که زمام وزارت مختاری را بعد از سرولیم مکناتن گرفته بود دوباره مراودهٔ صلح‌خواهی باافغانها نمودو گفتند‌صلح بشرائط ذیل پذیرفته‌خواهد شد .

۱ :- عساکر انگلیس تمام‌توپ های‌را که‌دارند بماوا گذار شوند مگر شش ضرب عراده‌توپ که‌برای حفاظت خویش باخود برداشته می توانند .

۲ :- مال گرانبار وآلات‌متعلقهٔ خزانه‌را بماپسپارند .

۳ - سرکردگان انگلیس‌را باآل واولاد بماپسپارند .

٤ - ١٤ لك‌روپیه را که‌وزیر مختار بماوعده داده بودآن را بپردازند .

چون این شرائط را شنیدند دانستند که این مقام مقام حیله بازی ها ورو باه بازی ها نمی باشد.

بلکه قوهٔ جنگ وشعلهٔ شمشیر وسر نیزه نیز از برای قبول آن شروط مجال نمی دهد ووجدان شخص حر آزاد هم بآن راضی نمیگردد) .

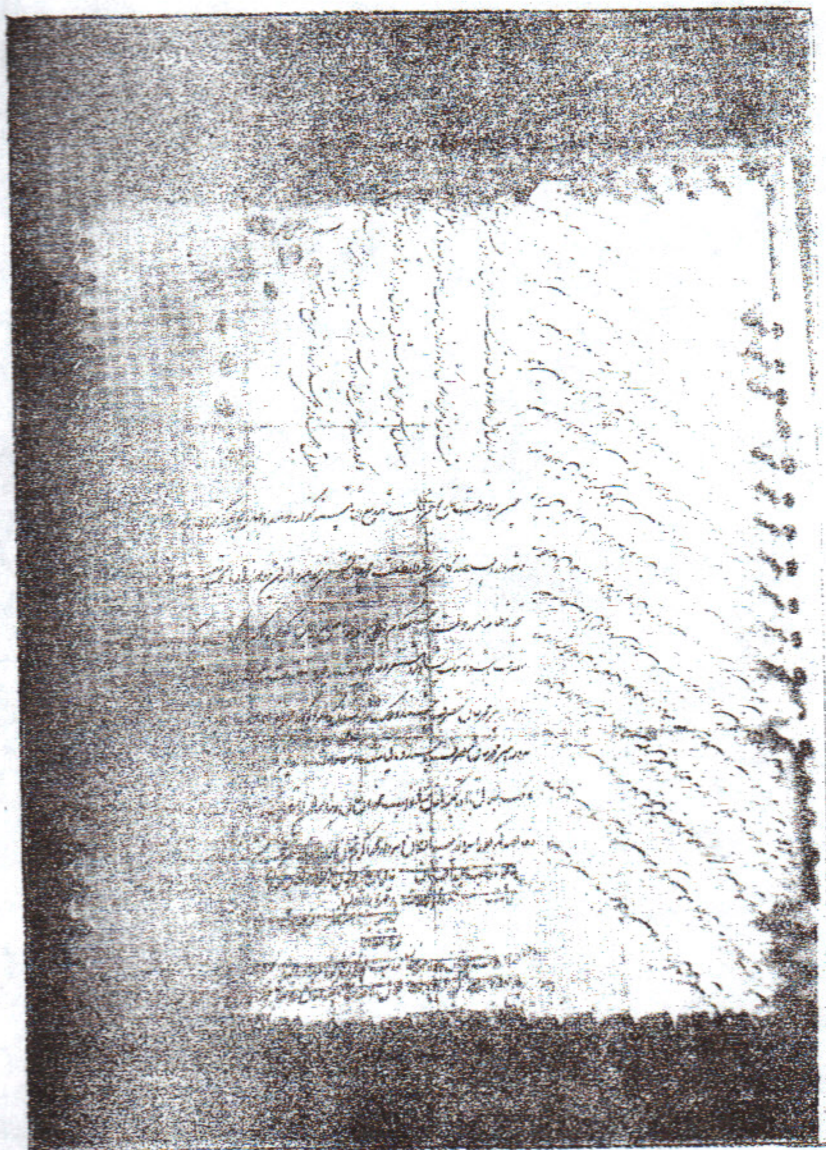
بلی ! جنرال الفستون هر چند اراده نمود که شجاعت وحماست خودرا اظهار نموده مانند گربه خودرا بدماند لاکن انتفاخ او درخون انگلیس حرارتی تولید ننموده بلکه جذبات عسکری شان در ۲۹ رمضان بگرو دادن (کپطان درمند وکپطان وا نسن وکپطان واربرتن وکپطان دپ) بهمراه زن ها واولادشان نتیجه بخشید وبعد ازان مجروحین رادر جای یکی از افغانها با برخی از اطباء گذاشته پنج ضرب توپ شاهی راهم بافغانها تسلیم نمودند .

اخراج اجانب یاحرکت اردوی انگلیس

در روز ٦ شوال آمادهٔ سفر گردیده با۹ ضرب توپ و۱۲ هزار اشتر بغرض سواری مردها وزن‌ها واطفال وبدنبال آن عساکر انگلیسی حرکت نمودند پس درحد دریا ئی رسیدند که مرور شان ازان لازم بود حال اینکه بالای دریای مذکور بدون یك پل بیش وجود نداشت بناءً بعداز زحمت‌ها وصعوبات وتلفات عدهٔ کثیری از نهر مذکور گذشتند ویك قدری مسافت‌را طی کرده تا بگرام رسیدند افغانها بمانند گرگهای گرسنه دنبال شان را نگذاشته در هرجا آن‌ها را لخت وتاراج نموده یك توپ دیگر راهم گرفته بمحمد اکبر خان تقدیم کردند .



معاهدهٔ افغانها با انگلیس در وقت تخلیهٔ افغانستان که عیناً
در موزهٔ کابل موجود است



عهد نامهٔ پسران سردار پاینده محمد خان در وقت طوائف الملوکی افغانستان که عیناً در موزهٔ کابل موجود است.

(هیجان افغان ها از عهد شکنی انگلیس)

بعد ازان محمد اکبرخان بالای شان شرط گذاشت که شش نفر دیگر از کبرای خود را نیز گرو بدهند انگلیس ها قبول کردند و باا وعهد نمودند که بالای هیچیك افغانان تا زمانیکه بتاراج وایذای جانی انگلیس ها دست درازی ننمایند انگلیس ها فیر های تفنگ واستعمال سلاح نمیکنند والحاصل انگلیس ها باین ذلت و مسکنت بعد از زمان اندکی به بتخاك رسیدند .

روز ۸ شوال افغانها فیر های خود را بالای شان دو باره آغاز نمودند و (میجر شتوین) بمدافعهٔ شان همت گماشت لاکن نتوانست باافغانها مقابله کند بعد ازان محمد اکبر خان یك گروه دیگررا علاوه برنفری سابق از انها بعنوان گروی طلب نمود آنها قبول کرده ونفری را تسلیم نمودند و براه خورد کابل بقیة السیف روان بودند .

خورد کابل عبارت از شیله هائیست که چند میل طول داشته و راهی که مرور ازان لازم است دردامنهٔ کوه واقع ویك طرف آن را نهر یکه ٦٠ گز پایانتر ازدامنهٔ کوه میباشد احاطه کرده قلهٔ کوه ازطرف دیگر بآن مشرف است درهمچه یك موضع مدهش افغانها برایشان باز هجوم آورده محصور شان کردند توپ دیگری هم ازانها غنیمت گرفتندو تاخورد کابل سه هزار نفر (تلفات) داده غالب قسمت ذخایرشان بدست افغانهای جسور افتاد . روز ۹ شوال که زنده ها بر مرده ها حسد می بردند قشون انگلیس ادارهٔ تهیهٔ کوچ وحرکت داشتند درین اثناء از جانب محمد اکبر خان نسبت بصیانت زن ها واطفال وزخمی ها اطلاع اطمینان بخشی رسیده فی الجمله از رسیدن خبر مذکور قدری مطمئن شدند .

روز ١٠ شوال در حالیکه انگلیس ها درشرف حرکت وقطع مسافت بودند ناگاه افغان ها برآن ها هجوم آورده راه گریز را ازهر طرف بر انگلیس ها

مسدود نمودند و همه‌راتهٔ شمشیر قرار دادند انگلیس ها قوت حرکت نداشته‌حتی عساکر هندی‌هما سلحهٔ خود را می انداختندو فرار میکردند مگر از پنجهٔ مرگ‌راه گریز ونجات را بدست آورده نمی توانستند بلکه تاقبر جبار نرسیده بودند که شمشیر افغانها ریشهٔ حیات شان‌را از بیخ و بن برکنده‌اموال ومتاع‌وذخایر حربی آنهاراچوروتاراج کردندوبرای نفری باقیمانده باستثنای یك ضرب توپ بیش نماند معبر« هفت کو تل » ازکثرت نعش‌مقتولین مسدود گردید والحاصل از تاریخ برآمدن قشون انگلیس تاروز رسیدن بکته سنگ ۱۲ هزار عسکر منظم شان‌بقتل رسیدندا ماتعداد مقتولین عسکر غیر منظم شان‌را بجز خدا دیگر کس نمیداند

درآن شبی که‌وارد « کته‌سنگ »گردیدندیك جماعت شان‌اسیر ویکدانه‌توپ با قیماندهٔ شان‌هم بتاراج رفت . در روز ۱۱ شوال از کته سنگ بطرف جگدلك روان‌شده‌عصرروز بجگدلك‌رسیدند دران جابالای‌تلی‌بر آمده استقامت وجلادت ورعب‌خود ربه‌افغانها نشان میدادند ازین رو غضب‌افغان ها . بجوش آمده بر بلندی های انجا بالا شده وآن هارا سخت محل گلو له باری قراردادندبعدازان محمداکبرخان (اسکینز) راطلب نموده‌برای اوگفت که بدون اینکه (شلتان)وجا نسن) را هم‌بما گرو ندهی چاره نداری درین گفتگوازیك طرف نامعلوم گلوله آمده اسکنیز راهلاك نموده وقتا که انگلیس ها واقعهٔ مذکور را ملاحظه کردند بطرف جلال آباد عزیمت کردند افغانها با شمشیر های برهنه ازهرطرف بالای شان هجوم آورده بقتل آنها آغاز نمودند درنتیجه عسکر انگلیس درین موقع بیشتر از خورد کابل تلف گردید .

فرداروز۱۳ شوال افغانهاملاحظه نمودند که‌تعداد اردوی‌انگلیس خیلی کم‌است

بناءً آن هـا را احـاطه نمو ده بعضی راقتل وحصهٔ را اسیر کـر ده بدون د کتور (بریدون) احدی از دست افغانها نجات نیافتوفقط د کتور مذکور بحیلهٔ فرار نموده بجلال آباد رفته خبر واقعه را بانگلیس های آنجا رسانید.

چون افغانها میدانستند کـه دثافت فریب حیله گران ومکاران و خادعان بدون جریان خون آن هاپاك و چشم طامعین و حرص پرستان بدون خـاك قبور سیر نمی گردد بناءً خون های انـگلیس ها را ریختانده چقوریهای جبال خودرا گودال های مقتولین شان ساخته تلخی پیمان شـکنی را بـآن ها فهمانده وخوب چشانیدند.

تلطف محمد اکبر خان برضعفـاء و اسیران

بعد از ان محمداکبر خان اسراء و زنهـا واطفال ومجروحین وبعضی ضبـاط انگلیسی را باخود گرفته بکابل آورداین بود انتهای احوال قشون انگلیسی که در کابل بوقوع پیوست.

اما قشون انگلیسی که در شهر غزنی توقف داشت از نصیبیکه باردوی اول رسیده بود آنها هم حصه گرفتند. حتی بعضی شان از خنکی و گرسنگی هلاك و برخی هم در ته تیغ افغانها جان دادند و باقیمانده اسیر گردیدند چنانچه اسیرها را چندماه نگاه کرده بعد از ان بکابل فرستاده در کابل اسیر های مذکور را محمداکبرخان بملاطفت استقبال نموده باکرام وعزت برای آن ها جای داده همه نزدمیجر پاتینجر جمع شدند، بعد ازان محمداکبر خان بهضابطان انگلیس شمشیر های شان راپس داده و هم بعضی را بهبخشش طلا نوازش نموده با زنها مرحمت وبااطفال ملاطفت فرمودند.

قتل شاه شجاع

درین بین شجاع الدوله خان بارکزائی شاه شجاع را بقتل رسانیده یك هرج و مرج مدهشی در افغانها تولید گردیده با حزاب و تفرقه ها و منازعه ها دچار آمده جمعیت شان پراگنده و مملکت را خوانین در بین خود تقسیم نمودند محمد اکبر خان در بیرون شهر ترتیبات عسکری گرفته و (فتح جنگ) پسر شاه شجاع هم بآن شامل شد

آمدن اردوی انگلیس بکابل

در اثنای این فتنه ها اردوی انگلیس که زمستان در قندهار محصور بودند بکابل آمده بعضی قوای امدادیهٔ دیگری بآن ها پیوست درین وقت اولاً در ما بین لشکر انگلیس و سردار محمد اکبر خان بعضی مناقشات رخ داد ولی در نتیجه مسئله به مصالحه انجامید محمد اکبر خان اسیران انگلیس را رها داد و جنرال (بولوک) بر فرستادن امیر دوست محمد خان و عائله او تا خاك افغانستان متعهد گردید وقتاً که عساکر انگلیس تشتت و تفرقهٔ افغانها را ملاحظه نمودند و نیز دانستند که قائدیکه آن رها برای مقاومت و جنگ و فعالیت سوق دهد درین وقت در بین شان وجود ندارد بنا بران دست تطاول را دران بلاد دراز نموده چهارچتهٔ شهر کابل را که از زمان اورنگ زیب تیموری در انجا وجود داردارای چوکهای پیاپی که طول آن به ۶۰۰ قدم و عرض آن ۳۰ قدم بوده و بدیوار های آن تصاویر نیکو و نقوش مزین مشاهده میشدند بگناه اینکه افغانها دران جا نعش وزیر مختار انگلیس (سر ولیم مکناتن) را آویخته اند آن را آتش زدند و بر قریهٔ استالف چپاو برده مجروحین و زنها و اطفال و کسانی را که انجا یافتند قتل عام نمودند (درین فرصت محمد اکبر خان و تابعین او بکوه ها بالا شد ند) بعد از انکه بزعم خود عساکر انگلیس از افغانها انتقام گرفتند بصورت فوری ازخوف انتقام و جمع آوری افغانها بطرف هند کوچیده و فرار نمودند

والحاصل طمع سلطنت شاه شجاع را به کاوش قبر خودش وادار ساخت وحرص وشغف فرمانفرمائی در بلاد افغان، انگلیس هارا به این درجه رسانید که خانه های خود را قبرهای خویش بسازند.

اگر چه افغانها مجروحین وزن ها واطفال انگلیس هارا صیانت نمودند بالمقابل انگلیس ها مریض ها وزخمی ها وزن هاواطفال قریهٔ استالف را قتل عام کردند تابانظار عالم ظاهر شود که شهامت افغان هائیکه در کوه ها و دشت ها زندگانی بسر میبرند واز تعلیم وتربیه ونعمت علم ومعارف هم محروم میباشند باسجایای مدنیت انگلیس تاچه اندازه متفاوت ومتمایز است ؟

رهائی امیر دوست محمد خان ازقید انگلیس

وقتیکه امیر دوست محمد خان را انگلیس هارها داده وارد کابل شد متعاقباً برجلال آباد وولایت کابل ومضافات آن استیلا نمود اما کندل خان برادر امیر دوست محمد خان (کهسابق بیان کردیم) با برادران خود به ایران پناه گزین بوده زمانیکه از تخلیهٔ انگلیس هانسبت به قندهارواقف شدند به معانت شاه ایران یك اردوی مختصری تشکیل داده بقندهار آمد در قندهار بعد ازمناقشات اندکیکه مابین اووبعضی سدوزائیها واقع شد قندهار را تصرف نموده نفوذاودر قندهار قائم گردیدبعد ازان درمابین اووامیر دوست محمد خان محاربات واقع شد کهدر تمام آن ها غلبه بجانب امیر دوست محمد خان بود وبر هرات هم لشکر کشی کرد اما ناکام شده واپس رجعت نمود.

هجوم رنجیت سنگه

پس از چند سال سلطنت امیردوست محمدخان رنجیت سنگه بر قشون پشاور هجوم آوده جنگیکه درمابین هردو لشکر چند بار واقع گردید طور (سجالی) بود (یعنی هر واحد ازمتخاصمین گاه غالب گاه مغلوب می شدند) وقتیکه زمان محاربه بطول

انجامید و تعداد مقتولین زیاد گردید وانگلیس ها ملاحظه نمودند که گرفتن شهری مانند پشاور که کلید پنجاب است در تصرف افغانها دال برقوهٔ امیر دوست محمدخان و موجب تزلزل ممالك هندیه انگلیسیه میباشد طوری درما بین شان مصالحه نمود که شهر مذکور در تصرف رنجیت سنگه باشد ودرین مصالحه حکومت انگلیس نه تنها مدافعهٔ خلل را از بلاد هند در نظر گرفته بود بلکه اراده داشت که بغرض گرفتن واستیلای پشاور اساس وطریقی کشاده باشد زیرا میدانست که حکومت سکها قسمیکه رنجیت سنگه تشکیل داده بود اساس ندارد ویك نمونه واهیات است چنانچه باندك فرصت بعداز مصالحه بر شهر مذکور حکومت برطانیه استیلا نمود .

مرگ کندل خان

به تعقیب این وقائع مرگ کندلخان اتفاق افتاد تااینکه در بین برادرها و پسران مذکور نزاع افتاده سرانجام کارشان بمقاتله وسفاکی وهرج ومرج انجامیده در آخر کار امیردوست محمدخان را در بین خود حکم مقرر کردند پس امیر باقشون خود بطرف قندهار رفته هرکدام ازورثه کندل خان را بغرض دفع شرارت شان بمعاشی راضی ساخته خود امیر هم بر قندهار مستولی گردید و به سبب تصرف آن برغالب بلاد افغانستان سلطهٔ او تکمیل شد محمداکرم خان پسر خودرا بطرف بلخ فرستاده تامردمان آنجارا که درزمان استیلای انگلیس از حکومت افغانی سر برداشته درکار خود مستقل شده بودند مطیع نماید همان بود که اهالی آن سامان را واپس تحت تسلط آورد اکنون هم موضعی از بلاد اصلیهٔ افغانیه خارج حکم امیردوست محمدخان نماندالا شهر هرات که در تصرف کامران بود .

خاتمهٔ کار سدو زائیها

کامران همان جوانمرد یست که مدت بیست ماه باوجود کمی عدد و قلت سامان حربی در مقابل عساکر ایران به نهایت ثبات ومتانت ومقاومت مقابله نمود ودرانجام کار شهوتو هوا

بروغالب آمده به‌مسکرات مشغول ویار محمدخان بامی‌زائی وزیرش‌اورا آلهٔپیش برد مقاصدو بازیچهٔساعت تیری خود قرارداده بود با‌لاخره اورا دریك قریهٔ خارج شهر خفه نموده‌و بجای‌او نشست‌و بعبارهٔدیگر بمرگ‌او رسوخ‌خانوادهٔ سدوزائی بکلی سقوط نمود '

خلاصه‌آنکه‌احمدشاه‌سدوزائی بوسیلهٔ شجاعت‌و تدبیر وعدالت‌واقتصادآنچه‌راا ندوخته مملکت‌وسیعی را که‌تحت‌تصرف‌خود آورده بوداولاد واحفاد او بسبب جبن‌و حماقت وظلم وعیاشی وغلودرشهوة به‌فناوضیاع‌رسانیده بالاخره‌چراغ حکمرانی شان‌خاموش گردید .

یارمحمدخان‌پیوسته‌باشاه‌ایران‌طرح مکاتبه‌ریخته‌بواسطهٔ حمایت او هرات‌را ازدست برد دیگرامراء افغان صیانت‌می‌نمود .

(سیدمحمدخان)پسر یارمحمدخان بمعاونت‌شاه‌ایران بعدازپدر حکمران هرات گردید لاکن چونکه سید محمد خان بد خلق احمق و ظالم بود اهالی‌ازاو ناراضی گردیده بروشوریدند وشهزاده یوسف صدوزائی‌بدون مانع‌وارد هرات گردیده سید محمد خان رابقتل رسانید .

سقوط هرات از دست ایرانیها

بعد ازان درهرات فتنه‌های‌چندی‌واقع گردیده ناصرالدین شاه فرصت را غنیمت شمرده تحت قیادت سلطان مراد میرزا بر شهر هرات قشون کشی نمود چنانچه بعد از محاربهٔ چندروزه شهرمذکور را مفتوح ساخته ولایت هرات تحت تصرف ایران درآمد ' انگلیس هاازفتح هرات بدست ایرانی ها بسببیکه‌شهر هرات را کلید دروازهٔ هند میدانستند بغضب‌درآمده جهازات جنگی‌خودرا بخلیج فارس سوق‌داده‌بندر بوشهر وجزیرهٔ خارق‌را بغرض تهدیدناصرالدین شاه‌وسدخللیکه وقوع آن مهلك ثابت میگردیدو دفع انقلابیکه‌ازاشاعت قشون ایرانی بطرف بلاد

افغانی درهند بظهور رسیده بود مواضع فوق‌را تصرف نمود بعد ازمدت یکسال ازاین واقعه در بین انگلیس وایران (بشرط اینکه شاه ایران یك افغان را بهرات حاکم گماشته‌عساکر آنجا هم‌افغان باشد) مصالحه‌بوقوع آمده مواضع‌مذکور را انگلیس تخلیه‌نموده باحکومت‌ایران سپردو شاه‌ایران به‌تصویب انگلیس سلطان احمدخان‌پسرکاکا وخسرامیردوست‌محمدخان‌رابرهرات‌والی‌مقررنموده‌برمشارالیه شرط نمود که سکه وخطبه رابنام‌شاه‌ایران‌اجرا نماید.باوجود آن خوف انگلیس برطرف نگردیده بعد ازچند سال امیردوست محمد خان رابرشهرهرات ترغیب داده متعهد شدکه برای امیروجانشینان او یك رقم کافی سالانه جهت اعاشه قشون وساختن استحکامات حربی تسلیم می‌نماید تاحکومت (افغان‌یك سد محکمی دراسیای وسطی بین‌روسیه وایران وحکومت‌هند باشد) پس امیردوست محمد خان لشکری آراسته برهرات هجوم برده شهررایك مدت دراز محاصره نمود در اثنای مهاجمه ومدافعه عساکر طرفین بداخل شهرمرگ سلطان احمد خان اتفاق افتاده بعد ازمدت اندك امیردوست محمدخان هم‌در معسکر خودفوت نمود سپس رؤسای عساکر به مهاجمه امرداده دراثرمهاجمات متعدده شهرمذکور در ۱۲۸۰ مفتوح گویند .

امیر دوست محمد خان شخص عاقل ومتحمل ونرم طبیعت بود وبظلم واجحاف میل نداشت چنانچه بحسن‌استمالت وسلوك‌خویش دلهای برادران خودرا بدست گرفته تااینکه باوتابع گردیدند باوجود انیکه در بین برادران اوکسانی وجودداشتند که ازوکلانتر بودند.امیربه تدبیروحکمت خوداساس‌سلطنت رانهاد . و نیز پسران زیاد داشت که رشید ترین وعاقل ترین آن ها محمداکبرخان بود (همان محمداکبرخانی‌را که بلادافغانی‌را ازپنجه‌طمع‌انگلیس نجات داده بودو لی‌عهدخود مقررنمود ؛ وقتاً که‌مشارالیه درزمان‌حیات او فوت شد برادراعیانی‌او شیر علیخان

را ولی عهد تعین نمود زیرا امیر حقوق محمد اکبر خان را که بروی خصوصاً و بر تمام افغانستان عموماً اثبات نموده بود نسبت به برادر او رعایت کرد لاکن مشارالیه حقوق دیگر مردمان را رعایت نکرده ملاحظهٔ ضررهائی را که باین امر مرتب میگردید هرگز در نظر نیاورد بعضی برادران کلانش که باطاعت اوراضی نمیگردیدند برو شوریدند وازانقلاب شان خون ریزی وخرابی مملکت و تاراج اموال مستلزم گردید بلکه امیر دوست محمد خان هم که در حیات خود بهر ولایت یکی از پسران خود را والی گماشت نهایت خطا ورزیده بود زیرا مملکت افغان مملکت قانونی نیست گویا بدست خود دروازهٔ فتنه و فساد را در بین بلاد کشاده هر کدام را به طغیان وعصیان قوت وقدرت عطا کرد .

حکومت اعلیحضرت شیر علی خان

زمانیکه امیر درحین محاصرهٔ هرات چنانچه بیان کردیم فوت نمود در معسکر اوازپسرانش شیرعلیخان ولی‌عهد ومحمداعظم‌خان ومحمدامین خان ومحمداسلم خان حاضر بودند محمدرفیق خان وزیر شیرعلی خان که از طائفهٔ غلجائی ویك شخص خائن بود بشیر علیخان پیشنهاد نمود که تا برادران تو حکمرانان مطلق‌العنان باشند رسوخ تو بدون اینکه برادران خودرا هم گرفتار نمائی تکمیل نمیگردد خصوصاً کسانیکه از شما کلان ترهستند پس این خبر درعوام شائع گردیده برادران اینکه درمعسکر وجود داشتند از شنیدن این خبر ازمعسکر فرار نموده بولایتی که در زمان پدرخود بران حکومت داشتند خودرا رسانیدند اما شیر علیخان وقتیکه از گریختن شان واقف شد به تنظیم شهر هرات عجلت نموده محمدیعقوبخان پسر خودرا بران والی گذاشت وخود راه بلخ را پیش گرفته بولایاتیکه درعرض راه واقع وهمان برادرانش که از معسکر گریخته بر آن ها استیلا نموده بودند هیچ تعرض نکرده تصمیم گرفته بود که محمدافضل خان برادر کلان خودرا که در قوهٔ عسکری از تمام برادران

فوقیت دارد ودر نزد اهالی بارسوخ تر است فریب بدهد واورا گرفتار کنند .

وقتیکه بحدود بلخ رسید به محمدافضل خان مکتوب نوشت که شما برادر بزرگتر ما میباشید بر شما لازم است که در اصلاح مملکت ورفع فساد واتحاد برادران کوشش نمائید من عهد میکنم که هیچگاه از امر شما تجاوز واز نصیحت شما مخالفت واز حلقهٔ اطاعت شما خارج نشوم وقتیکه مکتوب اورا محمدافضل خان بهمین مضمون ملاحظه کرد بازی خورده بپای خود نزد شیر علیخان رفت بناءً اورا گرفتار ساخت عبدالرحمن خان پسر محمدافضل خان به بخارا فرار نمود وولایت بلخ را شیر علیخان متصرف وفیض محمدخان برادر خودرا بر ان والی گذاشته بکابل مراجعه نموده بعدازان اردوئی تشکیل داده بریاست محمدرفیق خان وزیر خودش به محاربهٔ محمداعظم خان در کرم سوق داد محمد اعظم خان در اول واقعه شکست خورده بهند فرار نمود .

قتل کاکا و برادرزاده

وقتیکه ازکار خود فراغت یافتند ابراهیم خان نام فرزند ضعیف الرای خودرا بشهر کابل حکمران ساخت وخودش بهنفس خود بغرض گرفتاری برادر حقیقی (محمدامین خان) بقندهار رفت ، محمدامین خان باعساکر قندهاری بمقام قلات بمدافعهٔ وی برآمده هردو برادر باهم درآویختند .

در این محاربه محمدعلیخان پسر امیرشیر علیخان ومحمدامین خان برادر حقیقی امیر ازطرفین کشته شدند .

دراثر اینواقعه بر شیر علیخان وسوسه‌ها مستولی شده وعموم کارهای حکومت وادارهٔ عسکری را پس پشت انداخته در قندهار گوشه نشین گشت .

چون عبدالرحمن خان ازگوشه نشیی وتغیر احوال امیرخبر گشت از بخارا بطرف بلخ مراجعت کرده بمعاونت فیض محمدخان بعدازجنگ اندك بر بلخ مستولی گشت

محمد اعظم خان از بدمعامله گی انگلیسها ناراض گشته هندوستان را دواع نموده با عبدالرحمن خان در بلخ ملحق شد .

ازین اتحاد اعتبار شان بلند گشته یك فوج جرار آراسته کرده بشهر کابل هجوم بردند وقبل از رسیدن لشکر ابراهیم خان پسر شیرعلیخان باعساکر سرداران مذکور مقابله نمودند ابراهیم خان در جنگ باجگاه شکست خورده کابل را از خوف و بزدلی گذاشته بطرف قندهار گریخته رفت .

حکومت محمدافضل خان

درینوقت محمدرفیق خان وزیر شیرعلیخان که در کابل بود بکمال بشاشت باستقبال سرداران از کابل بر آمده خود را تسلیم نمود سرداران بسلامتی و سرور در شهر داخل شدند بعدازان برای تسخیر جلال آباد یك دسته عسکری را فرستاده فتح کردند ، چون کار بشدت و وخامت انجامید شیر علیخان از خواب غفلت بیدار شده از اثر قتل برادر وپسر اندوه گین گشت .ولشکر تهیه کرده بطرف کابل حرکت کرد چون ازغزنی گذشت در مقام شیخ آباد بمدافعهٔ و ، سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان با یك فوج جرار مقابل آمدندوآتش جنگ مشتعل گشت ، درنتیجه محمداعظم خان وعبدالرحمن خان غالب آمدندو شیرعلیخان مغلوب گشته بطرف قندهار مراجعت کرد .ومحمداعظم خان وارد غزنی شد ، محمدافضل خان برادر بزرگش را که اینجا اسیر بود ازاسارت رها نموده محمداعظم خان باسائر عسکر سلامی پادشاهی باو گرفته بپادشاهی قبول نمودند .

قتل محمدرفیق خان

وقتاً که برای آن ها غلبه حاصل شده بکابل سرا جعه نمودند محمداعظم خان که ملاحظه نمودمحمدرفیق خان در انقلاب وفتنه وانداختن شقاق مابین خوانین کوشش

نمود بناءاً بکیفر خیانت سابقه خودش که در مقابل منافع بادار خود مرتکب شده بود و هم او را ترك کرده اخیراً باز از فساد دست بردار نگردید امر بکشتن و خفه کردن او نمود بعد از ان لشکر خود را محمد اعظم خان جمع کرد بطرف قندهار حرکت نمود و با امیر شیر علیخان در حدود قلات غلجائی ملاقی شده از مصادمهٔ هردو لشکر مقاتلهٔ سختی واقع شده امیر شیر علیخان در واقعه مذکور نهایت درجه شجاعت و بسالت خود را نشان داد اما چون لشکر او بمناسبت شکست های متوالی خوف و بزدلی بران هاغالب بود در مقابل اردوی محمد اعظم خان تاب نیاورده امیر شیر علیخان هم به ترك قندهار مضطر شده جانب هرات رفت و بعد از چند ماه با یك فرقه سوار بطرف بلخ رفته در انجا بسیار نفری از محاربین افغان واز بک را با خود گرفته بهمراه فیض محمد خان از راه کوهستان بر کابل حمله برده در حدود پنجشیر با عبد الرحمن خان مقابل گردید فیض محمد خان کشته شد گویا اقبال و ادبار و فاق و نفاق و اسباب سکرات موتش گردید؛ بناءاً شیر علیخان شکست خورده توپهای خود را سر کوها گذاشته خود را به چالاکی در بلخ رسانید از انجا بهرات رفت چونکه میدانست عبد الرحمن خان او را تعقیب خواهد نمود بعد از این واقعه محمد افضل خن در کابل وفات نمود و محمد افضل خان یك شخص عالم و فاضل جواد بود علم وعلما را خیلی دوست داشت و ظلم را بسیار بد میدید

حکومت محمد اعظم خان

بعد از وفاتش برادر اعیانی او امیر محمد اعظم خان جانشین او گردید عبد الرحمن پسر برادر متوفی خود را والی بلخ مقرر نمود محمد اسماعیل خان پسر محمد امین خان مقتول را تحت اثر او گماشت تا عبد الرحمن خوبتر با طفای نائرهٔ که دران حدود مابین افغان واز بک مشتعل گردید بود موفق گردد .

مضرات خودسری

محمدسرورخان پسر خود راوالی قندهار مقرر ساخت و نیزعبدالعزیز خان پسر دیگر خودرا که‌عمراواز ۱۶ متجاوزنبود بقوماندانی‌عسکری قند هار مقرر نمود ؛ این قوماندان جوان راغرور وخودنمائی بجمع آوری قشون مجبور ساخته بدون علم پدرش اردوی خودرا بطرف هرات سوق داد وقتیکه بقریهٔ گرشك رسید با محمدیعقوبخان پسر امیرشیر علیخان مصادم گردید ؛ قوماندان جوان قندهار با دوصد نفر پیاده دفعتاً بر قلب اردوی وخصم هجوم بر ده توپچی دشمن را کشته توپ آن را استیلا نمود وقتاً که لشکر محمد یعقوبخان قطع مدد را از و ملاحظه کردند فی‌الفور اورا احاطه نموده دستگیرش نمودند چون خبراسارت قوماندان قندهار به اردوی اورسید برعایهٔ عادت شرقی خودکه از فقدان رئیس خودمتشتت میگردد شکست نمودند محمدیعقوبخان بصورت فوری اردوی خود را امر حرکت داده شهر قندهار رابدون مانع درتصرف‌آورد بعدازان شیرعلیخان قوی‌دل شده ازفتح قند هار در وجودش روح عزم واراده دمیده شهر قندهاررا به‌محافظت سوارهای جمشیدی‌وفیروز کوهی گذاشته خودش بامحمدیعقوبخان پسر خودو بعداز جمع‌آوری قوه‌بطرف کابل حرکت‌نموده دروادی مقر که بفاصله شش فرسخ از غزنی واقع است بامحمداعظم خان مقابله شد دربن اثنا هر دو عسکر باستحکامات وسنگرها وخندق‌های خوداخذ موقع نمودند ؛ زمانیکه محمداعظم‌خان ازعزم‌هجوم شیرعلیخان واقف‌گردید به‌محمداسمعیل خان خائن‌خط فرستاده اورا باقوهٔ معیت او بگمان اینکه شیرعلیخان پدراورا کشته واورا خیلی اهانت‌نموده بکابل خواست مشارالیه از بلخ باقشون معیت خودش حرکت‌نموده درحدود کوهستان تازمانیکه هردو لشکر در دشت مقر باهم مقابل گردیدندتوقف‌نموده‌درهمین اثنا برشهرکابل هجوم آورده شهرکابل‌را بامید اینکه اوراشیرعلیخان مانند پدرش والی قند هار مقرر نمایدبنام شیرعلیخان فتح آن‌را اعلان نمود

وقتیکه این‌خبر به‌عساکر محمد اعظم خان رسیدنا امیدی ایشان رافرا گرفته فتور ونفرقه‌درجمعیت ایشان‌ظاهر شده‌ودروحدت‌آرای‌آنها تشتت‌واختلاف بروی‌کارآمد.

زیرا خودها را بین دوارد و محصور می دیدند و از رسیدن آذوقه پریشان بودند.

محمداعظم خان ملاحظه نمود که براین فوج بزدل و ترس خورده که حواس خودرا باخته اند اعتماد نمودن درست نیست خصوصاً در وقتیکه سواران جمشیدی بر اردوگاه یورش آوردند و تهاجمات خودرا ادامه دادند.

محمداعظم خان ازانجا پای خودرا کشیده نزد سردار عبدالرحمن خان به مزار شریف پناه برد شیرعلی خان بعد از مفارقت مطولی به کابل وارد گردیده از طرف اهالی شهر به کمال خورسندی و بشاشت پذیرائی کرده شد.

شیرعلی خان از روی همت عالی و اخلاق پسندیده و خودداری از ظلم در دل اهالی محبوبیت داشت پس محمداعظم خان و عبدالرحمن خان در تجمع افواج ازبك و افغان مساعیات خودرا بصرف رسانیده از راه هزاره جات به غزنی حمله بردند بعد از جنگ خونینی که بین ایشان بوقوع پیوست محمداعظم خان و عبدالرحمن خان هزیمت نموده بسوی مشهد فرار شدند دراین شکست عبدالرحمن خان از کاکای خود جدا شده جانب بخارا رفت و سمرقند را اقامت گاه خود ساخت. و تا حال در آنجا است

حکومت اعلیحضرت شیرعلی خان بار دوم

و محمداعظم خان در حالیکه عازم طهران بود در عرض راه بمقام نیشاپور وفات شد محمداعظم خان عدل دوست و دانای مدبر بوده لیکن ایجابات وقت اورا به جور و ستم ناچار ساخته بود.

انتخاب او پسر جوان بی تجربهٔ خودرا بامور مملکتداری سبب ناکامی و زوال حکومت او شد لیکن انتصاب او به قوماندانی عسکر قندهار از جهت بی اعتمادی بر خوانین و سرداران افغان بوده زیرا محمداعظم خان در دورهٔ زندگانی خودخوی ناستوده که از سرکردگان افغان مشاهده می نمود

این سرکردگان خیانت را رذالت نمی شمردند از اموریکه موجب ننگ و عار باشد دست نمیکشیدند اکثریهٔ ایشان که بدو فریق جنگی منقسم گردیده بودند ۲۰ بار مسلك خودرا نسبت به جنبهٔ خود تبدیل داده گاهی دریك جنبه و گاهی در جنبهٔ دیگر درآمده بودند.

محمداعظم خان عقیدهٔ وحدة الوجود داشته به صوفیان ازروی مسلك تقلیدواعتقاد مذهبی داشت خلاصه اینکه تا ۱۲۸۵ حکومت افغانستان برامیر شیر علی خان بدون رقیب جنگ وجدل باقی ماند .

امیر شیرعلی خان دعوت حکومت انگلیس را بذیرفته بمقام انباله هند رفته همان معاهده فریب آمیز دوست محمدخان را که با انگلیس ها عقدنموده بود تجدید نموده باپیمان های که دراصل محض تمویهات دانسته میشد موثق ساخت .

عودت امیر شیرعلی خان ازهند واقدامات درداخل

بعدازانکه امیر شیرعلی خان ازهندوستان بوطن خودباز گشت محمداسمعیل خان را بـابرادرانش بسوی هند جلاء وطن گردانـید سپس پسرصردانهٔ خود امیر محمد یعقوب خان را از ولایت عهد خلع نموده عوض او سردار عـبدالله خان پسرخورد سالخورا بهولایت عهد مقرر نمود تاهادرش خورسند گردد (شهوتیکه چشمهارا کوروعقل هارا تیره می سازد بداست) محمدیعقوب خان درولایت هرات بناء سرکشی گذاشته چندی بعدباعساکرپدرخود جنگیده ظفریافت پس دعوت پدر را اجابت نموده فرمانبردارانه به کابل وارد گردید امیر بجای اینکه او را دلداری نماید بهزندانش نمود باوجوداین اقدامات چون ولی عهد جدید فوت نمود آرزو های او بسر نرسید.

سال ۱۲۹۵ رجال کاری دولت انگلیس را اوضاع روسیه فرا گرفته سفـارت روسـیه رادرافغانستان خـار چشم خود می دانست چند نفر مهندس را بـا یـك هـزار سـوار نـزد امیر افغـانستـان فرسـتـاده ازپذیرفتن این سفارت انکار آورد زیرا پولیکه ازسالها به حکومت افغانستان می دادند بی موجب قطع نموده بود .

انگلیس ها ازاین خود داری ومنع حکومت افغانستان بر آشفته عساکرخود را تنظیم داده جانب افغانستان متجاوزانه سوق داده

فصل چهارم

در بیان قبائل متعدده که درافغانستان سکونت دارند و اخلاق وعادات ومذاهب
و توضیح طرز حکومت ایشان

اخلاق حماسی افغانها

عنصر غالب ملت افغان از روی تعداد قوم پښتون است که در حصص جنوب وشرق جنوبی سکونت پذیر اند

جذبهٔ هجوم واقدام ، غریزهٔ انتقام ، وشجاعت وحماست در محاربات وتهور درمخاصمات ومنازعات« که به کوچکترین سبب ها به‌وجود می‌آرند »خاصهٔ جبلی وطبعی ایشان میباشند .

هیکل های باصلابت ایشان که باچین های جبین توأم گردند قوای جسمانی وشوکت حماسی آنهارا ترجمانی مینمایند .

باوجود عمومیت این احساسات وجذبات رعب افزاءدر بین شان چهره های بشاش پیدا میشوددر بعضی معاملات کمال بردباری و شکیبائی دارندبازهم درشتی زبان پښتو وکلفتی آوازهای آنها به سختی مزاج شان گواهی میدهند .

چور وچپاو و هیجانات را دوست داشته ، از جهت همین ملکات که نمایندهٔ شجاعت ومردانگی میباشند بـه غزوات و محاربات عشق ارثی دارنـد .

ترتیبات قشونی

ازصد ها سال به این طرف چون درطبائع آنها دلاوری ومیل طبیعی بسوی محاربات جا گرفته استلهذا عموم رجال افغان همچو نظام تربیت یافته عالم طبعاً

تربیۀعسکری را فرا گرفته اند در تشکیلات عسکری این قوم منصبداران عالی رتبه وضابطان کوچك وجود دارند

در درستی صفوف وقطارهای سپاه واستحکامات حربی وتعبیه های فوجی اهتمام تام میورزند ضابطان عسکری در هنگام سوقیات جنگی از قطارهای عسکری پیش پیش به قیادت عساکر قدم میزنند زمانیکه امر هجوم داده میشود و محاربین داخل خط آتش گردیده در سنگرها ومورچه ها موقع خود را اشغال می نمایند وامر آتش داده شود ضابطان از خط آتش برآمده به ساحۀ عمومی میدان جنگ فرود میآیند وضابطان نسبت به امر نقل وحرکت از راست به چپ واز چپ به راست وسوق دادن و توقف دادن و ترتیب تهاجمات واقدامات قطعات عسکری مصروف میگردند علاوه براجراءات فوق در میدان جنگ نسبت به تکفین وتجهیز وتدفین کشته گان محاربه صدور اوامر ونواهی از وظائف منصبداران بشمار می آید تا از توهین دشمن محفوظ بمانند ونعش شان بدست دشمن نیفتد .

مجازات فرار از جنگ

فرار از جنگ را افغانها بحدی بدمی بینند که فراری راسزای قتل میدهند ودرحال گریز اگر کسی از دست دشمن کشته شد نعش او را گور کردن هرگز روا نمیدانند ، واگر گریزی از دشمن سر به سلامت برد اورا اعدام مینمایند در وقت محاربۀ افغان در اصفهان یك نفر سپاهی را ضابطی دید که از خط آتش رجعت قهقری مینمود ضابط باعدامش اقدام نمود ، سپاهی دست راست خود را از آستین بیرون کرده نشان داد که دستم در محاربه قطع شده نمیتوانم اسلحه را استعمال نمایم ضابط افغان از اعدام او صرف نظر نمود امار جعتش را نه پسندید وگفت ای نامرد ! پس بگرد وجنگ بنما ! اگر دست راستت بریده شد دست چپ داری ! اگر

آنهم بریده شدپس دندانهاداری گوشت دشمن را بدندان بکن و تانفس پسین بادشمن مصروف کار زار باش .

اطاعت و فرمانبرداری

سربازان عسکر افغانی در انقیاد و فرمان بر داری به آمر ما فوق بحدی راستکار اند که مانند ایشان « درهیچ یك عسکری ازعساکرسلاطین متمدنه » اطاعت و فرمان برداری دیده نشده به حالیکه دردشت هاو بیابان ها کوهاوجنگل هافوج افغان پراگنده گردیده یکه‌یکه میشو ند چو ن دعوت منصبدار رامی شنوند به کمال شتاب دویده دویده بدورضابطان وقوماندان خویش فراهم میگردند .

همچنان در حالت مخمصه اگرخوراك پیدا شود ولی‌امر قوماندان به احضار اوشان صادرگردد فی الحال خوراك را گذاشته به تعمیل امرحاضر میگردند.

حسن اطاعت عسکر افغان بحدی است که دروقت تسخیر کدام شهر پرثروت اگرامرخود داری ازچورو تاراج ازطرف قائد فوج برسد فوری‌ازیغما وچپاول خود داری می‌نمایند دراین‌حال اگرزنها باتاج های مرصع وجیغه‌های دانه نشان وایراق‌های‌طلائی‌وجواهرات‌بیش‌بهاازپیشروی شان‌گشت‌وگذارنمایندا صلا به‌آن التفات نمی‌نمایند وذرهٔ زحمت به راحت احدی ازمفتو حین نمی رسانند .

میگویند دروقت جلوس شاه اشرف دراصفهان بین دوطائفه افغان نزاع تولید گردید وخصومت شان به‌مقاتله انجامید دکانداران شهر دکانهارا بسته کرده از خوف مرگ هرج ومرج بخانه‌هامراجعت‌نمودند ازحضور شاه اشرف‌اعلان صادر گردید که دکانهارا بکشایند در اثناء هرج ومرج مقاتله اگر مال کسی تلف شد تاوان آنرا شاه می پردازد بحار بهٔ مذکورچند روزمتوالی درشهرجریان داشت لیکن به احدی از اهالی اصفهان کوچکترین زیان جانی ومالی نه رسید .

فنون حربی

عموم افراد افغان ، در تیراندازی ، شمشیر بازی ، نشان زنی ونیزه زنی کمال مهارت دارند و بسواری میل ونشاط مفرط دارند . بعد از عمومیت آلات ناریهٔ دراستعمال توپ وتفنگ وغیره آلات ناریه لیاقت خوبی حاصل کرده اند ازعصر امیردوست محمد خان ترتیبات وتربیه عسکری درافغانستان باصول تازه عصری آغاز میشود ازنقطهٔ نظر عملی نه علمی تمام افغانها باستعمال آلات جدیده مهارت خوبی دارند تعداد نظام تربیت یافته فوج عصری امیردوست محمدخان به شصت هزار بالغ بود .

رفاهیت و تمدن

باوجودکه تمام طبقات ملت افغان بسوی تمدن مائل اند و به رفاهیت تمدن مرفه اند مثل پښتونهای ولایات قندهار ، غزنین ، جلال آباد اما بعضی صحرا نشینان درملت افغان پیدامیشوند که راه آسائش وحیات ترف راتاحال نه پیموده زندگانی ساده و بسیط دارند درشتی در لباس و سادگی در خوراك عادت گرفته به کمترین لذائذ حیات قانع می باشند حتی اینکه چون گوسفند را میکشند ، پشم گوسفند را توسط آب گرم کنده و به آتش گرفته پوست ازمو ها صاف کرده به نظافت وصفائی شسته پوست سفید آنرا با گوشت پارچه پارچه کرده خشك ساخته ذخیره می‌سازند (۱) نان را بالای زمین سرد سترخوان می چینند وبدون قاشق و پنجه و میزها به زمین متفقانه بدست می خورند به نظافت توجه نمی کنند به صفائی ونظافت خانه ها واطاق هاو شهر ها اعتنا نمی نمایند ازاین جهت اکثرشهر ها از فضله ها خالی نمی باشند ودر قشله های عسکری لاش های حیوانات دیده میشوند وبه دور کردن آن زحمت نمی کشند

(۱) واین گوشت خشك رالاندی میگویند (۲) از زمان اعلیحضرت شیرعلی خان مسئله نظافت درعسکر وبعداز محاربه دوم افغان وانگلیس صفائی شهرها ازوظائف کوتوالی وبعد ازان ازوظائف بلدی تحت اهتمام است .

وصحراء نشینان پوشاك درشت می‌پوشند درکوهستانی‌ها رجالی پیدامیشوند (١) که‌بعد ازخوراك دست هارا به‌ریش‌خود ودسترخوان می‌مالند وبه آب نمی شویند واشخاصی در این کوهستانی ها دیده میشوند که اگر لباس نو بپوشند به آن اهمیت نمیدهند بعضی ها بحدی غلو می نمایند که آستین را قصداً به روغن چرب نگاه میدارند تادانسته شود که در خانه آنها روغن بحدی زیاد صرف میشود که به لباس او هم سرایت می نماید ویا اینکه به‌لباس اعتناء ندارند و کوچی‌ها ودیهاتی ها لباس را در مدتها آلش نمی کنند

سادگی ومساوات

خوانین ملکی ، ومنصبداران نظامی افغان درمجالس‌خویش برکرسی ها ومیزها نمی نشینند مجلس خودرا به قالین های ایرانی فرش می نمایند و نمد های وطنی‌را نیز برای فرش استعمال می‌نمایند وهمچو امراء وروسا اقوام دیگر تظاهر جاه و جلال را در محضر غربا نمی پسندند با ملازمین خود و غرباء یکجا نان می‌خورند وازشمولیت او شان استنکاف ندارند .

لباس صحراء نشینان

بادیه نشین‌ها لباس را به وضعیت عجیبی برش می پوشند کوخئی نام لباسی که از

---

(١) مثلیکه‌در شرق اروپا وعموم بلاددنیابهمان حال بداوت اشخاصی میباشند است این چنین کوه نشینان درافغانستان نیز پیدا میشوند دربی‌پروائی از تفاخر لباس استغناء خودرا نشان میدهند ازاین نقطهٔ نظر که این اشیاء به‌نزد مرداها اهمیت ندارند کارمردان شجاعت وکارزار است آرائش‌وزیبای ازخصائص زنهامیباشد ودر عدم ازالهٔ چربی تظااهرات ثروت‌وعدم‌اعتناء ومظاهرهٔ مروت درصرفیات منزل‌مدنظر داشته می باشند .

خلاصه اینکه کوهستانی تظاهرات حربی ومالی راد وست دارند واستغناء از غیر واتکاء به‌نفس‌رامی‌پسندند سادگی لباس وخوراك راخوش دارند درافغانها ضرب‌المثل است که (جنگ به‌وسله کیبزی او ننگ په‌غله کیبزی) جنگ وننگ از مفاخرافغان است برای این امر سادگی خوراك‌و لباس و مظاهر ثروت وبی مبالاتی به امور تعیش لازم است موافق عقول واستدلال عندی‌کوهستانی خودبه آن رفتار دارند (مترجم)

نمد می سازند که آستین های دراز آن مثل خرطوم های فیل به زمین سرازیر می باشد و صدره نام یك لباس دیگر از این نوع است که قد آن تارانها و آستین های آن کوتاه می باشند. شهری ها کرتی ها وبالاپوش ها را از برك می سازند که دارای آستین های تنگ می باشند و چپن ها را ازپارچه های رنگدار چیت می دوزند.

وپوستین های زمستانی ازپوست بره های وطنی می سازند واین پوست ها راطوری بخوبی آش میدهند که درنرمی مانند ابریشم معلوم، میشود بازاین پوست ها رارنگ زرد روشن داده حواشی آنرا ابریشم کاری می نمایند بعده مثل چپن های دراز دامنه دار برش می نمایند پوستینچه های غریب کاران تابه آرنج دست آستین دار می باشند وقد آن ها تابه زانو میرسند.

پوستین های طبقات اوسط و ارباب صنعت دارای قد دراز واستین های کشال وتنگ می باشد وپوستین گفته میشود

امراءوخوانین ازابرهٔ کشمیری و کرك چپن ها می سازندوپوستین های سمورو سنجاب رامی پوشند واکثر افغانها لنگی های نیلی را بسر می بندندوسردار ها وا کابر شالهای رنگارنگ کشمیری را سر می کنند واهالی گرمسیر چپلی پامی نمایند وصدرئی ها وقمیص های که تانیمهٔ ساق میرسندبا آستین های فراخ می پوشند واکثر ایشان کمر بند های بردارراً به کمر می بندند که اززیر سینه الی رانها می پوشاند این کمر بند ها از پارچه می باشند (۱)

لباس زنهای صحراء نشین

زنهای افغان لباس های دراز می پوشندوسینه بندهارابحدی قریب پستانها می بندند که پستانهانمودار می گردند ودر گوش ها گوشوار های نقره وبلور وآهن

(۱) که در افغانی ملا وستنی و در فارسی لنگی کمر می گویند

ومس بصورت حلقه های کلفت می اندازند

اغلب زنهای کوهستانی موی اسپ و بره را به یك اندازه معین بریده زیر موی اصلی خویش می بافند و بر پیشانی همچو گل ها قطار کرده پیوند می نمایند واین را آرایش و زیبائی می دانند در لغت افغانی این را پرکی ودر فارسی پیچه پرك میگویند

زنهای قبائل غلجائی موهای پیشانی را به شکل مدور وقرص نما می بافند و اطراف آن را فروهشته بر پیشانی کشال میگذارند واین موها به درازی ازحدود ابروها گذشته تا به بینی میرسد وعرض آن باستقامت پیشانی تاشقیقه ها می باشد این احاطه موی همچو برقع سیاه مدور چهره رااحاطه می نماید

حفظ شرف ابناء بشر در افغان

افغانها بیع بندی های راجائز نمیدانند اگرچه غیرمسلم باشند غربیان ومسافران راقدردانی مینمایند ودزدی را غالباً بدمیدانند اگرچه به چور وتاراج فخر مینمایند . ازین مسئله پروا ندارند که مابین چور ودزدی فرقی نیست الاانیکه تفاوت ضعف و قوت است چون اخلاق بدویت درایشان متمکن اند ازان رومنکرانی که نتائج ترفه میباشند درانها کمتر دیده می شوند وازجهت استیلای فقر اغلب شان از طمع خالی نمیباشند .

حجاب

نسوان افغانها درشهرهاروهای خود راپوشانده ستر مینمایند ودرقراء وصحرا روی برهنه می گردند و بامردان آمیزش دارند و در مصافحه همهٔ ایشان دست های مردان همدگر را میگیرند ودر محافل خوشی بصورت دائره رقص مینمایند وگاهی مردان انفراداً درمیله ها واعیاد به صورت دائره رقص مینمایند . و این رقص را درعرف خود آتن میگویند .

کسب و معیشت افغان های ده نشین

اغلب صحرانشینان و کوهستانی های افغان به مالداری گذاره می نمایند برخی از ایشان زراعت پیشه می باشند و تجارت کمتر می کنند مگر تجار لوهانی (نوحانی) و به اصول عجیب تجارت دارند این ها مال التجارهٔ خود را سر شترها بار کرده تا حدود چین و سایبریا، واناضول، می رسانند و در اقطار هند گشت و گذار می نمایند

این قبیله از دیگر افاغنه در پوشاک امتیاز کلی دارند مثل ارناؤدها و آذربائجانی ها قباهای طرز معینی می پوشند دستارهای چهار گوشه که دارای گوشه های متقابل می باشند بسر می نمایند قباها در حد و دسینه تنگ و در کمر چیندار و در دامن فراخ و کشاده میباشند عموم افغانهای غیر نوحانی تجارت کمتر می نمایند مگر اهالی قندهار که نسبت به برادران دیگر خویش اضافه تر میل تجارت دارند خصوصاً طلبهٔ علوم در قندهار از تجارت حظ وافر دارند

اهالی قریه جات و شهرنشین به زراعت و فلاحت و سبزی کاری مشغول می باشند به صنائع کمتر تمایل دارند کارهای صنعتی از قبیل آهنگری و نجاری و بافندگی وامثالهم در ایشان خیلی کم است.

مذهب

سائر افغانها سنی حنفی المذهب اند، مرد و زن دهاتی و صحرانشین پابند روزه و نماز اند الا قبیلهٔ توری که در تشیع بحدی توغل دارند که با همسایه های سنی خویش مصروف پیکار می باشند از نماز و روزه غافل مگر به ماتم امام حسین (رض) در ده اول محرم اهتمام میورزند پشت و شانه برهنه به زنجیرها می زنند در برخی از قبیله کاکر (که در حواشی ایران اند) باجودیکه مسلمان اند آثار اصول مزدکی دیده میشود

مزدك

در زمان قباد شاه ایران مزدك نامی دعوی نبوت کرد شاه ایران وچهل

هزار ایرانی متابعت او نمودند مزدك از روی شرع خویش زن و مال را از ملکیت شخصی خارج ساخته حقوق مشترکه جامعهٔ قرارداد و علت این را چنان ظاهر میکرد که زن و مال موجبات شقاق و نفاق اند اگر ملکیت آن از افراد سلب شد جنگ و نزاع از بین مرتفع خواهند گردید امن و آسایش عمومی روی کار خواهند آمد

چون قباد وفات کرد تخت کیان را نوشیروان متصرف گردید بزرجمهر وزیر به شاه مشوره داد که حکومت بدون مال و نسب قوام نمی پذیرد و این شارع جدید می خواهد که هر دو را محو سازد تا اساس حکومت از روی زمین برداشته شود .

نوشیروان برای استیصال او تدبیری اندیشیده مزدك را نزد خود خواسته گفت که می خواهم پابند شرع شما باشم زیرا خوشم آمده که اصول شرع شمار اشایع کنم ولی خوف اهالی دامنگیرم گردیده است اگر جمعیت خود را دریك مجلس بمن معرفی نمودید باعث دل بسته گی و موجب قوت الظهر من خواهد گردید مزدك سائر اتباع خود را دریك محفل بحضور پادشاه حاضر آورد شاه باعدام شان حکم صادر نمود سه نفر از اتباع او فرار شده و باقی همه گی ته تیغ واقع در آن سه نفر یکنفر زن مزدك هم بود نظام الملك در تاریخ خود نگاشته که اباحین ایران از اتباع مزدك اند و اصول مزدکی را از آن سه نفر آموخته اند که از دم شمشیر نوشیروان نجات یافته بودند -

خوارج

در اهالی خوست و کرم بعض عادات خوارج دیده می شوند و ایشان مجسمه ها را تیار کرده در غرهٔ محرم زیر زمین دفن می نمایند و روز عاشورا از زمین کشیده با هلهله و شادمانی گردن مجسمه را میشکنانند این فرقه از ختنه نفرت می نمایند (۱)

---

(۱) یکی از علل شورشی که در اواسط حکومت سراجی در جنوبی بوقوع پیوسته و بدست بابرکت اعلیحضرت شهید رفع گردیده شد مسئلهٔ ختنه بوده است این علاوه بر عوامل سوء اراده ایست که در کتاب نادر افغان مشرح ذکر گردیده بواسطهٔ توهم داخل شدن زهر در جراحت ختنه و سایهٔ ناپاك از ختنه خود داری میکردند و حاکم میخواست که آن را درین ایشان اجرا نماید لذا مردم شور یدند .

واگرچه اثاری ازاین عادات درزمان حاضر وجود ندارد لیکن گمان میرود که درزمان خلافت بنی عباس که خوارج باین نواحی پناه آورده بودنداز اولادشان تا عصر مؤلف وجود داشتند .

روا داری واحساسات ملی

افغانها باشدت تعصب دینی مذهبی و جنسی در حقوق کسی معارض نمی شوند اگر شیعی یاغیر مسلم مراسم دینی ومذهبی خویش را در ملك ایشان اجراء نمایند پروا نمیکنند ـ ازنیل مراتب عالیه درحکومت خویش با کسی مزاحم نمی شوند ازاین رو در حکومت افغانی شیعی ها بمناصب عالیه مقرر میگردند هرافغان گمان میکند که اشرف ترین اقوام قوم افغان است اگرچه فقیر باشد واسلام خالص را بدون عرب وافغان دردیگران یقین ندارند

هر قبیله که ارادهٔ اجرای یك امرمهم رامی‌نماید ازاکابر و خوانین وامراء وسرکرده گان جرگهٔ (مجلس موقتی مشوره) تشکیل میدهند و در جرگه از او شان رأی می گیرند .

چون یکی ازافراد قبایل رافرد قبیلهٔ دیگری بکشدهر فرد ازقبیلهٔ مقتول قتل یکنفر از قبیلهٔ قاتل را برخود لازم میدانند و بقصاص گرفتن حکومت قناعت نمی‌نمایند وازقصاص گیری بشخص خودنمیگذرند اگرچه سالها بگذرد (۱) الااینکه بایشان پناه به برند هم چنان دوخاندان مقاتل باهم انتقام میگیرند

در افغانها مثال مشهوراست پښتون سل کاله پس بلار او گاته خلتو او ویل چه بیړه ئی اوکړه یعنی حس انتقام درافغان ها بحدی زیاد است که انتقام بعدازصد سال برایش بسیار معجل معلوم می شود .

افغانها پناه گرینان را حمایت نموده به‌خون ها و مال‌های خودازاو معاونت و توجه‌مینمایند. اهالی قراءودهاتیها باشمشیرهاواسلحه‌های خوردخورد دیگر که عرفاً سیلاوه (چاره) وخنجر ها وتفنگ ها و تفنگچه ها شهرت‌دارند میگردند وغالباً تفنگ های اهالی کوهستان پلته ئی میباشند محاربات دربین قبائل و عائلات شان قطع نمی‌شود چنانچه بسیار واقع شده که پدر پسر و برادر را قتل کرده‌اند. دربین دو قبیلهٔ دشمن صلاحیت بجز خویشی (رشته نکاح) صورت ندارد اکثر ساکینن کوهاودشت ها به پادشاه بدون قوهٔ جبریه اطاعت ندارند بلکه همیشه منتظر فرصت بوده میخواهند کدام وقت شلاق‌شاهی‌ازگردن شان‌رفع شود (جذبه حریت در افغانها بحدیست که مالیات را خلاف حریت میدانند با اینکه حکومت عصر های سابق بطوراستبداد گذاره می نمودند).

غذی غرباء افغان

بعضی ازقبائل بجواری برخی به‌ارزن چندی بجوعدهٔ بگندم قوت خود را بدست‌می‌آرند غالباً نان خورش‌شان‌پنیر و گوشت است‌در فصل‌زمستان آن‌هارا پخته میکنند نان خود را اکثر بتاوه می‌پزند درسفرها سنگ را بآتش حرارت داده بعدازان‌آن‌را درخمیر گرفته‌بآتش انداخته‌می‌پزند واین‌قسم نان‌را کاك‌میگویند برخی‌قبائل‌مانند قبیلهٔ یوسف‌زائی واچکزائی پیاز راعزیز می‌پندارند وقتیکه شخص را مروی‌رادیدندنزداورفته‌رجاء میکنندکه‌مریض‌داریم اگرکدام‌دانه‌پیاز مرحمت فرمائیدشاید مریض مابآن شفایاب گردد؛ قبیلهٔ اچکزئی دربسی اوقات‌قافله‌ها را تاراج وغارت مینمایند اگربعدازسعی وکوشش موفق‌بغارت‌قافله شده‌نتوانند به‌یك دو کلچه‌پیاز مصالحه مینمایند محمداعظم‌خان وقتی که‌بلادهندی رانرك کرده در قبیلهٔ یوسف زائی بخانه یکی از خان ها پایان شد خان چالاك بر خواسته

درحالی که برروی اوآثار خوشی ظاهر بود اتفاقاً پیاز را آورده بخدمت محمداعظم خان تقدیم نمود (زیرا در دشتهای خشك زندگی دارند) .

میله ها

اکثر قبائل و باشندگان دره ها وقریه ها بهمیله ها وبازی ها مائل اندرروز های بیکاری دائره نماا تن میکنند شمشیر بازی اسپ دوانی می‌نمایند ساکنان کوهستانات سرد سیرهمچو خوست (یعنی جنوبی) وکرم سفید چهره وساکنین بلاد گرمسیر همچو قندهار وجلال آباد گندم رنگ اند .

مراسم ماتم

نسوان ختک درماتم رویهای خودرا زعفرانی مینمایند بقفاق هامی‌زنند وبناخن هامی کنند .

عادت افغانهاست که تا ۳ روز پس ماندگان مرده ها ومهمانان شان را نان میدهند این کفاله را همسایگان وقریه جات قریبه ادامیکنند ودربعض قبایل ورثه میست باین امرازمال خود قیام می‌ورزند .

اعتقادات

افغانها قبور اولیاءرامتبرك میدانند وبزیارت ایشان می‌روند درمزارات قربانی هاو کشتار میکنند بعض قبائل بحدی غلو می نمایند .

که روزی یکی از قبیلهٔ افریدی که بهراهزنی وچور وتاراج مشهوراند نزدشخصی بارادهٔ چور کردن نزد اوخودرارسانید مسافر عذروالحاح اغاز کردوخدا ورسول را شفیع می آورد لیکن ازتجاوز افریدی ایمن نمی‌شد بالاخره خاك ملا یار محمد (شیخ مشهور) راشفیع آورده نجات خواست افریدی گفت جل جلاله مرا به کفر رسانیدی راه اورا گذاشته رفت . ازعوائد جاریه دینی آنها یکی این است که چون

مر دی می‌میرد ازمال او قبل از تقسیم پیسه و پولی گرفته آنرا بفقراء ومساکین علماء به‌نام‌اسقاط صلواة میدهند .

علم علماء

اهالی شهرها و دهات به سوی تحصیل علم میلان خوبی دارند ، علوم ادبی از قبیل صرف ونحو، معانی، بیان ، بدیع ، واز علوم شرعیه اصول ، تفسیر ، حدیث ، وازعلوم عقلیه منطق ، فلسفه ، حساب هیئت هندسه میاموزند وبعضی طلبه طب را نیز بران می‌افزایند برخی‌ازاهالی دهات به تحصیل فقه محض بدون تحصیل عربیت اکتفاء می‌نمایند وعوام ایشان تازمان اکمال تحصیل کفالت ارزاق طلبه را بذمهٔ خود می‌گیرند هرخانه حصه‌ازماحضرخودرا ازطرف صبح وشام برای‌ایشان جدای می‌کنند طلبهٔ خوردسال به خانه ها میگردند وحصه معینهٔ طلبه را فراهم‌می نمایند دربعض حصص مملکت اگرحصه طلبه ازبی‌پروائی موکل در خانه ها بماند صرف نمودن آن راجائز نمیدانند .

نفوذ علماء

دربلاد افغانی شئونات علماء بس‌بزرگ است سلطهٔ تامهٔ روحانی ونفوذ کاملی دراهالی دارند ، تابحدیکه اکابرقوم وبزرگان مملکت وامراء ازایشان می می‌ترسند زیرادل‌های‌عوام بدست‌ایشان است‌چون اراده کنند اقوام‌را به‌مخالفت هرامیریکه بخواهند برانگیزانیده می‌توانند اکثریه ایشان ازملاقات امراء خود داری می‌نمایند باوجودیکه هدایای‌مردم را می پذیرند ازتحف امراء خود داری می‌نمایند وازدیداررجال‌حکومت استکبارا پرهیز می‌کنند واگرحاکم یك منطقه بدیدن ایشان بیاید از طرف ایشان بدیدن حاکم فروتنی به عمل نمی آید به سبب این سلطه چنان مضراتی ازایشان سرمی‌زندکه به عقل وشرع برابر نمی‌آید زیرا ایشان وقتیکه خلاف خواهشات خودرا از مردم ببینند به فسق

و کفر شان فتوی میدهند بلکه برخی از ایشان دیگران را در ذات البین خود به غرض انحصار ریاست در دست خود نسبت کفر میدهند؛ خصوصاً درین زمان اخیره که مذهب وهابیه در هندوستان نشر شد، پس هر که سلطهٔ خودرا انفاذ میدهد و میخواهد که میدان را از اثرات مقابل خود خالی کند، بجانب مقابل خویش برای منفور ساختن او حکم وهابیت مینمایند؛ حتی که حکام را باجرای مجازات بزرگ تکلیف میکنند، تا فتوای ایشان بر محکوم جریان یابد: در قندهار یکی از علماء به کفر شیعه حکم کرد دل های اهالی را بمقابل ایشان برافروختانده جنگ را بین شان بروی کار آورد خون ریزی های بسیاری دوام کشید، وهم چنان در کابل یکی از علما بکفر شیعه فتوا داده بود وبدا نسبب ماه ها بین سنی و شیعه جنگ امتداد یافت.

نفوذ مشایخ

بعضی از طبقهٔ علماء به جادهٔ مشیخت روان بوده وبرو ساده طریقت و ارشاد تیکه می نمایند بمصلای رهنمائی می نشینند این جماعت خانقاها ومنازل را برای اقامت زائرین و عابرین تهیه نموده وقت بوقت بایشان خوراك میدهند منزلت و نفوذ و مقدار مصارف ایشان باندازهٔ هدایا و نذوریست که عقیدت مندان به آنها تقدیم میکنند وازایشان رجالی وجود دارند که بواسطهٔ حسن سلوك وصلاح ظاهری در دلهای عوام اثری قوی و نفوذ تامی را تولید می نمایند. وصاحب نام بلند و نفوذ کامل میگردند واز هر طرف هزار ها نفر بقصد زیارت او شان وارد میشوند پس عالم یا شیخ موصوف تازمان اقامت زایرین طعام ومایحتاج شانرا تهیه میدارد طوریکه در تمام اوقات مهمان خانه او از نان وآب والبسه صدها نفر مهمان خالی نمیباشد.

حکومت مشائخ علماء

بعضی از علما بریك حصهٔ از بلاد افغانیه اختیار تامه داشته واز صو به جات

متعلقه خودشان متمتع گردیده متصرفات خودرا محافظت وازمها جمهٔ همسایگان خویش آنرا حمایت میکنند بلکه گاهی هم بالای همسایگان خود بدلیلی از دلایل دینی هجوم میبرند .

خدمات عسکری آخوند صاحب صوات وساده گی او درحیات

چنانچه از جملهٔ همین قسم علما (شیخ) عبدالغفور مشهور (باخند صاحب صوات) متسلط بر (صوات وبنیر) بوده ودر نزد عموم افغانها بل در هندو بخارا هم معتقد وصاحب نفوذ است .

فقیه مشارالیه وزاهد ریاضت کش ودر معیشت زنده گانی خود ساده ودرشت پوش ، بجواری وگال وارزن کوهی وشیرزی که درکوه ها بذریعه گیاه خودرو پرورده میشود قوت مینماید و بحضور او علی الدوام به تعداد زیاده از هزارها نفر ازمریدها و بسیار کسانیکه بغرض وهجوم وچپاول بر انگلیس ها جمعیت وترتیبات گرفته می روند و آخند صاحب موصوف توسط ایشان اعلانات و خطوط را در بلاد انتشار میدهد تا بسبب آن اهالی را برای جهاد دعوت نماید پس هزار ها نفر نزد او جمع میشوند ومعظم الیه را درین مسلک اتباع سید احمد وهابی که ازخوف مسلمانان سنی از هند هجرت نموده به (صوات) وبنیر توطن گرفته اند تائید ومساعده مینماید .

آخند صاحب صوات ومنع مسکرات

این شیخ یعنی آخند صاحب (صوات) که بحضور شاز زایرین ومسافرین وارد میگردند هرکدام را نظر باحوالیکه ورتبه وثروت وراحت فقریکه وخدا یتعالی نصیب شان گردانیده باشد عزت نموده و بانها تقرب می جویند چنانچه نزد معتبرین مطابق شان وحیثیت آنها و بفقرا دوغ و نان خشک و پیاز تقدیم مینماید .

وقتاً که دانست که دراطراف واکناف بلاد افغانیه اوازهٔ اعتبار کدام شیخ بلند میگردید یا بغرض اشغال منصب ارشاد مستعد بوده وآماده گی دارد دفعةً بوهابیت او حکم مینماید تا در قلوب اهالی نسبت تولید نفرت به او نموده به هیئت وصورت نهایت فجیع تشهیر کرده شود .

تمام علما شرب دخانیات را باتمام اقسام آن مانند علمای بخارا حرام میدانند لاکن به منع عامه ازان تعرض نمی کنند الا (آخند صاحب صوات) که مشارالیه از پیش خود شیخانرا باطراف واکناف بلاد افغانیه(۱) امسال مینماید تامردمان را ازاستعمال دخان منع وچلم ها وقلیاهای شان را بدست آرند و بشکنند .

علماء افغان باوجودیکه مذبوحهٔ یهود ونصارا میخورند ذبیحه مردمان شیعه را حرام میدانند گمان میکنند مردمان شیعه مرتدشده‌اند وذبیحه مرتد حلال نیست اما خوردن ذبیحهٔ اهل کتاب شرعاً جواز دارد . (۲)

تمام شان برشانه های خود جای نماز های نازك ودرشت را برطبق مواسم وفصول از برای ادای نماز می بردارند بلکه این عادت عمومی تمام افغانها است ازطرف تمام آنها در راه دین تعصب خودرا ظاهر نموده وبراحکام شریعت واعتقادات غیرت می نمایند مگر تسامح واغماض درین امور اگر در بین شان موجود شود راجع به مرشد خواهد بود و بس .

طلاب لنگرها چون احترام عوام را نسبت بخود بسیار ترمی بینند لهذا بواسطه غرور این قوه براهالی جور می نمایند ، جنبه ، جنبه باقربونه ها وتفنگچه ها مسلح میگردند ازاهالی چون کمی اهانت به بینند بسر قریهٔ های شان یورش می آرند و تازمانیکه ناغه توهین طلبه رانگیرند از تجاوزات بازنمی آیند چنین طلبهٔ این سمت پابند نماز

(۱) آخند صاحب صوات برای حفظ بیضهٔ اسلام در افغانستان خدمات بزرگی نموده ازکوئته الی کشمیر درهرقوم بزرگ یك نفرمأذون مقررنموده بود که مدافعه انگلیس ها را می نمودند واصلاح عوام میکردند (۲) این مسئله رانمیدانم سید کجا دیده است آثار آن در وطن وجود ندارد ؟

وروزه نمی باشند (این طبقه راطبقهٔ چت میگویند وطبقهٔ سبیقی‌ماوراءایشان است که پابند تحصیل وعمل‌اند) در بعض‌مواسم سال بنام صحبت مجالسی تشکیل میدهند وهزارها نفر طلبه را بـه این صحبت ها دعوت میدهند و اهالی را به تهیهٔ خوراك باتکلف برای‌ایشان مکلف‌می‌سازند ـ یك امرد خوش‌اندام رالنگی به سر می‌بندندوچوری بدست‌او میکنند وخطاب پادشاهی‌را به اوداده سرچوکی صدارت می‌نشانند وتازمانیکه مجلس دوام دارد حکمرانی او جاری می‌باشد هرکرا بخواهد جرم نماید می‌تواند و هرکه رابخواهد بزند زده می تواند هرگاه خواستند که مجلس‌را اختتام دهند وزیراو حاضرمیشود و بحضورپادشاه عرض‌می‌نماید : « شاها برای‌عسکر تنخواه نه رسیده بناءً شورش و بلوا دارند » آن امرد خوش قیافه نقاب رااز روی خود برداشته نصوار رادرکف دست انداخته بطرف مجلس دست دراز می‌نماید اهل مجلس نزدیك میشوند وهر فرد ازاین نصوار چیزی برداشته صرف می‌نماید واین کنایه از اختتام مجلس است .

تاجك

از جملهٔ قبائلیکه در بلادافغانی سکونت دارندیکی قبیله تاجك‌است که‌در شهرهراة وتوابع‌آن ودرشهر کابل ونواحی آن ودر شهر غزنی واطراف آن ودر دهات بلخ وبین‌کابل وبلخ ودرلغمان ومرکزان سکونت دارند . این قبیله بسوی صنعت وحرفت میلان داشته‌درکاروکسب کمال جدت‌دارندددر حیاکت ونجارت آهنگری ومعماری‌وغیره صنایع مصروف بوده درفن زراعت ودرخت شالی وتاك داری‌اهتمام تمام میورزند وتجارت دوستانـد از جملهٔ ایشان‌اهالی کوهستان کابل‌اند طبعاً بسوی شروفساد جنگ وخون ریزی مائل‌اند ازاین جهت جنگ و فساد ونزاع ومخاصمات همواره دردهات شان جریان دارد یك ده با دیگر اختلاف داشته‌می‌باشند غالب رجال آنجارا مسلح دربرجها نشسته‌خواهید دیدکه

از خوف دشمن پاسبانی می نمایند و ایشان قسمی از خنجر های دراز را حمائل می نمایند این قبائل در هدف زدن کمال مهارت دارند کمتر کسی وجود داشته باشد که تیرا به هدف نرسد قبیله تاجك درامور منزلی و تنظیم لباس و آرائش و نظافت از افغانها دانا تر اند در ذهن و ذکاوت افهم و درایت نیز از ایشان مختار اند ولی نسبت با فغانها علم کمتر دارند و در ایشان عالم چندان وجود ندارد عموم قوم تاجك سنی حنفی مذهب اند طوری که در بین ایشان امرا وجود ندارد تعصب مذهبی مشاهده میشود کثر شان وسفید چهره اند همچو افغانها دستار های طرز مخصوصی را به سر می بندند .

هزاره

این قبایل بطرف شمال غزنی در کوهستا نیکه تا شمال هراة امتداد دارند، سکونت پذیر واز سیمای شان استنباط میشود که از جنس منگول اند چشمان ایشان تنگ وسر بالا کجی دارد و بدون چند تار موی که به زنخ شان می روید ریش ندارند خلاصه اینکه درسا ختمان جمجمه و چهره شان شباهت بـه چینی ها و تاتاری های اصلی دارند بعضی مورخین میگویند که این قبائل از بقایای عساکر چنگیز خان می باشند بلکه تاسه صدسال بزبان مغولی گفتگو میکردند لیکن کسانیکه زبان شان را دور از امتزاج لغات مغولی بفارسی شنیده باشند باآنکه درجوار ترکمانها واز بك ها توطن دارند یقین میکنند که قبل از چنگیز خان بمدتها دراین جا سکونت پذیر بودند .

قبائل هزاره حیات درشت خویش را بابدا وت ممزوج بوحشت میگذرانند بااین همه صنعت برك بافی ایشان بحدی مترقی است که مثل آن در اروپا هم رخت کمتر دستیاب می گردد

سایر قبایل هزاره قباهای چاکدار میپوشند و بدورآن کمر بندی می پیچانند

آستین های بالاپوشهای شان که از برك میسازند تابه‌آرنج می باشد وگاهی تا به‌بند دست لیزمی رسد چین های ابریشمی ونخی در بر میکنند درز مستان کلاه های گوش پوشك بسرمیکشند زنهای شان دائماً دستار می بندند وچین ها همچو رجال به بر میکشند .

قبائل جمشیدی چون‌مجاورین ترکمانی وایماق‌خوش لباس‌اند جبه‌های دراز تاشتالنگ باآستین های کوتاه وتنگ می پوشند .

کلاه‌های پوستی که‌پاپاق‌میگویند بسرمیکنند‌درسوارکاری مشهوراند‌چورو‌تاراج رادوست‌دارند هزاره مانند برادران دیگر نسبی‌خود‌به‌شجاعت واقدام وتیراندازی شهرت دارند

مذهب هزاره

ماورای طائفهٔ شیخ علی جمشیدی تمام‌هزاره هاشیعی مذهب اند بدون محبت حضرت علی (رض) و بعض خلفاء دیگرو بپاداشتن‌مجالس‌ماتم‌درعاشوره وزدن پشت وسینه به‌زنجیر های‌آهنی ازمسلک شیعیت دیگرچیزی یادندارند .

باوجودیکه تقیه ازواجبات مذهب اهل تشیع است لیکن‌ازایشان اگرپرسیده شودبی‌پروا مذهب‌خودراظاهر می‌سازند وغالبها میگویند که « بندهٔ علی‌می باشیم » وبه عقیده خوداهتمام‌زیاد دارند .

میگویند که‌روزی یك‌سنی مذهب به کنیز هزاره خود مذهب سنت‌را تکلیف نمود دختر انکار آورده شوهر به‌تعزیر وسرزنش اغازنمود دختر برآشفته گفت سگ شدن برایم‌ازسنی شدن گواراتراست .

هزاره مرده های خودراتلقین می‌کنند که‌نکیر ومنکر و قتیکه بیایند پروامکن علی‌مولای شماحاضر می‌شودو آنها رابدرمی سازد، کلاه های خودراسر قبرمرده پاره‌کرده می گذارند .

هزاره ها که استعداد اندپول نقد کمتر دارند لهذا اجناس رابه اجناس مبادله می نمایند حکومت ازایشان عوض مالیات نقدی به تعداد نفر بز ها می گیرند اگر در تادیهٔ آن کسی اهمال نماید باقیات آن همه جمع میشود .

شرفاء وعلویون را بسیار احترام می کنند وامتیاز سید از دیگران به ریاست وکلان کاریست که عند الورود به محافل سلام نمی اندازند عامة الناس را در مجالس دشنام میدهند واهانت می کنند هزاره ها این اوضاع سادات را تأویل کرده میگویند که سادات شاهان اند و به شاهان بدون این رفتار دیگری نمی زیبد .

عجیب ترین عادات زنان هزاره این است که در وقت نزاع دو نفر زن به توکیل مراجعت می نمایند و هر یك از این دو نفر زن یك یك نفر زنی که به زشت گوئی شهرت داشته باشد بو کالت انتخاب نموده بمیدان بدگوئی می آرند از یك طرف زن وکیله به شوردادن دست پا وابروهای خود آغاز می نماید و به مقابل وکیله دیگری حرکت می نماید ودشنام را آغاز میکنید بالمقابل وکیله دیگر هم چنان اوضاع وحرکات راروی کار می آرد ومقابله دشنامی افتتاح می شود وقتیکه یکی از وکیله دشنامی بدهد که وکیله مقابل ازجواب عاجزماند موکله او ملزم شناخته می شود ونزاع فیصله می شود .

اگر قبل ازاختتام جنگ شام شد یکی ازدو وکیله سبدی را بمیدان آورده روی دیگری میگذارد وخودش پشت داده می رود واعلان التواء جنگ میکند واین سبد را قائم مقام خود دانسته می گذارد وابرازمی دارد که محاربه تمام نشده فردا سبد خودرا برداشته بمقابله می درآید

ازبك و ترکمان

هردو قبیله ازنژاد تاتاری اند وبزبان ترکی گفتگو می نمایند .

قبیله اول الذکر در بلخ وآخرا لذکر در میمنه وهرات سکنی دارند وهردو قبیله

سنی حنفی مذهب اند از بك ها (به یکی از نواده های چنگیز خان منسوب اند) غالباً به زراعت و باغبانی و تاکداری و مالداری ودرخت داری گذاره می نمایند

لباس ترکمنی

دستار های خوردخورد می بندند وشف آن را بر گوشهای خود شان می آویزند نیز چپن های حریر وغیره را بقماش درشت وپنبهٔ استرمیدهند و برکنار های آن فیتهٔ مانند قیطان می بافند بعض شان سه وچهار از همین قبیل چپن ها یکی بالای دیگر می پوشند؛ درسوار کاری ونیزه بازی مهارت تامه دارند و قتیکه یکی شان بغرض زیارت دیگری وارد شود دست های خودرا بطرف آسمان برداشته فاتحه میخواند سپس میزبان پارچه نانی بوی تقدیم نموده مهمان آنرا باحترام تمام برداشته بعداز کورنش و بوسه درجیب میگذارد .

درنوشیدن چای رغبت زیاد دارند و ازخوردن گوشت اسپ هم خود داری نمی کنند بعض علماء هم در بین شان پیدا میشود .

اما ترکمانها جبه های برك می پوشند وکلاه پاپاق سرمی کنند در تربیه اسپان اهتمام وکوشش زیاد مینمایند اسپهای شان ازنسل همان اسپان عربی است که نادرشاه از نجد آورده بود .

غالب این قبیله وحشی وبربری به حالت لخت و تاراج گذاره دارند وبر بلاد ایران واطراف هرات چپاول انداخته مردها وزن ها را اسیر می آورندو بنام غلام وکنیز آن را میفروشند وبرای خود دلیل می تراشند که فروش اسیران قبایل شیعه بسببیکه از دیانت اسلامی خروج نموده اند جایز است بلکه بسیار کسانی را که آنها اسیر میآرند از طوائف سنی میباشد بعد به ضرب وزدن وداغ بالا ی همان اسیر ها به شیعه بودن شان اقرارمینمایند تا که اتقیای بخارا ازخریدن شان ابانورزند حتی اتفاق افتاده که یك جنبهٔ شان یك عالم سنی را از اطراف هرات اسیر آورده پس

ازاین خوف که مبادا بگریزد اورا بزنجیرها بسته نمودند بااین زمانیکه وقت نماز میرسید اورا رها می‌نمودند که جماعت‌را امامت کند و بعد ادای نمازدوباره اورا حبس میکردند وقتیکه عالم ازان ها این رعایه راملاحظه نمود به ایشان گفت شما میدانید که من سنی میباشم‌پس بچه وسیله حبس مرا گوارا و بیع مرا جائز میدانید ؛ در جوابش گفتند که شما از قرآن بیشتر شرف ندارید مثلیکه برای من هبهٔ قرآن جائز است هم چنان هبهٔ تو هم روا می باشد کلا و حاشا ترا میفروشم .والحاصل این‌دو قبیله بظلم وشرارت موصوف بوده ونهایت شهرت دارند خصوصاً قبیله آخرالذکر لاکن تعداد آبادی شان در بلاد افغان کم است

سادات

از طوائف موجوده در بلاد افغان یکی طائفهٔ شرفاء (اولاد علی ابن ابی‌طالب رض) موسوم بسادات میباشند برخی ازین طوائف درپشنك از نواحی قندهار و بعضی در کنر جلال آباد سکونت‌دارند ؛ چنانچه شرفاء کنر از عهد بابرشاه تا امروز کبراء وعظماء بوده‌است وافغانها باین طائفه نهایت عقیده دارند عادات واخلاق ولباس این طائفه مانند افغانها است .

قزلباش

از ساکنین بلاد افغان طائفه قزلباش است این لفظ ترکی و معنی آن سرسرخ است باین لقب تمام عساکر شیعهٔ صفوی ها شهرت داشتند زیرا آنها با مرسلاطین صفویه دستار های سرخ بسر میکردند عدهٔ کثیر شان در کابل و باقی در غزنی و قندهار بود و باش دارند ؛ اصل این طائفه را نادر شاه از بلاد ایران درین جا آورده بود این طائفه در اداب و صنایع

و اعمال دیوانی مهارت وشهرت دارند بلکه غالب مؤظفین دربار پادشاهی افغان ازین طائفه میباشند واکثرامرا آن هارا برای تربیه و تعلیم اولاد خود اختیار میکنند؛ وآن ها درذکاوت ونظافت وفهمیده گی ازاکثر ساکنین بلاد افغانی امتیازدارند بشجاعت وجرائت هم موصوف میباشند تمام‌شان شیعی‌مذهب‌اند و همه آنها درده محرم برای سوگواری شهادت حسین بن علی (رض) ماتم خانه‌ها برپا میدارند .

بلوچ

درجنوب قندهار بقرب پشنگ بعضی ازطوائف بلوچ وجود دارند این طائفه دراصل فارسی میباشند ازعادات آن‌ها یکی آنست که موهای سرخودرا بسیاردراز وچرب میکنند چپلی پا می کنند شمشیر را بابند بگردن می اندازند آن ها بقوت وبسالت معروف و بسرقت وغارت شهرت دارند ضمناً به سخا هم معروف میبا شند ازاسلام بجز نام خدا ورسول‌دیگر چیزنمی دانند وبعضی حضرت علی‌را هم‌میشناسند وقتیکه بیکی آن‌ها گفته‌شود ای‌بلوچ روزه میگیری جواب میدهد ما بز نبی را نه‌دزدیده‌ایم بلکه‌خان‌ما دزدیده‌بناءً نبی‌اورازجراً ۳۰ روزازخوردن بازداشته همچنان اگرازنماز پرسان‌کنی میگوید خان‌نماز میخواند وقتی که‌کسی بیکی‌ازایشان برخوردخواه ازخود بلوچ‌باشدیا بیگانه قبل‌ازهمه ازخان می‌برسند بعدازیك‌سلسلهٔ مرحباوتحیات زیاد می پرسدکه طاقت مرا ملاحظه‌کرده‌برای‌انجام مقصد هرچه بتوانم بخوا و الحاصل این طائفه درنهایت جهل و وحشت وبربریت بوده به غلظت قلب معروف میباشند .

یکی ازشعبات این‌طائفه بنام (مری) یاد شده وکار آنها چوروچپاو قافله‌ها بوده رجال آن هارا میکشند وبعد مال‌آن هارا میگیرند و این عقیده دارند که تازمانیکه صاحبان مال کشته نشوند مال آنها حلال نمیباشد .

هنود

در بلاد افغانستان مردمان بت‌پرست هندو هم وجود دارند که‌نام معابد شان را درمسال میخوانند در خارج شهر کابل هندو سوزانی دارند که به مقتضیات دیانت خودشان جثهٔ مرده‌های خود را درمیدهند وخاکستر آن را نگاه کرده بدریای گنگ میفرستند اکثر شان بمذهب بابا نانك که ما سابقاً ذکر کردیم مطیع میباشند در تجارت وصرافی صرف اوقات می نمایند و از تماس با تابع غیر دین خود شان نهایت اجتناب می‌ورزند واز دست غیرآب ونان نمی خورند و اشیائیکه رجال غیر دینی‌شان مس کرده می باشند به‌آن دست نمی‌زنند .

حکومت افغانی

طرز حکومت افغانی چون حکومت استبدادی مطلق است لاکن قدری مشابهت با حکومت مشروطه‌دارد زیرا بدون مشورهٔ رؤسای قبائل انفصال امور مهم نا ممکن است این حکومت مرکب است از یك نفرپادشاه که سلطان بلاد است ووزیر که به منزله صدراعظم است ومستوفی الممالك که بمنزلهٔ ناظر مالیه وداخله حکومت افغانی است ویکنفر خزانه دارکه محافظت نقود حکومت افغانیه رامینماید ویك نفر شاغاسی که عرائض مردم را باو میرسانند وبا جازهٔ امیر مابین دومدعی انفصال دعوی مینماید . والیان که غالباً ازخانهدان شاهی بوده بنام سردارها یادمی شوند جنرال ها قوماندانان عساکراند بعضی ازاین قوماندانها ازجمله سردارهامی باشند وکوتوالها قوماندان‌های‌امنیه میباشند

ودر هر شهر یك مستوفی نائب مستوفی الممالك برای تحصیل مالیات حکومت وحوالهٔ معاشات مأمورین تحصیل گمرك ودیگر مالیات موجود میباشند امیر افغان هم چوشاهان شرقی تظاهر جاه وجلال نمی کنند در دیوان حکومت که آن

رادر بارمینامند بالای قالین های ایرانی بااعیان حکومت خویش بلا امتیازمی نشینند یك متکای زائد درپهلوی پادشاه وجود داشته میباشد حاجب ودربان هیچ کس را ازدربارمنع نمی کنند هرکس ازاهالی بلا داگرچه بسیارغریب باشد حقدارد که شکایت خود رابحضور پادشاه تقدیم کند و بالمشافهه بآواز بلند بی پروا وبی حجاب عرض خود را میکنند ؛ این چنین است حالت رعیت با والیان ولایات بلی بحضور امیرنوکری والا یعنی اردلیهای مسلح باشمشیر ها وخنجر ها آمادهٔ اجرای اوامر ونواهی ایستاده میباشند پادشاه وبرتخت روان می نشیند وبرحوزه های فیل سوارمی شوند ودردربار باپادشاه خانملا خان بعنوان قاضی القضات برای انفصال دعاوی شرعیه می نشیند وهم چنان باهروالی یك نفر قاضی مقررمیباشد پادشاه ووالیان بلکه هیچ کس درامورشرعیه حق مداخلت ندارد وحکومت افغانی دارای قانون سیاسی نیست حل وعقد وانفصال قضایا وتعیین مجازات و عقاب وجریمه (جزای نقدی) حبس ، زدن ، طرد به فکرامیرموقوف است وسائر والیان باندازهٔ رتبهٔ خویش کار میکنند ، شك نیست که این طریقه ازغدر وظلم خالی نمیباشد ، قطعه قطعه نمودن ودست وپا بریدن دراین مملکت کمتر واقع می شود . وبه قتل مجرم سیاسی امیر جهراً اقدام کرده نمی تواند مگراینکه باکابرقوم متحدالفکر باشد تادرقبیله مجرم بواسطهٔ تعصب و فساد فتنه برپانشود امیر بابزرگان خانه دان شاهی بسختی پیش می آید افعال شنیعه چون قتل وکور ساختن وغیره فضائح را برایشان اجرامیدارد زیرا که ایشان ناصر ومددگار ومنتقمی ندارند .

ضبط اموال و امور مالی

اغلباً امیر دروقت غضب و بدگمانی اموال وزراء راضبط می نماید وهم چنان سرداران حکمران دراطراف بالای ملازمین وزیردست ها این معامله را اجرا میکنند و

ارباب ثروت از تجاران و زارعان نیز برین بلا مبتلا میباشند ؛ امیر از مال خزانهٔ سلطنتی آزادانه تصرف مینماید هیچ کس حق ممانعت و مخالفت ندارد چون حکومت افغانیه پابند واجبات اداری و قوانین ملکی نیست که آن‌را به اصلاح مملکت مجبور بسازد ازین رهگذر باهتمام راه‌ها واصلاح سرکها وممانعت قطاع الطریق ومحافظت قافله‌ها ونگاه داشت راه‌ها اهتمام نمی ورزند حتی اگر قافله از یك شهر بدیگر شهر میرود تا وقتیکه دسته های عسکری مسلح به تفنگ‌ها و شمشیر هادر بین نباشند وآماده حرب وضرب نگردند ممکن نیست ازیك شهر بشهردیگری بروند و ازین جهت تجارت درین بلاد کمترست در بعضی بلاد افغانی محتسب هم مقرر میباشند حکومت افغانیه بحکومت عسکری شباهت تامه دارد زیرا همه ارباب مناصب ملکی وعلمی وهمه مستخدمین‌از وزیر الی کاتب نزد مردم بنام «میرزا یاد میشوند ونام آنها ازقاضی القضاة الی‌محرر در دفاتر عسکری قلم بند میباشند معاشات این ها ازروی سوارانیکه در روز جنگ حاضر کرده می توانند معین میگردد ؛ مثلاً برای قاضی القضاة معاش صد سوار معین است برو فرض است که در روز جنگ صد سوار مسلح حاضر نماید وحکومت برمشایخ قریه‌ها وقصبه ها رجال جنگی حواله مینماید ملکان سپاهیان را ازجایداد داران وزمین داران باندازهٔ قوه ایشان فراهم مینمایند این فراهمی اشخاص قانون معین عسکری داشته نمیباشند چون سپاهی تحت سلاح باشد شش روپیه ماهوار بلا خورا که روزانه برای معاش میگیرد و در اجرای آن گاهی تعطیل رو میدهد وحکومت حق دارد که دروقت جنگ ازمردم قریه‌ها باندازهٔ کثرت و قلت نفوس شان پیادگان خاصه دار و سواران بنام (او پره سوار) بگیرد آنها دروقت محاربه مصروف کار بوده واکثر سواران ازمردم جمشیدی وازبك میباشد

اموال مملکت به‌دو قسم منقسم میگردد قسم‌اول مالیست که‌اززراعت‌پیشه‌گان و فلاحین حصول‌میشود این رقم از قبیل‌زکوة شرعی‌است .

و قسم دوم مالیست که ازدکانداران وکسبه تحصیل می‌نمایند وجریمه مجرمین ومحصول تجار که ازمال وارده باسم کمرك گرفته میشودوهم دران شامل است .

قبائل کوهستانی همه‌وقت‌در تمردوسرکشی‌می باشند تحصیل مالیات‌ازایشان بدون قوهٔ عسکری دشوارمی باشدلهذا دروقت حصول مالیات قطعات عسکری به قبائل اعزام میگردند .

از جهت توالی فتنه و شورش قبائل میزانیه صحیح واردات حکومت تعیین نمیشود گمان می‌کنم ازیك ونیم ملیون پونداضافه وازیك ملیون ۲۵ لك کمتر واردات حکومت نخواهد بود .

قبیله‌غلجائی دردوره ابدالی هاعوض‌ایلجاری برای‌مصارف‌عسکری بنام‌سرمرده‌به اندازهٔ نفوس‌قبیله که به‌سن بلوغ رسیده باشند رقمی را به حکومت می‌پردازند .

ولایت‌عهدوتوارث‌پادشاهی

در توارث پادشاهی‌شرط نیست‌که خواه‌مخواه بزرگترین پسران پادشاه‌وارث تخت وتاج باشدپادشاه اختیار داردکه درفرزندان خودش هریکی راسزاوار داند ولیعهد گرداند باوجود ولایت‌عهد وتوارث حکومت مملکت ازاضطرابات خالی نمی‌ماند چون طمع وحرص درزمامداری بسیا راست مفسدینیکه‌موقع می‌یابند از مداخله‌باز نمی‌آیندمعاهده دولتیٔ در بین‌این‌حکومت وسائر حکومات دیده نمی‌شود . این حکومت باحکومت هند بر طانوی معاهده دارد .

زبان رسمی حکومت زبان فارسی است ازعادات پادشاهان است که درروزهای عیدین باموکب شاهانه‌برای‌ادای نماز می برآیند .

بعداز ادای نماز فیر توپ هاوتفنگ‌ها بطورشادیانه میشود وسواران بحضور پادشاه بااسپ های‌خوب مسابقه مینمایند، بعدا زین پادشاه در بارمی نشیند ودسترخوانها هموار میشوند، مردم گروه‌گروه برای تبریك می‌آیند .

خاتمهٔ کتاب

(در ذکر اجمال احوال بلاد افغانیه ازحیث عمرانات و آب هوا ، زراعت ، صنعت تجارت ، معادن

مملکت افغانستان بسبیکه ازخط استواخیلی دور بوده وهم مشتمل بکو های بلند ودشت های پست است لذا بحیث عمومی آب وهوای آن در گرمی وسردی باهم اختلاف دارد وبر حسب نقاط ومواقع وتبدل مواسم واوقات دارای تغیرات وتحولاتی میباشد اما آب وهوای آن ازبابت پاکیزگی وصفائی خیلی صحت بخش بوده امراض وبائیه که از فساد هوا نشئت میکنند درانجا بسیار کم حادث میگردند .

آبادی : شهر ها و قریه جات بحالت مجموعی بیك اسلوب و غالباً از خشت خام بدون نقش وزینت آباد کرد شده اما شهر کابل دارای بزرگترین عمارات خشت پخته بوده وازچوبها معماری شده است در بعض حویلی ها باغچه ها وجویچه ها وحوضها وجود دارد سرك های داخل شهر وبازار ها وکوچه های آن بدون شهر قندهار که فراخ ومستقیم میباشند نهایت تنگ وکج وپیچ ساخته شده اند .

مساجد جامع محکم ومزین درزمانهای قدیم دران بلاد اباد گردیده بودند اما اکنون بواسطهٔ محاربات ومهاجمات پیهم دشمنان باستثنای حصهٔ اندکی اکثر به خراب و ویران شده اند مگر جوامعیکه درین اوقات انجا وجود دارد ازمتانت ومضبوطیت و زیب و زینت خالی میباشد .

شهر ها رقصبه هارا دیوار هائی که دارای برجهای طرز قدیم میباشد احاطه نموده اند اما قابلیت مقاومت الات حربی را ندارند بلکه برای دفع تهاجمات سواران فی الجمله سدی شده میتوانند .

بلی هر کدام از شهر هرات وکابل دارای دیوار ها میباشند چنانچه شهر هرات بدیوار گلی طوری احاط شده که تاثیرات ضربه های آلات ناریه را برداشته میتواند وشهر کابل در بین کوها واقع درسر کوها برجها واستحکامات ساخته شده که بواسط

آن تایك زمان درازی از دشمن مدافعه ممکن است .
زراعت : زمین های افغانستان قابل اقسام مختلف کشتمندی است که از جویها ونهر ها آبیاری میگردند لاکن از کثرة فتنه هاوعدم مهارت اهالی در فنون زراعت نبودن پل ها وجو بچه ها غالب زمین های آن خاره مانده دریاها در دشت های ریك زار بدون فائده جریان دارد باو جود آن اهالی انجا



جلوس ١٢٩٦

گندم ، جو ، جوار ، مشنگ ، باقلی ، نخود ، سبزی جات و سبز برگ وغیره چیز هائیکه قوام زندگانی شان میباشد زراعت مینمایند همچنان از کاشت اندکی پنبه و تنباکو تریاك ودیگر گیاه ها بغرض تجارت خود داری نمیکنند ودر شاندن و تربیت نمودن درخت ها مانند تاك انگور ، ناك ، زردالو ، شفتالو سیب ، بهی ، انار ، بادام ، عناب ، پسته ، توت ، وغیره اشجار دیگر کوشش میکنند : اهالی هرات کرم پیله را تربیه مینمایند در جلال آبادنی شکر زراعت میشود در بعض

کوهای افغانیه جلغوزه، پسته، انجیر کوهی بکثرت یافت میشود بعبارهٔ دیگر اقسام میوه‌جات به‌نهایت جودت و نزاکت دران مملکت وجود دارد.

این بنابیه‌رادر کیفیت سلطنت افغانها ووضعیت جغرافیائی بلاد شان وطریق زندگی و نظام قبائل انها ایراد نمودیم.

صنایع

صنایع‌در بلاد افغان نهایت کم‌است انچه ازپدرهای خود بمیراث گرفته اندا جرا نموده بخوبی و بهتری آن‌نیز همت‌نمی گمارند ازانجمله‌پارچهٔ ابریشمی می بافندیکی از صنعت های ساده‌ٔ کشمیری درنزدشان به پتو بافی‌شهرت دارددر کابل‌ازپوستهای بره پوستین می‌سازند‌در هرات قالین ها و فرش های اعلی هر رنگ‌در هزاره برك کرك ساخته‌میشود.همچنان در کابل وقندهار برخی صنائع جزئی دیگر از قبیل ساختن توپ و تفنگ سیلاوه، پیش قبض، کارد، چاقو، تفنگ، شمشیر هم مشاهده میشود.

تجارت

معاملات تجاریه افغانستان غالباً به هندو بخارا وایران منحصر است صادرات آن بهندوستان پشم‌وپنبه و هر نوع‌میوه جات است. بارها بذریعهٔ اشتر حمل میگردد بایران برك، کرك، و پوستین ها قسمی‌از پای‌زار صادر میکنند. از کشمیر وامرتسر شالها از بخارا و هند پارچه های‌پشمی‌ونخی وسندی، چای، قند، شیشه، ظروف چینی، کاغذ، فولاد، اهن، قلعی، سیماب، تخم کرم‌پیله، ادویه‌طبی و دیگر چیز ها ازایران اقمشه واسلحه وارد میگردد.

معادن: معادن‌زیادی درافغانستان وجود داردمتأسفانه اهالی آن سامان باستخراج وکار انداختن آن قدرة ندارند از آنجمله معدن طلا درقندهار ومعدن آهن درخوست وکرم، معدن یاقوت درکابل معدن آهن وگوگرد ویاقوت ولاجورد در بدخشان یافت میشود. برعلاه این‌معادن سرزمین‌افغان معادن‌زیاد دیگری‌رادر اغوش جبال وتل‌ها ووادی‌های خود همچنان مستورو عاطل می پرورد.

[نصیحت امیر عبدالرحمن افغان به ولی عهد خود]

فرزند عزیزم ! پوشیده مباد آنکه من در حیات خود زمام حکومت را بتو سپردم میدانم که این حرکت بلاشك از نظام حکومت های دول غربی و شرقی مخالف است لاکن غرض من درین محل آنست که ترا از طرز حکومت و اجراآت آن باخبر گردانم و هم فرصتیکه مملکت را مالك و باریکه سلطنت جلوس نمائی صاحب تجربه و بلدیت باشی .



جلوس ۱۲۹۷ وفات ۱۳۱۹ به عمر ۵۸ سالگی

بعلاوه مقصدم اینست که مقام و رتبه ترا رؤسای قبائل افغانستان دانسته از قوه تو خائف و به پیروی از آراء و افکار تو مطیع و منقاد باشند .

اکنون من اراده دارم که آخرین کلمات نصیحت آمیز خود را برایت بگویم یقین نما اگر بخط مشی من رفتار نمودی مملکت به أمن و سلامت خواهد بود

و نیز انطور خطائی را در حکومت خود مرتکب نخواهی شد که ضیاع نفوذت را نتیجه دهد و صایای من اینست :

١ : ای فرزند بر تو واجب است که بر مبادی دین شریف خود متمسک بوده مقام اول و مهم را قبل از مشاغل و سیاست خود منصب مذهبی تعیین نموده بواجبات مخصوص آن جداً پابند باشی و بعبارت دیگر لازم است که در دیانت و تقوا نظر بعموم رعایا تقدم نموده جمیع حسنات را اجرا نمائی .



جلوس ١٣١٩ وفات ١٣٣٧

٢ : لازم است که بغرض سعادت قوم و استراحت رعیت و ثبات پایهٔ امنیت و آرامی در اطراف مملکت نهایت کوشش و اهتمام نمائی و باید بدانی که کامیابی و نجات بلاد بثروت موقوف است و ثروت و نقود بدون زراعت و تجارة و صنعت میسر نمیشود و ترقیات این ها به تعلیم و تربیه عمومی احتیاج دارد .

فرزند من ! قوم ما تاکنون درابتدای درجات مدنیت میباشند وافراد شان بجانب تحصیل علوم وتنویر افکار همت وتوجه نمیگمارند من ازدل خواهشمندم که بغرض تاسیس مکاتب عرفانی وانتشار انوار آن در تمام اطراف افغانستان باصولیکه دربلاد غربیه وجود دارد اقدامات نمایم لاکن امثال هم چه مطالب بلند بمجرد اراده دراندك زمان میسر نمیگردد زیرا این مقصد به نمو وترقیات تدریجی محتاج است بر شما لازم است که در زمان حکومت خود عطف توجه تامه خود را باین موضوع مهم گماشته یقین نمائی که احیای این مطلب بزرگ از مقدس ترین فرایض شماست زنهار در ملت خود حس شوق و رغبت تعلیم و تربیه را تولید نموده دروازه این مقصد و آرزوی مقدس ما را بکشائی .

۳ : چون بعدازمدت قلیلی زمام مهام حکومت بتو تسلیم شدنی است آن وقت بهترین وعاقل ترین وبزرگترین ومعتبرترین رجال ملت خواهی بود پس در حسن گذاره واخلاق مأمورین ومنسوبین خود نهایت غوروخوض نموده بارعیت خود بلطف ومحبت پدرانه رویه کنی ! تا آنها از شفقت ومحبت تو به سعادت وراحت خود یقین کنند زیرا این محبت موجب بزرگی منزلت تو گردیده وقارت را بانظار آنها می افزاید . لاکن بااجانب با این وضعیت و معامله پدرانه را معمول مدار تا جسارت وبیباکی آنها اضافه تر نگردد .

٤ : برتو لازم است که کار روائی های اشخاص خودرا تقدیر نمائی وهم فضیلت افراد برجسته مملکت را فراموش نکرده آنهارا باعزم وخوشوقت ساخته حوصلهٔ ایشان را بیفزائی تا بخدمت تو به نهایت دقت و اخلاص و استقامت بیشتر اقدامات نمایند .

۵ : از لحاظ وخاطرداری ورعایت سابقه پرهیز نموده درغوررسی مظلوم از ظالم و بازخواست از مجرم اگرچه مجرم پسر و پارهٔ جگر تو باشد هیچ مضایقه

نکنی زیرا باین شیوه دلهای عموم آنها راشکار ومطیع ومنقادخود خواهی ساخت.

۶ : اجانب رابدریافت هرگونه حقوق و امتیازات فرصت مده واگر آنها را بتحصیل ادنی امتیازی نایل سازی گویا بدست خود برای خرابی وبربادی مملکت خود تمهید می گذاری.

۷ :طوریکه حکومت برطانیه بامن تاکنون بااوضاع مسالمت کارانه ومصالحه آمیز پیش آمده تو هم با آنها چون من روش نما لاکن بهر حال نصب العین خودرا باید با منیت واستقلال افغانستان دوخته باشی.

۸ : از نخستین واجبا تیکه نفس خود را بآن باید مکلف بنمائی هما نا حمایت مصالح رعیت باید باشد.

۹ : آن موادیکه بمسایل سیاسی تعلق میگیرد لازم استکه درحل وفصل آن به وزراواعوان خوداعتبار نکرده برمسایل جزوی وکلی آن شخصاً اهتمام وغور نمائی.

۱۰ : لازم است که قوای حربی تو طوری مستعد وآماده باشد که گویا فردا بمیدان جنگ یك عسکر قوی رادرمقابل آنها سوق میدهی.

ای فرزند! تجا رب عصری ما را خوب دانسته ساخته باید که از فرصت استفاده نمودیقین نمائیم که قشون ماهمیشه بیك پیمانه کاملی مستعد وحاضر باشد. سپس دراوقات سلم وراحت تزئید آلات جنگ وذخایر حربی را فراموش نکنی زیرا درزمان جنگ قشون توعندا لضرورة بآذوقه وذخائر والات مکفیه حربی محتاج بوده وتهیهٔ آن درآن زمان دشواراست.

۱۱ : برسلاطین لازم است که در تولید محبت ودلجوئی قشون کوشش کنندیعنی عساکر خود را چنان خوشوقت وسعادت مندنگاه دارند که نسبت به حقوق ودوستی آنها در موقع لزوم پشت نگردانند وبکمال شوق حیات خودرا درو قایه شؤنات ایشان ازروی محبتی که نسبت به آنها دارند نثار کنند.

دانسته باش که عساکر جان عزیز خودرا درمقابل مراتب ومعاشیکه به آنهاداده میشود میفروشند اگر در اوقات سلم با انهادر رعایه این موضوع مراعات کرده نشود بایام سختی در فروش جانهای خود شان ولو بقیمت گران ترو سنگین تر هم تمام شود با شما بخل خواهند ورزید : فرزند من بدان بیت المال حکومت ملك ومال ملت است سلطان یا امیر درپول بیت المال بدون امانت و محافظت دیگر حقی ندارد هرگاه حاکمی در مصالح شخصی خصوصی بصرف مالیکه در نزدا وامانت گذاشته شده اقدامات نماید درمقابل حقوق ملیون ها امانت دهنده که بهامانتداری وصداقت اواعتماد واعتقاد نموده اندخائن بشمار می رود.

پر واضح است که خائن درانظار ملت هیچقیمت واعتبار ندارد ودورنزد خداوند تعالی وخلق مبغوض شناخته میشود باید که بیت المال همیشه پروممملو باشد زیرا نسبت بنداشتن دیگر چیزها درقلت بیت المال ضعف وناتوانی حکومت زود تر و بیشتر ظاهر میگردد.

همچنان بر تو لازم است که دراقسام واردات ومصارفات غور وخوض نموده آنچه مقدور وممکن باشد در تزئید وتولید ثروت بیت المال وسایل بهتری را اتخاذ نمائی تا در اوقات مناسب به تجهیز آلات حربی ووسائل سیاسی وتجارتی وصناعتی وتعلیمی موفق شده بتوانی زیراعصر وضرورت انسان را به تمام این امور محتاج میسازد پس باین اسلوب محکم ونظام صحیح رفتار وعمل نما تابه دولت و قوت وعزت خویش درحیات موفق شده بتوانی تالیف تتمة البیان(۱۲۵٦) بقلم سید جمال الدین افغان در زبان عربی اتمام یافته والحاق نصیحت نامهٔ امیر عبدالرحمن خان بزبان عربی دروقت طبع باراول ازطرف علی یوسف کردلی صاحب امتیاز جریده العلم العثمانی ۱۳۱۸ بعمل آمده (وکتاب رابنام امیر موصوف اهداء نموده است.)